

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی

۱۷۰۴۱



تباہ نتواند کرد و از بیرون او جای موی آفید یکی دیدار دور  
و یکی خوردن آب جنم را یکی مشق و دیگر ابرو که اگر مشق نبودی  
از جنم مردم همیشه آب روان بودی نبستی که مگر از مشق بر  
از جنم مردم همیشه آب روان بود و اگر ابرو نبودی مردم از دور  
میچ نقاشی دیدن سایه مش دیدار نزدیک را قوت کند و ابرو  
دیدار دور را قوت کند و زیان آفتاب از جنم باز دارد و از  
عملهای که اندر جنم بود نیز از آن بود که چون حشر برین بچنگ  
بر آب جوی درخت بشود و لکله نشود و این جوی کندن شود  
و تباہ شود و ایند نقالی از ستارگان پر و درون جنم ماه و آفتاب  
را کرد اند اگر بوقت آمدن طفل از شکم مادر ماه منجم باشد  
جنم چپ آن طفل بقدرت باری ذی الجلال که مدبر بحالست  
معین بود و باشد که احوال کرد و آل آفتاب که نیز اعظم  
است در وقت آمدن مردم از کتب عدم بوجود و زاید از  
شکم مادر منجم سرج بر چهل ان کس از مادر نابینا آید چنان  
چنین آفید فتبارک الله اعلم الخالقین چهارم

۱۷۴۱  
۲۰۸۲۰۶



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب ترجمه من الاکضره الطیب

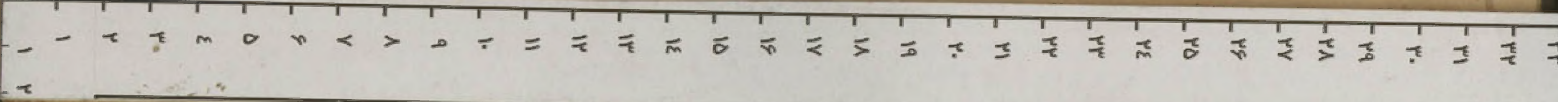
مؤلف: میرزا یحیی رازی

مترجم: محمد...

شماره قفسه: ۱۷۵۴۱

مهری کتابخانه ایران

شماره ثبت کتاب: ۲۵۸۶





طب افریدی قدیم فارسی  
فوقانی ۱۱

تیا نهواند که و از بیرون او جای موی افرید یکی دیدار دور  
و یکی خوردن آب چشم را یکی مشن و دیگر ابرو که اگر مشن نبودی  
از چشم مردم همیشه آب روان بودی نبستی که مگر ازش بر  
از چشم مردم همیشه آب روان بود و اگر ابرو نبودی مردم از دور  
میچ نتوانستی دیدن سایه مشن دیدار نزدیک را قوت کند و ابرو  
دیدار دور را قوت کند و زیان آفتاب از چشم باز دارد و از  
علتهای که اندر چشم بود نیز از آن بود که چون حوضه برین چشم  
بر آب جوی درخت بشود و گیاه نشود و این جوی کند شود  
و تباہ شود و ایند تعالی از ستارگان پرورنی چشم ماه و آفتاب  
را کرد ایند اگر بوقت آمدن طفل از شکم مادر ماه منجم باشد  
چشم چپ آن طفل بقدرت باری ذی الجلال که مدبر بحالت  
معین ب بود و باشد که احوال کرده و آل آفتاب که نیز اعظم  
است در وقت آمدن مردم از کتم عدم بوجود و زاید از  
شکم مادر منجم سرج بزجل آن کس از مادر نابینا آید چنان  
چنین آفرید فتبارک الله اچین الخالقین چهارم

۱۷۰۴  
۲۰۸۲۰۶



افریدی کوش

تعالی کوش را بیان فرید از جبر شوالی و شترانی اندر  
نهاد


کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب ترجمه من لا یخضره الطیب

مؤلف: زکریای رازی

مترجم: محمد رضا

شماره قفسه: ۱۷۰۴۱



مهری شورای ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۲۰۶





و در آنکه از مغز بیرون آورد بسوی گوش بگردار سد رویت  
تا آوازه را بمغز راه نماید تا مغز اندر یابد و تمیز کند و بداند  
و اگر چنان باشد که مردم گن باشد مادر زاده از آن علتی است که آن دو  
رگ گوش را گن با هم میزنند و یکی رگ و یکی رگ که در بروی رگ  
از آن علتی است که بخارهای فاسد اندر مغز گردد و آن بخار  
بدین دور که بیرون آید میان هوا و میان مغز چلچلیک شود و شوی  
از مغز باز دارد از آن بخار بلغای بی شد که رگهای گوش را زده  
و ایرد تعالی و ببارک بجدی که شکر آفرید از بهر آن که ناماد و بوی  
بسوی مغز راه نیابد و مغز را تباه نکند و آب و وی تلخ آفرید از  
بهر آن تا جنبیدن و گزینن بوی اندر تواند بر شکر و بوی اندر  
قرار نگیرد و او را بفضل چشم نهاد و از همه حواس پنجگانه گوش  
برتر است و گوی مردم آن شنوایی را فاضل تر گیند از بینایی  
چنین که بینا روز روشن نشود چیزی نتواند دیدن و گوش بروز  
در تاریکی شنود که اندر شنود وی زیادت و نقصان نبود  
و بعضی مردم آن بینایی را فاضل تر دارند از شنوایی چنین که  
که گوش تا آواز نشود و بد و تر نتواند شنیدن و چشم همه چیزها  
را بیند چنانکه هست و اندر شنوایی چون رعایت و بوق که هر دو

از یک جای توله کند چشم اندر عظمت برق بیند و گوش تا آواز  
بر نیاید آواز وی نشود پس بینایی فاضل تر آمد از شنوایی  
از مردمان گویند که گوش شب چشم ترجیح دهد که چشم در تاریکی  
بیند و گوش نشود و در روز چشم بر گوش تفصیل دارد که چشم از  
جای دور صحرایی را از حیوان ماطق و غیر ماطق بیند و گوش آواز  
نرم ایشان نشود و ایرد تعالی گوش مریخ را دارد و آواز شنود  
اندر وی نهاد و ببارک الله صلی علی خالقین

باب پنجم

### اندر آفرینش بینی

ایرد ببارک و تعالی بینی را بیا فرید از بهر بویایی و قوتی میداند  
وی نهاد با لایش فضولها که مغز اندر که اندر راه سوی وی نهاد  
مثل وی چون کالبذک است که دو نایق دارد هر یکاری که اندر  
کاسه که آید سوی مغز فرو بالاید و از سر بینی راهی بیا فرید  
سوی مغز فرو بالاید و از سر بینی راهی بیا فرید تا مغز و هم از  
سوی مغز که ده کرده تا مغز تا جایی که دهان مردم قرار شود مردم  
براه بینی دم تواند زد که آل دهان مردم بازماند بک خواب  
و هم آن جودی که گزیند یا جنبیدن در دهان مردم مشهود است  
چنان که دهان را که گشتی و از تعالی دهان را بدو گشت آفرید و



سخت آفرید و گشاده تا چون دهان مرد فوار شود از راه  
دم تواند زدن بخارهای که اندر خسر کرده آید و فوار تواند کرد  
تا مردم از بهر گرفتگی دم بنمیرد و خسر مرد از بهر بخارهای  
گند و تباه نشود و اینده تعالی بینی را وقت بی یزدن زهر  
داد از و تدبیر او بزهر بسته شد بینی که هر چه بجا آید  
بزهر منسوبت و آب او شود آفرید تا حیوان بدود و نتواند  
مضرب تباه کرد این تعالی چنین آفرید قیاس که الله اچسب الخافه  
باب

**اندر آفرینش دهان**

ایزد تعالی دهان را بیا فرید از بهر طعام خوردن و آب وی  
خوش و معین تا حقه صر جیری بتواند دانستن و زبان را اندر و  
تا حرکت زبان از شری باشد و عزه یا بندن مم زبانست و کلامی  
که هر کس زبان برین من طعام نتواند یافتن و آبی که اندر  
دهان کرده آید تا آید او از جکست و از جک دود و مخلوق ندون  
خون بود و مخلوق اندرون مضطرب گردد و سپید شود اگر صفا  
اندر جک بماند من طعام جک را تلخ که مانده و دهان مردم تلخ  
بوده و اگر سودا اندر جک بماند عزه جک ترش گردد و دهان مردم تر  
بوده و اگر بلغم اندر جک بماند عزه جک سرد گردد و دهان شود جوخ

و اگر

و اگر خون صافی اندر جک بود و علقی نباشد دهان مردم خوش  
ایزد تعالی را می بیا فرید از دهان تا وقت دهان را من یافتن و دهان  
مشرقی را داد از و زبان را بطار و داد و دندان تیز بینی که گویند  
چون عطر ردی که سخن را دندان تو سخت تیزست و هر که از دندان  
بوه سخن گفتن او نه درست باشد و هر کس دندان افتاده باشد  
پسین نتوان گفتن والله اعلم بالصالحه

**در آفرینش دل**

ایزد تعالی چون دل را بیا فرید تا که جرات همه تن اندر و  
تا همه تن از و گرم باشد و حرارتهای غیرین نیز اندر و آفرید  
و او را جیندک آفرید هر کس نباشد که او را جینش نبود یک در  
صنوبری آفرید یک سوی او تنک و یک سوی او فالج و تن او را بر  
خانه آفرید یک با و یکی خون و زندگی می مردم اندر و نهاده  
و از وجهها در کش اصلی بیرون آورد و این چهار رنگ سیخ و شش  
جمله صد و بیست و هشت شاخ شود همه جیندک یا شش مجنا که  
بجیند این همه رگها بجیند مانند دل کوای دهه از تن مردم بدو  
و بیماری و زندگی و مس که تا چون بزنگ دست پایشان بر  
نهد بتواند دانستن که چه علت غالب است تا علاج او بتواند کرد

و اگر



و ازین چهار رنگ اصلی دورگ بر زیرین سیمه بر شده است  
و بر پراگدن در سیمه زیرین مردم تا قوت دل پراگدن شود  
صمد جایگاه و این دهگاه از دل بیرون آید و را بکشد و لیکن  
کشا دن او از پنهان بود چون بریدن و دایم کردن این سیمه بخوبی  
دل آفتاب را داد و نسبت دل با آفتاب حکایت است او پاد  
سیارگ است و در دهن حیویت دل نیز پادشاه تن است  
و موجب حیات و زندگی و محل جمله ارادات است و پیر دل  
آفتاب است فبارک الله اعلم الخاقین

باب

## در آفرینش شش

این در عز و علا شش را بیا فرید معدن سردی و تری کرد  
و معدن بلغم و سر و چه تن کرد و او را اندر میان معدن و دل نهاد  
تا باد می گذشت تا آتش دل و حرارت تن را تباه نکند و تن او را  
چون تنوری آفرید تا باد اندر و محو شود می رود و می آید  
و اگر جز چنین بود مردم از باد پشت راست نتوانستی کرد  
این در تعالی او را بیا فرید و ضایع باد را قوت می کند  
باندان و بر سر اندامی می آید می کشد و سر و حرارتی و شش  
قهر را داد که تعالی جان آفرید فبارک الله اعلم الخاقین

باب

## در آفرینش جگر

این در سیمه و تعالی جگر را بیا فرید و او را اقسام تن کرد و جگر را  
آتش معدن نهاد و زرب معدن اندر نهاد تا سر طبعی که اندر معدن  
افتد او بپزداند و پس از هاضمه قوت طعام بستاند و هر چه کمی  
خشکی بود سوی زمین فرستد و هر چه خون سوخته بود سوی سپهر  
فرستد و هر چه سردی بود سوی شش فرستد و هر چه گرمی که  
اندر و گرمی بود سوی کبد فرستد و هر رانی که اندر و افتد و هیچ  
کاری سوی مثانه فرستد و پیش از آنکه و بر قضیب بیرون آید  
اگر جگری ضعیف شد از معنی سردی و طعام نکوارد همچنان  
تا کشته بخوابد و کشته اگر اندر طعام آب بود و بلغم بود و بخاک  
باندما بیرون برد و مردم را بخام باد افکند و بفال و بلقوه اگر  
بچنان ناکامی است برود و فرود شود مردم را قلیج آرد و هیضه  
و اگر جگر ضعیف بود از زیادت صفر طعام نتواند کشتن  
و چون قوت طعام بستاند اگر زمین بر شک بود همچنان  
صفر را با خون باندما بیرون فرستد و مردم را بر قن  
برین آرد و دیگر علتهای و اگر آن صفر را سوی شش فرود شود  
نیش ریش کند الوان الوان او را صیاد خوانند و طبعی بود

خوابی سوخته خیر که اندر سپرز کرد آید و جگر باز کرده و جگر  
باندما فرستد پس بخاری از خون سوخته سوی دل شود مردم  
بیموش گردد و دیوانه شود و دیوانگی چند گونه است بعضی را  
بکریاند و بعضی را خنجراند و بعضی را خاموش آرد اگر سوی شش  
شود مردم را در صرع افتد و صرع نیز چندین روست بعضی را از  
بام و بلندی فرو اندازد و بعضی را بیفکند و کف بر آرد و بعضی را  
اندر آب افکند و خیالهای فساد نماید پس اگر آب آید اندر سپرز  
چون سپرز را کمان کند آنرا استسقا گویند و استسقا نیز چندین  
رست بعضی را استسقا بلخی گویند و بعضی را استسقا طبعی  
و بعضی را استسقا زنی و اگر صفر باز شود به او درد خیزد  
آزادات اجنبی گویند این در تعالی که سپرز را در او  
سود آرد و مزه اش ترش آفرید فبارک الله اعلم الخاقین

## اندر آفرینش کبد

این در سیمه و تعالی کبد را بیا فرید و معدن شربت اندر و  
نهاد و او را ضعیف تر از صمد کشتهها آفرید و اندر میان پیه  
آفرید و از اندر و می پوستی آفرید سخت مانع می نمانی کرده  
نکه دارد تا حرارت خون و آن حل او را تباه نتواند که ناخوبی

داین همه علت زیادت صفر باشد که اندرین جگر نهد و از جگر  
علت زیادت صفر باشد و از جگر صفت اصلی بیرون آید و با لیس  
رنگ دوی آتش با سلیق خوانند و عرق الانواع از شکاف و برین رنگ  
آتش سالم و قیال از شکاف و دورگ از جگر بیرون آید که او را  
بکشاید و سر رگی که از جگر رود جنبند بود و خون ندارد و شش  
هر رگی از جگر بود و آن دو بست می رگست نعم کم نمیشد این در تعالی  
جگر شتری را داد و قوت آرازشتری است و جگر از اعضا  
دیر است و قسم تن است این در تعالی آفرید فبارک الله اعلم الخاقین

باب

## در آفرینش سپرز

این در تعالی سپرز را بیا فرید او را خا کدان تن که تا هر ضایعی که اندر  
تن باشد از خون سوخته و فساد تن برود و شش و سر و خونی که بپزد  
باشد و سوخته و تین بود جگر سوی او فرستد و اندر و می آید  
و از جگر یک رگست سوی دل تا دل را از سردی سپرز زیادتی  
باشد تا کوهی تن را تباه نکند چون سپرز پر شود از خون سوخته  
پس آنکه او را سود خواهد چیزی نماید اندر و صمد جگر باز کرده  
و جگر باندماهای دیگر فرستد پس آنکه از و دم و قویا و سعته  
و آبله و داء الفیل و سرطان بر خیزد و این صمد علتهای از قوی

خون



اندر دل کرد آید تا مغز و از مغز تا بناف فروز آید سوی کرده  
شویوت کرد و کرده داد و بدان آفرید تا یکی کز که بول بود  
یکی محل شویوت بول از کرده چوب دود و شویوت از کرده راست  
ایزد تعالی کرده زهره داد و معدن شویوت کرد و محل قوت باه کفر  
باب

**در آفرینش زهره**

ایزد تبارک تعالی زهره را بیا فرید و معدن صفر را سوخته کرد تا مهر  
کرمی و خشکی که تن را فساد خواهد کرد چک وی وی فرستاد و او را  
اورا از رشدنش راهست و بیرون آمدن نیت پس رخ او را کرم  
آفرید و بویست او را سرد و خشک تا کرمی و خشکی بویست آن  
حرارت صفر را معتدل کرد و نتواند داشتن و اگر جز جزییه  
بودی حرارت صفر کرده را تباہ کردی ایزد تعالی زهره  
میخ داد و معدن اشتهای سوخته کرد قیام که الله اعلم الخ  
باب

**در آفرینش مبینا**

ایزد عزوجل مبینا را بیا فرید و او را ابدارین کرد تا بهر آبی  
که از معدن و از جگر بیا آید اندر و کرده آید و او را دوتا آفرید  
اندر میان او آب تا خندان که بود و خایه بیرون و بیرون کرد  
آفرید از کرده راست سوی ناف آید و از و بخایه راست شود و پس

فصل

مضیب بیرون آید و آب تا ختن جای سرد شود و خشک باشد و آب  
تا ختن در آب تا ختن دان سنگ کرده و آب تا ختن سنگ بیرون  
آید مردم آب تا ختن نتواند کردن و اگر آب تا ختن دان کرم خشک  
بود آب تا ختن با صفر بیرون آید که مردم را بسوزاند و مجری نیز  
کند و اگر آب تا ختن سرد و تری باشد فروز تر از آنک اندر و دست مردم  
کسی نتواند کرد و مردم را سست کرد تا نه تعالی مجری او را آفرید  
از بهر آن تا چون آب تا ختن از ایشان جدا شود باز نشانه نتواند داشت  
و اگر باز نشانه باز کشی متاثر سر را چ که ایزد تعالی متاثر قرار داد  
باب

**در آفرینش خسانه**

ایزد عزوجل و علا خواهد را بیا فرید و قوت مردم در و نهاد و معدن شویوت  
کرد شویوت از و بیرون آید و ریش آب از و خورد و خایه از اعضا  
ریش است و اعضا در ریش بول جای نوس چهار راست مغز است و دل  
و جگر و خایه و جای نوس دبل می آورده که اگر خایه از اعضا ریش  
نبودی چون خایه بپاشد نری مردم نری که چون خایه بپاشد نری  
الیم بدل سرد مردم اندر حال میرد و فرق مرد از زن خایه است  
خایه بیخی چون خایه بپاشد ریش می نیاید و فروزند تا ریش از و جفت شود  
خایه زهره را داد و چنین آفرید قیام که الله اعلم الخ

باب

**در آفرینش روده**

ایزد جل و علا روده را از فروز معدن آفرید و بهفت بخشش است  
و بر سه بخش خاند و نام وی هفت است یکی از و معا دقیقه است  
و دیگر از و معا ثانی و سده دیگر از و معای اثناعشر و سابع است  
و چهارم از و معای اعور است و پنجم از و معای قولون است و ششم  
از و معای مستوی و هفتم از و معای متوم است و هفتم از و معای قولون است و ششم  
سید و شصت رگست و هفت رگ و زفانرا سید و شصت رگ  
است یکی از و معای شیر آورد و یکی حیض و چهار صد و چهار بخش  
و اصل استخوانها و استواری او به است همچون که به استوار استخوان  
و همچون که نری که استخوان که نری زدنای مردم استخوان را نکه  
دارد و هر لحافتی که اندر استخوان بود ایزد تعالی او را نای که اند  
و استخوان را بدو استوار کرد و اندر تن فروز نداد و دوی است چهار بخش  
پان استخوان است از و معدن پان استخوان است از و معدن پان استخوان  
پان است و بیست و چهار پان اندر پای راست و انگشتان بیست و چهار  
پان اندر پای چپ و بیست و چهار پان اندر دست راست و انگشتان  
چهار و بیست و چهار پان اندر دست چپ و بیست و چهار پان اندر دست چپ و بیست و چهار  
اندر زخم و بی و دو پان اندر دمان و شصت پان اندر دمان است

و شانزده

و شانزده پاره اندر سینه و بیست و یک پان اندر پشت و زنان را  
دویت و پنجاه پاره استخوان است این چهار پاره افزونی بچنانست  
که دندانهای افتابه اندر یکدیگر آورده و پیوسته تا چون بار خواهد  
نهاد باز شود و چون باز بند هم باز آید بقدرت ربانی و الله اعلم  
باب

**در آفرینش رگها**

بدانک ایزد تعالی از سده مردم چهارده رگ بیا فرید و صد رگ را  
با ندای بیست تا آن اندام را بدان رگ که رگد و قوت دارد و بوی  
جنیندن کیر او بینا و کو با و بویا و شنوا و دانا کرد و از این چهار  
در چشم است تا دو جنبه بیند را با شرو و بینایی را و آن دو که  
روشنایی راست بچفت و قوی و دیدن بدان از و معز آید خورد  
در اصل آفرینش این رگ سرد و تر افتد از اعتدال در شکم  
مادر این کس از و معدن سینه و از نزد یک نیک بیند و اگر کرم و شکم  
افتد از نزد یک نیک بیند و از و معدن سینه و از نزد یک نیک بیند و اگر کرم و شکم  
با شرو مردم همه جبری نیک بیند و چون بسته شود تا بینا کرد و دو  
رگ سوی گوش و بچفت تا آوازه شنود و ایزد سبحانه تعالی  
حکمت آفرید این حواش گوش چنانکه له منان تا ناکه با نیک بلند در  
مغز نشود یا آب یا برین یا حصر ندع و مغز را تباہ کند پس اگر



آن راه بسته شود که شکر که در دود و درک سوی بینی آید تا بنویسد  
 بدان راه یا بد و او را استخوان نهاده است تا اندمشاش خانه زنبور  
 که مادام رطوبت و فضول از مغز می آید و بدان رگها و سوراخها  
 به بالا بد تا مغز صافی شود از کد و شستنی و سرسام و ناله و لغو  
 و صرع و غلغلها که بغیر از رافت و یک رگ سوی کم شود تا مردم  
 بدان طعام را بد و تلخ و شور و شیرین مزه داند و یک رگ سوی زبان  
 شود تا بدان گوشت شود و مغز زبان همه گوشت است چه که ناید  
 طعام اندر دهان او راست و سبب که ایستد بقوت نداشتن دهانها  
 را نظام آتش که دست هر چه خایند که در بینی می کند و ناخایند  
 نیز بر دندان طعام اندر دهان او راست تا خایند شود و پس ازین هر  
 رگ بد و شاخ که در یکی سوی دست راست شود و یکی سوی چپ  
 تا دستها را حرکت کند و همچنین سوی پایها تا حرکت پیوسته باشد  
 و یک رگ بفضیب رود تا بر حرکت بود و بدین سبب چون قضیب  
 است شود و بر حرکت نباشد علاج سر و مغز را که در آن  
 رگ را که از مغز بد و می سر تا غرض حاصل شود و طالع مغز  
 است هر چون قهر بر زیادت بود مغز بر زیادت بود و هر  
 قهر که سبب افتاد تر شود و اندر تن مردم صفت اندام است که در

بروز

بزرگ بود اگر یکی کم شود مردم هلاک گردد و این خلاف اندامها  
 بیرون است که اگر چشم و گوش و دست پای نبوده ممکن بود که بزرگ  
 و اگر ازین هفت یکی کم شدن شود مردم بزرگ اول دل و دوم مغز  
 و سوم چکر و چهارم کمر و پنجم زهره ششم شش و هفتم سپهر  
 بر جای زندگانی و نور معرفت دل است و طبعش گرم و خشک است  
 و قوت و سرخی و زردی روی و نشاط دل اندر چکر باشد و طبعش  
 گرم و تر است و خشم و قوت بسیار و مردی و حیثیت اندر زهره است  
 و طبعش گرم و خشک است و خرد و یاد داشتن و حرکت اندامها از مغز  
 بود و طبعش سرد و تر است و خجلت و کین کشیدن از سپهر زان  
 و طبعش سرد و خشک است و غصه زدن و آواز کردن و دریدن از  
 شش بود و طبعش سرد و تر است و قوت مجامعت و تناسل  
 و شهوت از کمره خیزد و طبعش گرم و تر است و هر چون و هر که  
 که این مزاجها چنین افتد خداوندش تن در دست بود و اگر علی افتد  
 آسان علاج پذیرد و طبیب را آسان تر بود اندام علاج کردن  
 و تصرف پس اگر خلاف یکدیگر افتد چنانکه مغز گرم و خشک بود و دل سرد  
 و تر و با چکر سرد و خشک یا زهره سرد یا شش گرم این کسر معایبها  
 بیمار بود و علاج او نیز به نجات دشوار بود و صعب علاج پذیرد و الله اعلم

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

باب در آفرینش معده  
 ایند قاعی معده را بپای آفرین و گوشت و سر معده را بی پیشتر  
 و بن معده را گوشت نیست از آن سبب که سرد است و گوشت گرم  
 و طعام چون در بن معده رسد قرار گیرد و آنجا باید ختن بگری  
 حاجت بود که سردی هیچ چیز نتواند ختن ازین جهت بن معده  
 از گوشت آفرین و سر معده را از طعام و شراب فرو کشیدن  
 حاجت پیش است خلعت چنان باید که بی پیش بود که بی راه چون  
 بکشد و در او و پس کنی فرمان برد و گوشت را اگر ریخ نامی بدرد  
 و از یکدیگر بکشد و اندر معده چهار قوت است یکی را جاد به کند  
 که طعام بخور و خورد پذیرد و دوم را ماسکه گویند که بدان قوت  
 طعام و شراب نگاه دارد تا بپذیرد و سوم را هاضمه گویند که بپذیرد  
 و بکارد و کمتر چیزی هفت ساعت بیاید تا خفته شود و اگر معده  
 گرم و تر و بر اعتدال بود زود تر بپذیرد و اگر سرد و تر بپذیرد  
 و اگر طعام لطیف تر و کمتر بود زود تر کوار و چهارم داغده  
 گویند که از معده تغیر را دفع کند و بیرون فرستد و طعام و شراب  
 چون در معده که آید از سوی شش پیش آید که تا بپذیرد از سوی  
 راست چون چکر و از سوی چپ از سپهر و از بالا از دل و از

از این

و از زیر از زهره و از پیش و از پس گوشت پشت شکم و از طعام  
 و شراب در معده شود سردترین بپزد تا زیر فرو شود تا تمام بپزد  
 و بنشکان از آب قاب گویند یعنی در میان و آدمی را شش روده است  
 اثنا عشر و صایم و دینق و عور و قولون و مستقیم و طعام و شراب  
 و در او هر چه مردم بخورند همه معده فرو شود اما باد که بقصد شش فرو  
 شود ایند قاعی محکم پان گوشت بکم باز بسته است بر جری بار  
 تا چون مشکله باشد اگر یک ذره طعام یا شراب معده فرو خواهد شد  
 براه شش فرو شود خفته می کنند و نیز تا برافکند پس اگر بر نیاید  
 هلاک شود و بر این زیر راه نیست و شش پسته است بخلاف معده که زهر  
 سوراخ است و شش را بنشکان پیشین موجه القلب گفته اند  
 یعنی باد بیزن دل آن متواتر باد سرد از هواستاند و بدل رسد  
 و باد گرم از دل بیرون نکند دل بسوزد و مردم هلاک شود از وضعی  
 گرمی دل و اگر نه کمی دل را بودی که شش بدان زندگانی می یابد  
 هیچ حرکت نتوانست کردن و حکیمان این باد گرم بیرون کردن  
 و باد سرد میزدن را انقباض و انقباض گویند و اعتماد بر شش  
 و بیماری و زندگانی و مردم هم بدین تواند دانست که اطمینان  
 بر شش نهاد بدانند ضعف و قوت و چکر را اقسام البدن خوانند



آنجهت آنک چون طعام و شراب اندر معدن نخته شود عصیر  
 آن جگر بگشاید پس هر چه خون صافی بود و پاکیزه بدل رساند  
 و هر چه صفرا و کثرت زرد بود بزمن رساند و کثرت سیاه بود  
 و سپرز و بلغم و تیزی بگرد و هر خون که تیره تر و قوی تر بود  
 جگر از بهر خویش بردارد و اندکی تری و صفرا بزودها رساند  
 تا شلی که از معدن برود و فرو شود بدان صفرا تنگ و تاریک شود  
 و با سانی بزیر فرو آید و هر چه صفرا از جگر برودها بیش تر  
 فرو آید یا تین تر و کم تر از حد اعتدال شد بود بیم بود که روغن  
 ریش کند و جراحت افتد و اسهال آرد بود که خون تین یا آن صفرا  
 تیز از جگر بیاید آن خونی بود که بی درد آید و شهور طعام  
 کمتر شود و چون صفرا بزود داد علت از زیر بدلیک آید  
 و چون بلغم بگرد تواند داد از اماس بدید آرد که استسقا کند  
 و چون سودا با سپرز تواند داد زیر سیاه بدید آید و این  
 همه از ریخ جگر افتد که از اخلاطها از خود دفع تواند کرد و تجربه  
 رسانیدن و اعتماد تن درستی بر جگر بود و الله اعلم بالصواب  
**در آفرینش کبودی**  
 چنین گویند از طایفه ایس حکیم نخستین چیزی که ایند کفایت

در کفایت

در تن مردم بیا فرید در رحم مادر دل بود که معدن زندگانی بود  
 پس غذا فرید بقدر اطاعت کوی که اول غذا فرید پس دل از جهت  
 آنک معدن پس حرکت خفزا است دلیل آورد که خایه صغیر و خفزا  
 بشکلی که بخته تمام نشد بود سرد و خفزا تمام شد بود و جالینوس  
 گوید همچنان که میوه بوست و گوشت دانه بتدریج حاصل آید همه یکدگر  
 و چون یکم از جنین گفته اند چون آب در رحم و وزن و چندان بود چنان  
 اعتدال و سرد و یک حال یکدگر یکدیگر میامیزد بی شکل فرزند حاصل آید  
 و اگر حاصل نیاید از علتی باشد از جانب مرد یا وزن و رطوبت  
 چهارده روز علقه باشد و بیست و یک روز مضغه گردد و بیست  
 و پنج روز خلقت تمام شود و ماده زود تر خلقت تمام شود بیخ روز  
 از بهر آنکه ماده سرد و تر بود و سرد کم و خشک بود و نیز ماده را  
 یک اندام زیادت است و آن رحم است و چون خلقت بیست و پنج روز  
 تمام شد باشد هفتاد روز بخنبد و بدو بیست و ده روز بزیاید  
 هفت ماهه بود و کثرت زندگانی بود و چون پهل روز خلقت تمام  
 شد هشتاد روز بخنبد و بدو بیست و چهار روز بزیاید هشت ماهه بود  
 البته نرید و چون خلقت پهل و پنج روز تمام شود بنور بخنبد  
 بدو بیست و هفتاد روز بزیاید نه ماهه باشد بزرگ و بدان سبب

ماه رسد که بزیاید که نوبت ششتری را بود و ششتری سواد بگریز کم  
 و ترست طبع زندگانی دارد و رطوبت اندر رحم زنان چون بجانب راست  
 افتد فرزند نر باشد و چون بجانب چپ افتد فرزند ماده باشد  
 و بزرگی و خردگی رحم و اما از بسیاری و اندکی آب و اما از مقدار  
 طعام و شراب مادر و هر آبتنی که روی او نیکو بود دلیل کند  
 که فرزند نر باشد و چون زشت باشد دلیل ماده کند و چون جگر  
 بود دلیل نر بود و چون سنگی بود دلیل ماده باشد و اگر در قرح  
 آب شیر زن آبتن افکند شیر بر سر بایستد فرزند نر بود  
 و اگر بین قرح شود و آب بر سر باشد فرزند ماده باشد اگر زن  
 آبتن را پیش خورش خانی نخست پای راست پیش نهاد و سوی راست  
 نکرده فرزند نر بود و اگر از سوی چپ نکرده فرزند ماده بود و اگر  
 پستان راست بزرگتر بود نر بود و اگر چپ بزرگتر بود ماده بود  
 و بدانک عاقبت خلای دهد ضاکنک را و آفرید نیز در آفرید  
 و سبب و صدی از خون بود و از طعامهای کونا کون و دار بود  
 بر سبب در شدن اکنون بدان گونه که مختبرین زکریا بتازی یاد  
 کرده است مایهاری یاد کنیم همچنان علت بتوفیق خداوند است  
**در درست که از کفایت بود**

هفت ماهه بزیاید و نه ماهه بزیاید از طایفه ایس حکیم نخستین  
 شمارهای طاقست و بقدر اطاعت کوی که در رحم مادر نشین  
 ماهه تمام شود چون در هفتم ماه شود بخنبد و راه بخنبد که بیرون  
 آید چون کوی و قوی و دست باشد و رسیدن پوست بدرد  
 بیرون آید و کثرت بقا بود که جنین بدن کوی که بیماری بود  
 و کثرت ندارد که پوست بدرد و بیرون آید مانند نهم ماه اند  
 رحم اگر بیماری است شود مانند ناخون کل فتن و نه ماه برآمد از خود  
 بیرون آید سلامت بر آید و پس اگر به هفتم ماه بیرون آید  
 هنوز ضعیف بود راسته آن اگر کفایت آید و هوا بروی تاثیر کند  
 در وقت میرد یا بروی چند پسته میرد و جالینوس گوید سبب که  
 هشت ماهه است که هفتم خانه حرکت و فساد نزدیکی همچنان نخستین  
 ماه که رطوبت اندر رحم بقا کند و تخم کشته شود پادشاهی اول را بود  
 دوم ششتری را و سوم مرغ را چهارم آفتاب را پنجم زهر را ششم  
 عطارد را و هفتم ماه را چون هر هفت پادشاهی خویش دانند  
 باشند و اندر پادشاهی ماه بیرون آید جگر بقا بود چوما  
 سعادت است پس اگر در هفتم بیرون آید پادشاهی بزرگترین  
 بود زیرا که زحل نجس است و طبع مرکب دارد سرد و خشک جز بیستم

ماه رسد



چنین گویند که میل برین کبریا از آزی که درد سر که از گرمی حرارت  
بدید آید اندر تن سرد مان از دو سبب یکی از خنای بهای کرد که  
از معده پر شود و سرد مان را بر آوردند **دیگر** که باشد از خنای  
آفتاب بود که بر سر افتد اندر سفرها و راهها بر علاج آن  
صداق که از خنای راهای گرمی معده بود و از حرارت امتلا و گرمی  
باینکه خنای این علت را که فرمایند زدن و حجامت نفع باید  
کردن و این صفا بر سر کند **صفت** **دیگر** بگوید روغن کلای  
ده در دستک ماورد بیت در دستک سر که بجم در دستک این صفا  
در پیشه که در پیورتن دیری و بر روی گمان بر سر کند و طی سازد  
بسیاری و هر که که رو گرم شود یکی دیگر سرد بکند و بر سر کند  
**دیگر** بزرقطونا بر سر که بزند و بر سر کند نیک باشد **دیگر**  
خطمی بر سر که بزند و بر سر می کند تا ساکن باشد **فصل**  
و آن درد سر که از حرارت آفتاب باشد و ز تعجب بر خنای و نیک  
علت را آب سرد باید ریختن بر سر و روی سرد بکند و بر  
اما بگوید و بر سر نه ساکن شود از آن درد سرد **دیگر**  
بگوید بر بطن و آب عصا الراجی و کز بر کجای بود  
و آب عناب و آب که هو آب بر کجای از اینها هر که  
انگور فله

در دستک

در دستک ماورد بیت در دستک این صفا نیک بزند و بر سر کند بسیار  
تا ساکن کند **دیگر** بگوید بر کجای و بر کجای و بر کجای  
تا ز این همه بر کجای هر کدام که بر سر آید در وقت بگوید و بر کجای  
و بر سر کند ساکن شود **دیگر** که خور بگوید تا ساکن شود و بگوید  
سید و کل سرخ و بنفشه و نیلوفر و ماورد از هر یکی بجم در دستک  
این صفا بگوید و بکلاب بزند و ترک اند و بر سر کند **دیگر**  
بگوید آرد جو و بر کجای و عصا الراجی العالم این صفا بکلاب بزند  
و بر سر که و بر سر کند شب و روز آن بر کجای بر سر کند که یاد کردیم که  
سرد لطیف است **دیگر** بگوید خنای این علت بر سر کند از نیک  
صرف و از فقا و خمر و پیاز و شنداخ و از کرات و از خلیه و از  
سین و از جیزهای کندن و از بویهای گرم بجم و بوی مشک و غالیه  
و از دودها بجم بر سر کند و از بوی قطران و کورک و از کجای  
گرم و از آفتاب تا تواند از این چیزها دور باشد **یک** از این  
باشد که حرارت و گرمی عظیم باشد و روی سرخ بود باید که خور  
این علت را که قفاله فرمایند زدن و اگر شکش خشک بود نرم کرد  
طیوخ هلیل **صفت** **طیوخ** **هلیل** بستاند هلیل زرد  
بست در دستک بجم تا صفا در دستک بخشد و در دستک

در دستک

آب تابخا آید و صافی کند و بر او افکند در دستک شکل سپید  
اما ترنجبین اما فانی سپید و اما جلاب و بخورد تا شکش نرم  
کند و آن حرارت و گرمی بر آورد **دیگر** بستاند و از شرین  
و پاک کرده اند و آب او بکشد و بنفشه و بخورد با جلاب و در دستک  
نیک باشد و حرارت و گرمی را ساکن کند **دیگر** اگر چنان  
باشد این درد سر با سرفه بود پس این شراب آوناید خوردن  
**صفت** **شراب** بستاند آوی نیک سی عدد و بجمش اندر  
رطل آب برینش آرد و صافی کرده اند و بر او افکند کل سرخ ده در دستک  
و بجمش ندر به رطل آب نهد به که در و فر و کد و صافی کند  
و بر او افکند ترنجبین ده در دستک خیار شنبه بجم در دستک زبالتور  
و ترنجبین از هر یک نیم در دستک این صفا کوفته و پیورده و بجمش  
انگور و بر بجمش بخورد که این شراب قوی و نیک باشد حرارت  
و گرمی را بکشد و ساکن کند **دیگر** بخورد قرص بنفشه که سود  
دارد سرفه و در سرد و رویشکی را بستاند **صفت** **آن** بستاند  
بنفشه خشک بگوید در دستک کثیرا بکشد زبالتور و ترنجبین  
از هر یک نیم در دستک سقمونیا دودانک این صفا بگوید و بجمش  
و بخورد با ده در دستک جلاب اما بجم در دستک شکل تا شکش نرم کرده اند

در دستک

و حرارت و گرمی و صفا بر آورد **دیگر** بجمش بنفشه سود  
دارد علت های را که از صفا بود و حرارت را بستاند و در دستک  
ساکن کند و وضو لها و تب را که اندوهن باشد پاک کند و خشکی  
را بر د **صفت** **دیگر** هم بجمش بنفشه بستاند بنفشه خشک بگوید در دستک  
هلیل زرد بگوید در دستک کثیرا و سقمونیا از هر یک دانی و نیم این صفا  
بگوید و بجمش کند بلعاب بر زرقطونا و بخورد نیک باشد این شراب الهی  
**دیگر** **شراب** **هلیل** بکارد که سود کند صفا و حرارت و گرمی  
و بستاند و نیک باشد گرمی معده را و تب را زایل کند **صفت** **آن**  
بستاند هلیل زرد و مقشری در دستک بجمش ندر به و رطل آب تا  
یک رطل باز آید و صافی کند و بر او افکند شکل سپید ده در دستک  
و اما جلاب بخورد نیک باشد **دیگر** **صفت** **هلیل** که منفعت کند در  
را که از گرمی و حرارت بود و نیک بجمش و خشکی را **صفت** **آن**  
بستاند هلیل بیت در دستک سقمونیا دودانک در دستک بگوید و آب  
هلیل بخورد نیک باشد گرمی را **دیگر** اگر چنان باشد که شکش  
بود و فروق کند شکش را نرم باید که بنشیاف صابونی **صفت** **آن**  
بستاند بوق نان و نمک و صابون از هر یک دو در دستک بگوید  
و بنشیاف کند آب کثیرا و بخورد بر دانه تا شکش نرم کند **دیگر**















مصلحتی و بویست که در وجود زرد و مسر و غلظت و مایه سرخ از  
دردم مایه سرخ نکند اندر سرکه و داروها بر و آنکه و طلی که در وقت  
باب  
یعنی در وقت اندر علاج علت های نفوس سرد و گرم  
چنین که بیدمین زکریا که این علت نفوس بیشتر از جماع باشد از بر  
و بر سر نیز بید که در بیشتر این علت خمدانندان فوت باشد و همرا  
را از قبل از ایشان را نباشد که ایشان خمدانندان را حقد و تعب  
ایشان دور باشد و اگر چنان باشد که این علت نفوس از صفرا و حرارت  
گرمی باشد باید که خمدانندان این علت را بنزد از دست راست و اگر  
بردست راست باشد زکریا برید از دست چپ و خمدانندان بر جای که علت  
بصندل و ماورد و سرکه بر روز شب یکبار شود و دیگر طلی که از حرارت  
و گرمی باشد تحت صفت آن بشاید نفوس از بر و صفرا و حرارت  
و کل سرخ بال کوفه و فلفل و شایع و میثاق و اصول الفلاح و افیون از  
هر یکی یک گرم این همه بگوید و بیامیزد و سرکه طلی که یکبار باشد  
دیگر طلی که یکبار باشد و ماورد و آب کشنیز تر و آب غلبه انقباض  
کاسنی نیک باشد این طلی چوب دیگر خمدادی که نفوس را بکشد  
که از گرمی و حرارت باشد صفت آن بشاید لعاب جلیه و لعاب

از

و آرد خله و آرد تخم گمان از هر یکی بخورم روغن بایخ یک گرم این  
چون بیامیزد و طلی که بر جای که علت یکبار باشد و این طلی که  
نیک که بر نفوس نه آید که گرمی و حرارتی عظیم باشد بشاید آب العا  
و آب گاه و آب بویس از هر یکی بست در صندل سرخ ده گرم کافور  
و یکبار نیک این همه بگوید و بیامیزد و سرکه و ماورد و طلی که یکبار  
علت شب و روز نیک باشد دیگر طعام این بیماری آب حصص باشد حلق  
و زمان و بر سایرین چنین چیزها خورد تا خون صافی نکند دیگر آب که در  
نفته خورد و خمر و زنیانی با نکر و آب چورد با شکر یکبار شود و اگر  
چنان باشد که با این علت صفرا و اسهال باشد و سرخ بود بر طلی  
صفت آن بشاید لعاب و تخم گمان و خطمی و بیه بط و بایخ بایه  
ماکیان این همه یک بیامیزد و طلی که بر جای که علت یکبار باشد یک  
بورد و شرباب هلیل بشاید هلیل زرد منتشر باند و درم بقیه  
خشک و کل سرخ از هر یکی هفت گرم تخم کاسنی یک گرم سورجیان یک  
دو گرم این همه بخوشاند با آب ناهیه کرد و در طلی آب تا یکبار  
آید و صافی کند و بر و آنکه شکر سبزه دو گرم سفوفیا دو گرم و چون تا  
شکر نرم گشته و آن وقت که حرارت گرمی کم گشته باشد این طلی  
صفت آن بشاید آرد جو و خطمی و بخوشاند با آب یا بنزد تا بنزد

الم اعلا یل علی یوم  
الکثیر بوجار

نکند

نکند

و بر روی کش بر که در جرب گرداند بر و غلظت و طلی که بر جای که علت  
دیگر باید که خمدانندان این علت طعام کم خورد و در هین که از نفوس  
جماع که در دیگر صفت سورجیان که سود که علت های نفوس رنگه از  
حرارت و گرمی باشد صفت آن بشاید سورجیان سبزه یک گرم  
یکبار نیک و نیم تخم کوفه یکبار نیک این چهار یکی نه و جب که گمانه و بخورد یکبار  
دیگر طلی نیک نفوس را بشاید بیه بط و موسم زرد و در و خمر  
از هر یکی بخورم روغن زکریا بست درم لعاب تخم گمان و لعاب جلیه و بیه  
ماکیان از هر یکی دو گرم این همه بخوشاند و بنیکی برید علت نه یکبار  
دیگر موم داخلون بپزند با روغن صندل شب تا روز دیگر بشاید  
خلیه و بخوشاند بنیبه یا بنیخته و بنماید بر جای که علت دیگر طلی که  
نفوس را که از گرمی و حرارت باشد صفت آن بشاید زرد و خمر و خمر  
و بن و خمدانندان و آرد جو و سورجیان و روغن کلایوسی و زرد و خمدانندان از هر  
بخورم این چهار یکی نه و طلی که بر جای که علت دیگر صفت سورجیان که  
دارد در مفاصل و صفت آن بشاید صندل و سورجیان و هلیل زرد  
از هر یکی دو گرم سفوفیا دو گرم این چهار یکی نه و بخورد و در  
سه گرم نیک باشد آن است الله تعالی

باب  
اندر علاج نفوس سرد

چنین که بیدمین زکریا که این علت فایح از غلبه رطوبتها  
غلظت و فایح باشد که چون سردی بود باید که خمدانندان این علت  
کند از سرجه ها بجه و بیه و خمدانندان این علت را حبت الفلفل و بیه  
سود دارد علت های نفوس و فایح و فلفل را و با دهای سبزه و بیه  
را که از رطوبت سردی خیزد و عرق النساء و صفت آن بشاید  
هلیل زرد منتشر و صندل و مقطری و تخم جرب و تخم الجوز و  
شاعره و جندیل ستر و عنبر و شاق و فلفل ازرق و فلفل  
و جلا و شیر و صندل و فلفل و سفید از هر یکی یک گرم این  
یکبار و بیامیزد با بیه جب که در یک در دارد از و شربتی سه گرم  
اقتاجا درم یکبار باشد و صفت آن که در یک در دارد و بیه  
فلفل که سود که علت های سردی را و رطوبتها را و بیه را که از  
سبزه کشیده باشد چون سردی صفت آن بشاید فلفل سیاه  
و بیه و دار فلفل از هر یکی سه گرم عود البلسان یک گرم و تخم  
جرب و حما از هر یکی چهار گرم از حبت تخم کوفه و تخم الجوز  
روغن زکریا و اسارون و راسن خشک از هر یکی یک گرم این  
سایه کوفتن و بختن و بایکین بر سرش و یک در داشتن و بایکین  
و صفت آن که در یک در بایک بران جای که که خمدانندان

باب  
اندر علاج نفوس سرد



این خضاد بر نهاده تا بستاند موم زرد پنج درم سنگل زرد و سوسن  
و نرگس از هر یکی بیست درم مروج و شبر از هر یکی پنجاه درم  
سه درم فریون و دو درم این جمله داروها بگوید و بیاضی از  
کرم و طلی کند بر جای که علت **دیگر طلی نیک** بستاند فریون یک درم  
چند بدست و دو درم زیت پنجم درم این داروها بگوید و بیاضی از  
زیت کرم و طلی کند بر جای که علت **دیگر غرغره** کند بدین دارو که  
نیک باشد فایده و لقوه و سکنه و عطشهای سردی را صفتش بستاند  
ایاراج فیتدا و وج و خسر دل و موینج و عاتر قرحا و زنجبیل  
و شونیز و فودنج و ستر و اصول الشوش آنرا کاف و پودت  
رک کبر از هر یکی دو درم این جمله بگوید و با نلبین بیاضی از غرغره  
کند با آب کرم نیکامش و منفعت کند عطشهای را که از سردی بود و با نلبین  
با آب کرم نیکامش و منفعت کند عطشهای را که از سردی بود و با نلبین  
چنین کوی محمد بن زکریا الرازی که علاج لقوه همان علاج فایده  
باید که آن و سکنه که یاد کردیم **جبت المنق** که سود کند عطشها  
لقوه و فایده و تولنج را و داروهای مفاصل و نفوس و باد هائی  
ستبر و عام بادا که از ج کشته باشد و داروهای عصب را  
و حیض زنان بکشاید **صفت آن** بستاند سکنج و واشنج و کوزه

و شونیز

و قتل ازرق و تخم حرمک و تخم الخطل و صبر و قوطری از هر یکی یک درم  
چند بدست و فریون از هر یکی دو درم این جمله بگوید و بیاضی از  
آب کرب و جب کند و تخم شربتی از هر چهار درم نیک باشد  
**دیگر** بکار دارد مغجون سهیل قراط که سود کند نفوس را پنج  
و لقوه و درد های مفاصل و سسپی عصبها را و بیاضی از هر یکی  
و سردی با منزه و در طحان را و جخم را روشن و کوش را شفا کند  
**صفت آن** بستاند ملح اندرائی سه درم فلفل سیاه دو درم زنجبیل  
و زوفا و شک و انجلیان و تخم کرفس و سادج هندی و غار قوت و سقونیا  
و تخم قلع از هر یکی دو درم این جمله بگوید و با نلبین بیاضی از و یک درم  
و کوزه اندر دهان کوزه حوض یا و کند و بخاید نیک باشد این **علاج**  
**علاج تشنج** همان فایده و لقوه و سکنه باید که آن و آن تر که جالینوس  
باب **در این درم** بکار دارد که یاد کردیم و با نلبین  
**اندر علاج عطشهای رعشه**  
چنین کوی محمد بن زکریا الرازی که این علت را پاریان کزنی  
خواند و این علت از سردی و کرافی دماغ باشد و از پشاد هائی  
فاسد و این علت پس چهل و پنج سال مستحکم گردد و علاجه اش  
صعب گردد پس خداوند این علت را فایده باشد کرب و عدر

باشد اندر کوزه به قشش کرم کرم و جای که بی ششند خسل که آب کرم  
بذو و سوسن و نرگس باشد آب سرد بر تن ریختن و پرمیز که خداوند این  
علت از نیکد خوردن تا تواند و عوض نمید آب انگبین خورده چنانکه  
من صفت کنم بستاند انگبین و طلی و جوش ندر باشند رطل آب کف  
او بردارد و فرو کرد چون جلائی باشد و بر و افکند فلفل سیاه و زنجبیل  
و قوفل و قسره و فو لجا و مصطکی رومی و سنبل طبیب از هر یکی  
مثقالی این جمله بگوید و بر روی اندر بند نیک و اندر میان لعل جلاب  
انگیزد یک صفت و یک درم از این آب نیکد شش **دیگر** خداوند این  
علت را نیک باشد اندر یک نکه که آن و ششستن جای که کرم طعام  
کم خوردن و تشنج را هم این علاج باید کرد و از شال و جلاب  
باب **اندر علاج عطشهای صلیج که بیفتد**  
چنین کوی محمد بن زکریا الرازی که رویان این علت را انیس خواند  
و نیکد رطل انیس چنین کوی که این علت باشد رکت دماغ اندر و  
و قلب و اعضا ریش **دیگر** این علت از بخارهای فاسد خیزد  
که از معده بر شود سوی دماغ و سرد و قتی دماغ را چنانکه نیکد  
باشد که این علت از انداختن زطفه خیزد و اگر چنانکه این علت  
کرمی و صراری نباشد و مزاج سرد باشد و بلغم غلیظه گردد و بخار

خوردن و کوزه جلاب و آب خود بر روی زیت و زرد و شش خورد  
اندر کوزه بود و در غرغره و ششفت کند و نیک باشد خوردن این چیزها  
این علت را **دیگر** مطلقه خود بلوشت قهوی و سیر و خسر دل  
و صبری و بر که خورد اندر کوزه **دیگر** علاج رعشه همان علاج فایده  
و لقوه و سکنه باشد با آب کرم و آن تر که بکار دارد یاد کردیم اندر  
علاج دماغ **طلی** که منفعت کند عطشهای رعشه را نیک باشد **صفت آن**  
بستاند جندید و ستر و قسط تلخ از هر یکی ده درم سنگل میعه عسل و جلاب  
این همه بگوید و جوش ندر بجلد دم زیت و اما و جوز و اناسیر و فرو  
کرد و رکهای دست و کله و میان بشت را و سوزا و میا و جلاب  
کرد اندر روز که دراز این در او منفعت کند و نیک باشد این علاج رعشه فایده  
و ششقی اندام و در مالذ در رکوی در شست و پیر صرب کرد اندر و با  
برین دارو که نیکد شش **دیگر جبت رعشه** باید که خداوند این علت  
این جبت که دراز بسالی اندر و باز خورد **صفت آن** بستاند عاتر قرحا  
و چند بدست و شیطیج هندی از هر یکی چهار درم ایاراج فیتدا  
پنج درم سکنج و تخم الخطل از هر یکی چهار درم این جمله بگوید و بیاضی از  
و جب کند و تخم شربتی سه درم منفعت کند و مجرب است **دیگر**  
باید خداوند این علت رعشه پرمیز که از آب کرم بر تن ریختن نیک

باب



این علت را بایزگی غرغره کذب خوردل و سکنکین و خودتین را عطسه  
 انگیزند نه بخل و کدش **دیکر** بایزگی سذاب می یزد و غذا او  
 آب نخورد و قلیه و مطبخه و بیکه رازد چیت روفس **صفت آن** بستاند  
 صبر بقوطری یکدم غازیون نیم درم ترید شحم الحظله از هر یکی دودا  
 افستین رومی و صطکی و سبیل طیب و منقل ازرق و زنجبیل  
 و داجیبی از هر یکی یکدنگ و نیم حقونیا دودا تک این مهر بگویند  
 و بیامیزد بآب و حب کدو و دهنه تا خوردن و این همه بکشد تا است از پیر  
 این با ملاذ این مطبوخ بخورد **صفت آن** بکشد افستین از طی و  
 اسطوخودوس از هر یکی نیم درم بسفاج دو درم بجوشند بسفاج را  
 یکبار آنگاه برواقلد افستین و اسطوخودوس و یک جوش بدین و فو و کدو  
 و صانع که نه و این مطبوخ با آن حب روفس بخورد تا یکبار بشند  
 و پاک کد از این علتها و بیکه رازد چیت جالیون در بیمارهای  
 صرع بستاند عاقرقضا و ساسالیوس و انجuran رومی و اسطوخودوس  
 و غازیون از هر یکی نیم درم فردا تا و حلیث طیب و زراوند کرد  
 و صنتی رک سیریش باشد از هر یکی درم حب البلسان و حب البلسان  
 از هر یکی دو درم و نیم این همه بگویند و بکشد غصه میاز کوی بود  
 و آب او بکشد و هم جذلان انگیزد برواقلد و بخوراند و در او ماه برواقلد

و در

و بجوشند اندک که سرد شود و بیامیزد و بیکه رازد و بیکه چیت  
 جزب علتها صرع را و این معجون را بر این علاج روفس است دیکر بیکه  
 دارد معجون سلیشا که یاد کنم اندر علاج دماغ دیکر بایزگی پرهیز کند  
 خداوند این علت از کرس و پیاژ و سیر و جرجیر و کرات و باقلی و  
 پرهیز کند از بیهای کدو چون قطران و چیزهای کدو و پرهیز کند  
 و یکبار شد این علت را غرغره که آن بسکنکین و مری و آب خوردل و بوییدن  
 مشک و غایله و اندر کبابه روز چنانکه عرق نکند البته و پرهیز کند از  
 ترها و تخم بوج انگشت و از فو و کدو و بیکه رازد و معجون غیث و الالم  
**صفت معجون غیث** بستاند آقون و قویون و سبیل و فو و کدو  
 و منقل سبیل و عاقرقضا و تخم بیک و تخم اندرانی و خربق سبیل از هر یکی  
 سه درم این را در اوها جدا جدا بگویند و بیامیزد و بیکه چیت  
 و معجون کدو بکلیین چیتایدن و کف بر گرفته و اندر بسوی سبز کدو  
 میان جویند جمل شبان روز تا غایت باشد و صنعت کدو شیرینی از او  
 جدا کند نخوردی و اگر خواهی که شب و روز شیرینی یک جبهه آب نیم گرم کدو که  
 یکجبهه بشیر مازد در سرد را یک جبهه آب مرزنگوش در دنداز را یک  
 جبهه بر سردندان نهذ و آبش فرو برد بکلم را یک جبهه آب کم غرغره  
 کدو سرفه را یک جبهه آب رازا نیم جوش نیند جدا اندک یکبار بیامیزد







و صناد که بر طحال نیک باشد آن سالک الهی

**اندر علاج علایم ایستفا**

چنین که بدیدم در زکوا که این علت استفا از جگر ابتدا کذا و این  
جگر باشد که اندر بوی و این علت است که کوفه باشد که آن بوی که  
تن آماست گرفته باشد و آن را استفا از قی خاوند در استفا آن است  
دست و بای چشم آماست گرفته باشد از استفا طی خاوند استفا  
آن بود که شکم بزرگ گشته باشد چون دست بروی زنی از و بای که  
سخت و در کهای تن برخاسته بود آن را استفا طبل خوانند  
و باین سه گونه استفا آماست جگر نباشد اگر چنانچه باین  
این علت استفا زنی باشد و صدرات گرمی جگر باشد و آماست  
تن باشد و آب بیمار سرخ باشد باید خد او اندازد  
آب کاسنی دمنده و سکنجبین خورده و طبخ چهل روز که شاهر  
اندر کوفه باشد تا شکم نرم گشته و دیگر **قوس** جالینوس  
خورده که سه روز آماست جگر و استفا صدرات گرمی جگر با وضعت  
تب گهن را و شکم را بنشاند و نافع بود در دطال **راصف**  
بنا اندر عصا ایستفا ایستفا ایستفا ایستفا ایستفا ایستفا  
نرخبیر اصل التوس و تخم خیار با زردک و طباشیر و سنبل طبل

و صناد

و عصا را غاف از هر یکی دو درم دار چینی و زراوند و لک شنی  
و عصاره از هر یکی یک درم این همه بوی و بیامیزد بطلا بوی  
و قوسه که نه هر قوسی یک درم و یک درم باشد نیک باشد و یک درم  
**قوسه از التوس** که سه روز آماست جگر استفا را که زنی با غند  
و صدرات گرمی که در جگر چون باشد **صفت آن** باشد تخم  
خیار و قشر پیست درم تخم خربزه و قشر تخم کرفس و تخم کدو  
هر یکی دو درم زیت سوسن سه درم این همه بوی و بیامیزد بطلا  
با سکنجبین قشر نیک باشد این قوسه بوی را بیک با دیگر یک درم  
**بجز صفت آن** که سه روز آماست جگر استفا را که زنی با غند  
بنا اندازد و این پرورده بر که بر روز و شکم کوفه و غار یون و بوی  
سجده از هر یکی عصاره از استفا ایستفا ایستفا ایستفا ایستفا  
کل سرخ و تخم کاسنی و تخم خیار از هر یکی دو درم و تخم کدو درم زیت  
التوس دو درم و تخم بجز شانه باب و داروها کوفه و بوی و بیامیزد  
هر روزی دو درم با ده درم آب خیار شنبه نیک باشد دیگر **صفت آن**  
بنا اندر بنفشه خشک و کل سرخ و قحاح از هر یکی ایستفا ایستفا ایستفا  
سجده از هر یکی چهار درم نصیب از زین یک کافور یک درم ایستفا  
بوی و بنا اندر موم پخته است درم از اخته بوی و کل باری و زراوند

و صناد

گفته بر و نه درم کرد اند و بیامیزد و طی کند بر جگر نیک باشد و صدرات  
و گرمی جگر **صفت آن** استفا از قی خاوند در استفا آن است  
ده درم تخم زراوند و تخم شنبه و غار یون از هر یکی یک درم تخم خیار و قشر  
دو درم این همه بوی و بیامیزد و قوسه کوفه نه درم قوسه و کوفه که این قوسه  
منفعی که عظیم و مجرب و ندهای جگر نیک باشد دیگر **قوس** جالینوس  
سود دارد استفا زنی **صفت آن** بنا اندازد و این پرورده  
روی ند چینی به درم غار یون بجز عصاره غاف و تخم کاسنی از هر  
یک به درم تخم کرفس دو درم و نیم این همه بوی و بیامیزد و قوسه کذا  
و کوفه از و شربتی دو درم و نیم بای کرم نیک باشد و اگر چنانچه باشد  
با این علت استفا از قی گرمی صدرات نباشد و بوی و بیامیزد  
بر با بوی خد او اندازد این علت استفا که در از **صفت آن** جالینوس  
که سه روز دارد در جگر و طحال و ضعف معد و بیماری های را که اندر  
شکم باشد و استفا و لومن را نیکو بکند **صفت آن** بنا اندازد  
و بوی و بیامیزد از هر یکی دو درم دار چینی و ستر و قسط و قحاح از هر یکی  
یک درم این همه بوی و بیامیزد با سکنجبین و بوی و بیامیزد بطلا  
یک درم داروها اندر علاج در جگر سرد یا که نیم دیگر یک درم دار  
و دار الکرم بزرگ همچنانک یا که نیم اندر علاج در جگر آب کما

استفا

استفا **صفت آن** بنا اندر روی ند چینی سه درم و نیم لک شنی  
و قسط و قحاح الغار و ترنس و حله و فلفل از هر یکی سه درم این همه بوی  
و بیامیزد با سکنجبین و یک درم زراوند نیک باشد دیگر **صفت آن** بیا  
یا که نیم اندر علاج در جگر تا آماست جگر را بیک با دیگر **صفت آن**  
**صفت آن** سود دارد در جگر و استفا را آنجا که گرمی صدرات نباشد  
**صفت آن** بنا اندر برک ماز و بوی پرورده و کوفه و غار یون و بوی  
زرد و سکنجبین از هر یکی بجز درم اصل التوس سه درم زراوند و  
غاف و سنبل و اینون از هر یکی دو درم این همه بوی و بیامیزد بطلا  
و معجون کذا و خورد هر روزی سه درم با جها درم نیک باشد و دار الکرم  
کبیر یک درم زراوند آنک گفتیم و یا که نیم اندر علاج در جگر باب زراوند  
و آب کرفس نیک باشد از سالک الهی

**اندر علاج استفا الحی**

چنین که بدیدم در زکوا که این علت استفا الحی از سردی جگر باشد  
و سردی معد و بوی و بیامیزد با سکنجبین و بوی و بیامیزد بطلا  
این علت جیوه ها کرم ده درم جگر و معد و الکرم کذا و بوی و بیامیزد  
بنا اندر داروها اندر علاج در جگر سرد یا که نیم دیگر یک درم دار  
و دار الکرم بزرگ همچنانک یا که نیم اندر علاج در جگر آب کما

و صناد



و این چون دواء الکرم بزرگ و معجون دواء الککلاج بکار دارد  
که مجربیت **صفت آن** بتانده فلاح اذخر و سبیل و اسارون و تخم کرفس  
کرمی از هر یکی سه درم عصاره غانت و کک و ربون و جینی از هر یکی  
چهار درم مصطکی و رت شوس از هر یکی یک درم زعفران نیم درم این جمله  
بکوبند و بخورف هر روزی دو درم با سکنجبین بکاشند دیگر بکار دارد  
**قرص خشک** بتانده زرشک یک درم لک منقی و ربون و جینی عصاره  
غانت و انیسون و سبیل طیب و مصطکی از هر یکی یک درم این جمله بکوبند  
و قرص کند آب غرغر شک و خورد بآب بزورها نیک باشد دیگر **صفت آن** نیک  
استغفار زرقی را که طلی که بر تن بتانده سر کین بزرگین و سر کین کا و  
خشک و آرد جو و آرد کا و رس این همه بکوبند و بیا میرد بکره و طلی که  
بر شکم و بیا من جگر اسایش دهد و نیک باشد بزرق خندان و بر جل  
با **صفت آن**

**اندر علاج استسقا طبعی**

چنین کوبند معجون ذکر با که این علت استسقا طبعی از حرارت کرمی  
باشد اندر جگر و اگر بول بیا رسخ باشد بغایت بر این علت عسر  
باشد و علاج کردن او دشوار است باید که خسراوند این علت را شکم  
بکاشند تا آن آب زرد زباید دیگر بخورف **قرص بنفشه** بتانده

خشک

خشک ده درم سقونیاد و درم این جمله بکوبند و بیا میرد بلعایت بند و طوطا  
و قرص کند نوده قرصه و بخورف هر روزی دو قرصه با بخورم شکم و درم  
ترنجبین بکاشند دیگر خسراوند این علت بتانده اصل السوس یک درم  
هلیله زرد یک درم این جمله بکوبند و بخورف تا آن زردی بزور آورد و ساکن  
کند دیگر آن قرصها و معجنها بکار دارد که با ذکر کنیم و اگر جنان باشد که  
این علت استسقا طبعی از سردی جگر و معول باشد و بادیه و لقا کرمی  
و صدارتی نباشد و بول بیا میرد و بکار دارد معجون سکنجبین  
بتانده انیسون و تخم کرمی و ستر و فلفل سیاه و حب الفار و شکر و تخم  
و جذبیز ستر و قد ما نا و سبیل و سعد و حب البلسان و جارشیر و حلیت  
و انجدان و اسارون و عصاره از هر یکی یک درم سکنجبین و با دام تلخ و درم  
سذاب خشک و زبر و ناخواه و سعتر و دو قو و خولجان و فودنج خشک  
و کعبک و مخته و جود و ترنجبیل و غار یقون و حماما از هر یکی دو درم این  
جمله بکوبند و بیا میرد با تکیین و معجون کدو و بخورف هر روزی چند جوی با  
اده درم بنفشه کهن نیک باشد و اگر جنان باشد که این علت استسقا از گرمی  
و صدارت باشد شکم نرم که نه بدان داروها که با ذکر کنیم و قرصها و  
میوه های قیاض خورف ترش بکاشند و اندر آب سرد نشیند و آن طلی  
بر شکم کد که اندر علاج استسقا زرقی یا ذکر کنیم دیگر طلی نیک استسقا



که از سردی باشد و از برودت جگر **صفت آن** بستاند شاذر  
اکلیل الملک و اشنة و تخم کرفس و حما و برگ الغار و انیسون و رازیانه  
و اصل سوس و عدس و بلخه و زعفران و کندر و میعه و غیر از هر یکی یک گرم  
موم یک رطل انگبین و بیه بط و روغن صنوبر از هر سه یک رطل باقی باشد  
بچه درم این همه بکوبند و بیا میرد بپزند و موم کداخته و داروها کوفته  
و روغن صنوبر و بیه بط کداخته با موم و این داروها برویند و موم  
و طلی کند بر شکم مستحق طلی است تا طلیل را از سردی ببرد و با  
را سودمند و نافع نیک باشد و منفعت یابد آن **صفت آن**  
**نیم رطل**

**نیم رطل** اندر علاج غلتهای شکم و جگر  
چنین کوبند و بپزند زکریا که این علت زحیم شکم از بسیار کوفته است  
و علاج او صعب و دشوار است زیرا که این علت اندر باطن است نه ظاهر  
اگر چنان باشد که این علت شکم انجا که جدارتی نباشد و تشنگی نباشد  
باید که خضه اوند این علت آب گرم خوردن و که به رفتن بکار دارد  
و بخورد قرضه ناله که سود دارد کسی را شکم بچه روذ و فساد  
اندر معده باشد و باذ و مرقع اندر شکم باشد و صدرات و کرمی نباشد  
**آنها صفت آن** بستاند ناله و کندر و جلنا از هر یکی دو گرم این

ناله و کندر و جلنا

ناله و کندر و جلنا

چند بکوبند و بیا میرد موم نیم درم و بخورد هر بامداد و شبانکه یکبار  
**و در صفت آن** بخورد و خردوب بطی از هر یکی نیم درم ناله  
و کندر از هر یکی سه درم و ج و ابهل و تخم کرفس و رازیانه از هر یکی  
یک گرم و نیم این همه بکوبند و بیا میرد بپزند درم موم و روغن  
چند بکوبند و بیا میرد بپزند و یکبار شد و اگر چنان باشد که با این علت  
شکم کرمی و صدراتی باشد و منفعت جت الزمان عجیب **صفت آن**  
بستاند جت الزمان برشته ترش و کوفته صد درم کرمی و پورده اندر  
سکه و خشک کهن و برشته بپشت درم کزمازو و خردوب بطی از هر یکی  
دو درم کشنیز برورده و اندر سکه و برشته بپشت درم سماق و جلنا  
از هر یکی با نیم درم این همه بکوبند و بیا میرد و بخورد سه درم یکبار شد  
دیگر این شراب بخورد که شکم بپزد **صفت آن** بستاند آب پی ترش  
یک رطل نیم درم نیم رطل این همه بپزند و صافی کنی و بروی آن کندر  
سکال مسکه سه درم و بخورد تا شکم بپزد و خون را با زکریا و اگر چنان  
باشد که فسادنی باشد اندر معده و پستی و شکم نرم بپزد و خون می روذ  
و طعام بخورد یکبار در روز **جوارش جودی** تا شکم را بپزد و باذ هاز  
براند **صفت آن** بستاند دانه آنلود و با سکه نیم رطل خردوب  
الشک و جلنا و کندر و کزمازو از هر یکی دو درم ناله و کندر و جلنا

ناله و کندر و جلنا

ناله و کندر و جلنا



دانه مورد خشک و مصطکی و سوسن و سبیل طبیب از هر یک بخرم این چهار  
با یکدیگر و بسیار میزد با کلبه بنوعی که و بخورد هر روزی چند جوی نماید  
و شبانه یکبار بنفشه یکبار خرد کند این غلت آب گرم خورد و از کوشش  
کند و اگر گوشت آرد که بر گوشت کبک و خشک خورد برشته بر روز جوی آب  
حصص و آب حماق و آب حب الزمان خورد و موی بنفشه و غدار این بیمار  
حب الزمان ترش و موی بنفشه از هر یکی بی درم این چهار بکوبند و روغن  
سعن و صنوبر خشک و تر و کشتین خشک و تر و آب خردل اندر و کهنه  
و بخورد دیگر زرد خایه خورد خشک برشته با زین تا شکم نیمه زد دیگر  
بکوبد آرد بنفشه و آرد حب الزمان و آرد امرو و آرد سیب آرد که در  
وارد برنج و آرد بلوط و خربوب از هر یک ده درم این چهار بکوبند و روغن  
هر روزی تا شکم نرم گردد اند و اگر چنان باشد که شکم می روزه و اگر می  
باشد و تشنگی است جو خورد با صحنه عدس هر روزی تا از شکم گرمی بیرون  
آورد و ساکن کند و درد بنشاند دیگر شراب جو خورد تا شکم بپزد و کمی  
حصص اوت مالک کند **صفت آن** بستاند جو بوست کنن و خخاش برشته  
این چهار بکوبند و بخوشاند آب و برافکند بوست خخاش بی درم و صافی  
کند و بخورد هر روزی تا شکم بپزد و ساکن بکند دیگر این شراب حب الزمان  
بخورد تا شکم بپزد و حصص اوت و گرمی مالک کند **صفت آن** بستاند آرد

موسسه  
موزه

عزیزان

حب الزمان کهنه و آب حب الزمان ترش بریان کرده از هر یک نیم رطل  
این چهار بکوبند و به رطل آب تا بیک رطل باز آید و هر روزی بخورد  
بناشنا نیک باشد دیگر دوغ ترش خورد با کلبه بستاند دوغ ترش  
یک رطل و کلبه پنج درم یک بزد و برافکند صحنه عدس بخورد و بخورد هر  
روزی یکبار بخورد یک **سفوف کوب** با سود دارد علمهای شکم را که خنجر  
می آید و دردی عظیم کند و حصص اوت عظیم باشد **صفت آن** بستاند  
جلنا و کرم زرد و خون سیاوشان از هر یکی بی درم کرباج و درم  
کل رومی بخرم انبوت نیم درم طباشیر موارید نیم درم صحنه عدس نیم درم  
این همه بکوبند و قهر صحران و بخورد هر روزی بی درم یکبار بخورد  
آب بهی دیگر این قهر صحران را که اندر رو دکان باشد نیک بود  
دیگر بخورد **سفوف و جلنا** سود دارد درد شکم را که می رود و خنجر  
و قهر را که اندر رو دکان بود **صفت آن** بستاند بوست خخاش  
بنج درم جلنا که درم سدر انار ترش دو درم مازوی سبز یک درم و نیم  
این چهار بکوبند و بخورد هر روزی بی درم باقی بنفشه **دیگر سفوف**  
یک درم شکم را بخورد و خون باز کند که از گرمی و حصص اوت باشد شکم بخورد  
در ساعت **صفت آن** بستاند انبوت یک درم اقا قیاد دو درم  
کرم زرد و ستماق منقا و تخم مورد از هر یک یک بخرم این همه بکوبند و بسیار بخورد



باب سبب و خوردن ازوشربانی بکدام و نیم آب خورد نیک باشد  
 دیگر خیزد از این علت بخورد شیر بز و شیر گاو و **منقوف** علت های  
 زحیر را و خون را که از شکم می رود و دردی باشد عظیم **صفت آن**  
 باشد صمغ عربی و بن رطوبت ابریان که از هر یک دو درم مصطکی که  
 تخم شاه سفید دو درم این همه بکوبند و یک تن رطوبت و بخورد باید از  
 کوشا نکه یکبار شد دیگر باید از خیزد از این علت قرحه شیر بخورد  
 یا نیکه زشت و اگر چنان باشد که با این علت شکم گرمی و جلداری باشد  
 و خون می اندازد از شکم بخورد **منقوف سماق** جالینوس بنامد سماق  
 منقا و تخم مور از هر یک دو درم صمغ عربی و تخم حاض و شاسته و غیر آن  
 از هر یک دو درم این همه بکوبند و بخورد هر روزی دو درم و نیم آب سرد  
 نیکه شد یکی **منقوف حب العنب** که سوز دارد علت های شکم را که می  
 رود و خون و خیزد باشد **صفت آن** بکیرد تخم مورد و سماق منقا  
 از هر یک یک درم تخم مویز و صمغ عربی از هر یک دو درم مصطکی و چنان  
 از هر یک نیم درم این همه بکوبند و بخورد هر روزی یک درم آب بنی بکشد  
 دیگر **منقوف خرزوب** که سوز کد علت های شکم را که می رود و خون و خیزد  
 باشد و **صفت آن** باشد الیم **صفت آن** باشد خردوب بنعلی دو درم بلوط  
 و شاه بلوط از هر یک یک درم تخم مویز یک درم تخم مورد دو درم آب بنی بکشد

**منقوف جالینوس** سوز دارد علت های شکم را که خون می رود و خیزد  
 باشد و دردی عظیم بود **صفت آن** باشد سماق منقا دو درم تخم مور  
 یک درم و نیم حب الرمان ترش یک درم خردوب بنعلی سه درم صمغ عربی و چنان  
 از هر یک یک درم این همه بکوبند و بخورد هر روزی سه درم آب بنی بکشد  
 دیگر **منقوف خشتا** جالینوس سوز دارد علت های شکم را که می رود  
 خون و زحیر از شکم باز دارد و بندد **صفت آن** باشد تخم حاض و تخم  
 دشتی منقا و تخم مویز و صمغ عربی از هر یک چهار درم تخم مورد و بلوط  
 از هر یک یک درم تخم خشتی شش درم این همه بکوبند و بخورد هر روزی یک درم  
 آب بنی یا آب سماق نیکه شد یکی **منقوف کون** که سوز کد علت های  
 شکم را که خون می رود و زحیر باشد و سخی معده **صفت آن** باشد  
 خردوب بنعلی منقا و زیر کرفی پرورده اندر سرکه شبنم و روزی و  
 ربان که در و سماق منقا و تخم مورد و آرد بنق و بلوط و کثیرا بر آن کین  
 و مصطکی از هر یک یک درم این همه بکوبند و بخورد هر روزی یک درم آب  
 بنی نیکه شد یکی **شیاف زحیر** جالینوس که بر کد ناشکم بندد  
 و خون باز دارد از معده و درد ساکن کد **صفت آن** باشد اقایا  
 و صمغ عربی و مشرواقون و کل ارمنی و مازو و تخم بنک و کد و از هر یک  
 دو درم این همه بکوبند و بیامیزد آب سماق و شیاف کد اند جلد بلوطی

جراحی یعنی تشنگی  
 ببرد افغانه در کد

سوز







تخم بزرنگ

**صفت آن** بستاند بز و فطونا بریان کرده بیت درم تخم لسان الحار  
 ده درم تخم برنسن و تخم ریحان بریان کرده از هر یکی ده درم کل از تخم  
 و صمغ عربی از هر یکی ده درم این همه بکوبند و بخورند هر روزی یکبار  
 بآب سرد نیک باشد این صمغ حشرات و کرمی را که انداخته باشد  
 و شکم می رود دیگر بخورند **صفت آن** بز و فطونا و مجرب است شکم را که  
 پیچد و از آنجا کرمی و حشرات را باشد عظیم **صفت آن** بستاند بز و فطونا  
 بریان کرده و صمغ عربی و کل از تخم از هر یکی ده درم این همه بکوبند  
 و بخورند بز و فطونا و بخورند هر روزی ده درم بآب سرد نیک باشد  
 دیگر **صفت آن** بز و فطونا و مجرب است شکم را که انداخته باشد  
 عظیم **صفت آن** بستاند ماز و خمر خوب بنعلی و کرم ماز و کدو و جلنا  
 از هر یکی ده درم افیون و صمغ عربی از هر یکی یک درم و نیم این همه بکوبند  
 و بخورند هر روزی ده درم نیک باشد دیگر **قرصه شبیه** مجرب است شکم  
 را که می رود و صمغ و خون باشد و حشرات و کرمی و دردی باشد  
 اندر شکم سخت **صفت آن** بستاند کل سرخ و طباشیر و تخم حاض  
 و تخم برنسن از هر یکی پنجم درم سماق ده درم جلنا ده درم صمغ عربی  
 یک درم و نیم بوسه خشک از هر یکی ده درم این همه بکوبند و قرصه که انداخته بآب  
 سماق و بخورند هر روزی ده درم بآب بهی با قند اعلی افیون و جلنا

۹۷

رزدن پیوسته

و این دغذ از روده خایه برشته خورند با سرکه و حصص و جب  
 الزمان و سماق و صمغ عربی و نیک باشد و اگر چنان باشد که خسته اند  
 این علت گوشت آرد و کدو بس که شست طبعه و ج خورند و فروع و باریک  
 کله و اگر کرمی و حشرات نباشد و تا تواند آب کم خورند و بنده و این  
 کهن قوی خورند و اگر چنان باشد که این علت نصیب و خون که از شکم  
 آن کهن کشته بود و خون باریک بود و آنجا حشرات و کرمی نباشد  
 بخورند **صفت آن** بستاند افیون و صمغ یک درم و اسارون  
 و صمغ سالیله و تخم بنک سیاه و مندر و کدو و از هر یکی ده درم این همه  
 بکوبند و بپاشند با نیکین و بخورند هر روزی ده درم نیک باشد دیگر  
**صفت آن** بستاند ماز و بوسه آنار و کدو از هر یکی یک درم و نیم  
 تخم بنک یک درم نیم افیون یک درم نیم این همه بکوبند و بخورند و این بکوبند  
 باشد دیگر **صفت آن** بستاند ماز و بوسه آنار و کدو از هر یکی یک درم و نیم  
 بستاند ماز و کدو و بوسه آنار از هر یکی پنجم درم ناغله ده درم  
 و نیم تخم ترب ده درم و نیم افیون یک درم نیم این همه بکوبند و بخورند  
 هر روزی ده درم که این در ساعت شکم بپزد دیگر **قرصه شبیه**  
 بستاند تخم بنک سیاه و تخم مینث و داز یا نج از هر یکی پنجم ناغله ده

درم

درم و نیم



روزی

انفون سه درم تخم کرفس ده درم این چم بگو بند و قرصه کند و بخورد هر  
دو درم بآب سرد نیکبازند و اگر چنان باشد که این علت شکم کهن شده  
باشد و خون و رخم آید و دردی باشد تحت و خون آید بکر داد  
**سرفوف کدو جالینوس** بستاند کند و صمغ عربی و ما زو و بوس  
آنان و جلنار و سماق و خسروب شامی و خوشران از هر یکی دو درم  
این چم بگو بند و بیا میزد بآب سرد و بخورد هر روزی دو درم بآب  
مورد نیکبازند **سرفوف افاقیا شکم** را بندد و در تحت را ساکن کند  
و خون و زحیر باز دارد **صفت آن** بستاند افاقیا و بوس  
از هر یکی دو درم این همه بگو بند و بخورد هر روزی دو درم نیکبازند  
دیگر **سرفوف زین** که شکم را بندد و خون و زحیر باز دارد **صفت**  
**آن** بستاند زین پرورده اندر سرکه و بریان کهن و خسروب بطی  
و تخم مورد و سماق و کشنیر خشک و بریان کهن و بلوط بریان کهن  
اندر سرکه و حب الزقان و بریان کهن و تخم سفیدان بریان کهن  
از هر یک درم این چم بگو بند و بخورد هر روزی دو درم عطش کی درم  
بآب سماق بخورد نیکبازند دیگر **قرصه الحنظل** شکم بندد و خون  
و زحیر را باز دارد **صفت آن** بستاند سیلحه و کل و دومی صمغ  
عربی از هر یکی چهار درم کل سرخ باک کهن و جلنار از هر یک

و این را روزی یک بار بخورد

این چم بگو بند و بیا میزد بآب جلنار و بخورد شربت از دو درم بگو  
دیگر **قرصه شکم** که خون شکم بندد و از آن معد بستاند بست  
دو درم کند و افاقیا و جلنار از هر یکی چهار درم صمغ عربی نیم درم  
در اجینی نیم درم این همه بگو بند و بیا میزد بسید خایه و قرصه  
که داند هر قرصه بکدرم و بخورد هر روز قرصه نیکبازند دیگر بخورد  
**قرصه حبه النیس** که خون و زحیر شکم بندد و سود کند قرصه را که  
اندر روز کفی باشد **صفت آن** بستاند ما زو و بریان کهن و شمار  
و عصاره حبه النیس و افاقیا و شبت بمانی و سر آنار و جلنار  
از هر یکی سه درم این چم بگو بند و بیا میزد بآب لسان الحمر و قرصه  
کند از هر یکی سه درم این چم بگو بند و بیا میزد و هر روزی بخورد  
قرصه نیکبازند و اگر چنان باشد که خد او ند این علت دارو  
خون و تحت ضعیف باشد ضما د کند بر شکم تا شکم بندد **صفت**  
بستاند افاقیا و لاک و سر و کند و سفید و از خر و سبیل و صطکی  
از هر یکی کفی کفک دو کف این چم بگو بند و بیا میزد بسید کهن  
یا آب بهس و طلی کند بر شکم تا شکم را بندد دیگر **ضما د نیک** که بر  
شکم طلی کند شکم را بندد چون که دارو تناولد خوردن **صفت آن**  
بستاند کل سرخ و صندل سبید و تخم مورد و جلنار و لاذن و راک

ند

صندل سبید

ال لعل



از هر یکی یک درم حفر بلوط و اقا قیا و بوبت گذر و فلفل و جوز  
از هر یکی یک درم این چهار بکوبند و بیا میرد بآب خورد بآب سیب یا آب  
پینه و طلی که بر شکم نیک باشد دیگر **صفت آن** بر شکم که ناشکی را بپزند  
**صفت آن** بستاند آفتابین روی و مصطکی از هر یکی شش درم  
صبر منوطی سه درم این چهار بکوبند و بیا میرد بآب می و کل سنج  
و طلی که بر شکم نیک باشد دیگر **صفت آن** بر شکم که شکم بپزد بستاند  
لاذن شش درم اقا قیا سه درم بوم بپزد و دوازده درم این چهار دارو  
بکوبند و بوم گذاشته بروغ مورد و داروها بروانکند و اندر هاون نرم  
کند اند و طلی که بر شکم نیک باشد دیگر **صفت آن** بستاند غیب <sup>طوری</sup> و غ  
مفعول و علت های خیر را **صفت آن** بستاند غیب و غلبه و غ  
یعنی کل کلا کل بارد و آرد عدس و کل سدرخ و بوبت انار و مورد اسکن از هر یکی  
دو درم این چهار بکوبند و بوم که هاند بروغ کل و طلی که بر مفعول  
نیک باشد دیگر **صفت آن** که سوف که در مفعول و زحیر را  
انجا که حسراتی و گرمی باشد بر مفعول که تا ساکن بپاشد و زحیر  
بپزد **صفت آن** بستاند بوم مصفی دو درم روغ کل یا رسی ده درم  
امینداج بلخی ده درم مورد اسکن برورده دو درم نشاسته و کافور  
و افیون از هر یکی یک درم این چهار گرم که هاند بپاشد و بپزد و بپزد

بپزد

و بروانکند مسجند خایه و بوم که هاند اندر هاون و بر مفعول که  
تا درد ساکن بپاشد دیگر **شیاف زحیر** که بر کیرد تا شکم را بپزد  
و خون باز دارد از مفعول و این شیاف عجبت **صفت آن**  
بستاند زعفران و کدور و حنظل از هر یکی دو درم افیون چهار  
درم این همه بکوبند و بیا میرد بزرده خایه و شیاف که هاند زحیر  
استخوان سبز و بر کیرد نیک باشد دیگر **شیاف زحیر** که بر کیرد  
تا خون از معد بپزد که درد باشد عظیم اندر مفعول و شکم می رود  
**صفت آن** بستاند کدور بپزد مر هفت درم زعفران پنج درم  
اقا قیا دو درم خون سیاوشان دو درم این همه بکوبند و بیا میرد  
بآب بنک و فلفل که در اند هر شیاف جند بلوطی و بر کیرد که این شیاف  
سخت یکست دیگر **شیاف زحیر** که بر کیرد تا خون بپزد از مفعول  
که دردی باشد سخت و شکم می رود **صفت آن** بستاند زعفران و افیون  
و کدور و زعفران از هر یکی یک درم این چهار بکوبند و بیا میرد بآب کشتین  
اما لسان الکحل و فلفل که جند بلوطی و بر کیرد شب و روز نیک باشد  
دیگر **شیاف زحیر** که خون را بپزد از مفعول و شکم که دردی  
سخت **صفت آن** بستاند افیون و من و اقا قیا و تخم بنک و صندل  
و بوم که از هر یکی یک درم این همه بکوبند و بیا میرد بآب می

شیر



و شیان کند چند بلوطی و دیگر نیکانند و اگر چنان باشد که این درد  
 شکم درد روزگانی باشد و درد شوره و شکم می رود عظیم بر این  
 صفت بکند **صفت آن** بساند برنج و ارزن و بلوط از هر یک کوفته اند  
 پنج بشمار این همه بکی بزد و بجوشاند و بدست بزند و صافی کند  
 و بر و افکند اسفنداج ده درم مسرد استل بکرم زرد خایه سه زرد  
 و بر و افکند روغن کل بادیه بخورم کاغذ سخته بکرم این همه بزد  
 افکند نیکانند و اگر چنان باشد که اندر متعدد دردی باشد عظیم بپ  
 حقه کند هر شی بروغن کل و سه کیم کوه دیگر **حقیقه** کند بابت بچ  
 و که درس و بیه بط یا بزد اخته نیکانند دیگر **حقیقه** کند بیه بزد  
 و بخورده دیگر **حقیقه** ج الفوس عجیب فوج را که اندر روزگانی  
 باشد و خون و است طلاق باشد عظیم و دردی بوف سخت **صفت آن**  
 بساند سرخ مفتحم از پنج زرد و زده درم اهل آب سبیل  
 سه درم کاغذ سخته ده درم انجم بکوبد و بیامیزد بلعاب زرد قطونا  
 و بجوشاند بآب و بر و افکند برنج و آب مورد و بیه بزد و حقه کند نیکانند  
 و اگر چنان باشد که این علت از کرمی و حشرات باشد حقه کند بپوش  
**صفت آن** بساند بوبت انار و تخم مورد و تخم سیب تخم می و تخم  
 امروز این همه بکوبد و بر و افکند برنج و بجوشاند و صافی کند و حقه کند  
 نیکانند

بایر

**اندر علاج علت های بی سیر و متعدد**

چنین کوبد محمد بن زکریا که این علت بواسیر از خون جدا بود و ابتدا  
 کند که نشیب کوبد و از طحال فروخته اند بعد از آنها و روجید که بیرون آید  
 بر متون و اینند تنگ نوجا یکای و نیم تر انجا قرار گیرد و بیاید و زیادت  
 شود بر و زکارد باز بر بزد که علاج کنیم این علت را زرد و اگر چنان  
 باشد که خون آید از بواسیر متعدد و درد کند بر این تر حقه کند و با بخورده  
 ناخن و بپزد از متعدد **صفت آن** بساند کوبد با صمغ عربی و  
 و جلنا رو ماز از هر یکی بخورم کند درد و درم افیون سه درم این همه  
 بکوبد و بیامیزد بلعاب بز قطونا و ترصه کند و بخورده هر روز یک دوام  
 آب ساق نیکانند و غذا را این بیمار ساقیه باشد و جین های قاق  
 خورده نیکانند و اگر چنان باشد که شکم بسته باشد و درد معده باشد  
 بخورده **صفت آن** بساند هلیل سبزه و هلیل کالی از هر یک ده درم  
 سبب بخ سه درم تخم سپندان سپند دو درم منق بارده درم این همه  
 بکوبد و منق و سبب بخ تر کله اند اندر آب کراش و دارو ها برو  
 افکند و جب کند و بخورده باید از و شبانکه اگر شکم بسته باشد  
 درم نیکانند و اگر چنان باشد که خنداوند این علت را دل کوبد

بعض



وروی او زرد بود خورد این قرصه که بریا ناخون بواسیر خنک کرد  
 و بندد و زمان را حاض بندد **صفت آن** بستاند مازو و کند زرد  
 و جلتار و کبریا و که آهن از هر یکی بخورم مصطکی یکدرم و نیم  
 انیون یکدرم تخم بنک دودرم این همه بکوبند و بیامیزد سماق قیصر  
 کند اند و بخورد هر روزی دودرم نیکما شد و اگر چنان باشد که مقعد  
 آماس گرفته باشد و درد بواسیر بود عظیم این ضماد بکند تا  
 آن درد ساکن شود **صفت آن** بستاند اکلیل الملک و بچونانند  
 تا صبریه کند و برواف کند زعفران یکدرم زرد خایه نیمه دودرم  
 و نیم انیون و آرد تخم کنان و آرد حلبه و خطمی سپید از هر یکی بخورم  
 این همه بکوبند و بیامیزد و نیم نخته و اندر رکوی بندد و برواف کند و روغن  
 حل و ضماد کند بر مقعد نیک باشد و یک کر ضماد کند بر رخ کل باری  
 و مثل ازرق نیکما شد و باید که خذ اوند این علت بواسیر بکار  
 دارد معجون نیش و ش جنانک یا ذکریم اندر علاج درد مقعد  
 دیگر داروی که بواسیر ببرد بی آهن **صفت آن** بستاند سرکین  
 کبوتر و سرکین خسرو و این همه دو بیامیزد بر غریب و طی کند  
 بر بواسیر نیک باشد و منفعت یابد آن مشاکله تعالی  
**الدر علاج عظمی درد بواسیر و آید مقعد**

چنین کوبند و میزند که اگر که این علت درد مقعد از بیابا رکونه با  
 بر اگر چنان باشد که با درد مقعد آماس باشد و خون بواسیر  
 بود بکوبند بیابا ز سپید و بچونانند بآب تا هر به کرد و بیامیزد روغن  
 کا و مرهم کرد اند و ضماد کند بر مقعد نیکما شد و اگر با درد مقعد  
 آماسی بود سخت این روغن بر نهد **صفت آن** بستاند زرد خایه  
 و میان نان کریمه از هر یک ده درم این همه بکوبند و بیامیزد  
 نیم نخته و برواف کند انیون یکدرم زعفران دودانگ و ضماد کند  
 بر مقعد نیک باشد دیگر روغن که درد مقعد و درد بواسیر را ساکن  
 کند **صفت آن** بستاند روغن شمشه ده درم مثل ازرق دودرم  
 میعه سایه یکدرم سکینج دودرم چند بیدستر نیم درم انیون  
 نیم درم مثل و سکینج نر گرداند اندر روغن و داروها کوفته برواف کند  
 و مرهم کرد اند و ضماد کند بر مقعد نیکما شد و اگر با درد مقعد حرار  
 و گرمی باشد و خوب آید بر مرهم اسفندج کافوری بر نهد **صفت آن**  
 بستاند موم زرد و روغن خبیری یا روغن سوسن گرم کوبند و برواف کند  
 بیه بط مچند انگ موم کثیرا کوفته بخورم برواف کند و مرهم کهنه  
 باتش موم و روغن و بیه و کثیرا و بر مقعد کند نیکما شد دیگر موم  
 این بیابا و خایه نیم برشت خورد و خوب باشد و اسفاناخ و طله

تی



و کلاش خوردن نیک باشد **دیکر** بتانند کندن و بجوشانند بر خورند و  
 و بر افکند زرد خایه و بیاز و بخورد و آب بخورد خورد بر رخ چل  
 و شور با خورد بگوشت بن و گوشت بزغاله و گوشت مرغ خاکی خورد  
 و ببط فریم دیکر کوز هندی خورد با قانید و خورباذام خورد و انجیر  
 دیکر باید که خبذانند این علت بهر یک از گوشت کاه و گوشت  
 قدید و از گوشت خوک بخورد البته دیکر بخورد این **و جلد بلوط**  
 جالینوس خذاند بواسیر که شکم اطلاق کند **صفت آن** بتان  
 هلد سیاه و هلد کالی بریان کند بستد دم تخم کنان بریان کند  
 ده درم تخم کرات و تخم بیاز بریان کند از هر یکی بخیرم صمغ عربی  
 و مصطکی رومی از هر یکی بخیرم بلوط بریان کند اندر سرکه دردم  
 این جمل بگوید و هر روزی سه درم بامداد و شبانکه نیک باشد دیکر  
 روشنی که درد بواسیر را ساکن کند **صفت آن** بتانند روشنی  
 ده درم میعه سالیله یکدم مقل از روق دو درم میعه و مقل زکده  
 اندر روغن و بر مقل کذبک باشد **دیکر** روشنی که درد مقل  
 و بواسیر را ساکن کند **صفت آن** بتانند مقل از روق و روغن کاه  
 و روغن ساق کوفته و استخوان مشمش و میعه سالیله و زرد  
 خنایه از هر یکی یک درم این جمل مردم کزانه و نیم درم قونفل بر

مشمش زرد آلو است

ارومانی

بر و نهاده بر مقل کذبک باشد دیکر بتانند ابریشم و بواسیری را  
 که بید باشد بپزند سخت هر روزی تا باریک گردد و بپزند و اگر چنان  
 باشد که اندر مقل ناسور باشد این دارو بکند که در علاج در چشم  
 کفیم و اگر چنان باشد که مقل بیرون آمدن پس این دارو بکند **صفت آن**  
 بتانند روغن کلایی و بر افکند اسفندج و شب بمانی و سره و کدر  
 و قاقیا و بوبت انار از هر یکی سه درم این جمل بگوید و مردم کزانه  
 کذبک باشد دیکر باید که خبذانند این علت بتانند ماز و بوبت انار  
 و برگ مور از هر یکی سه درم در افتاب کزد و بجوشاند به رطاب  
 و در آن آب نشیند هر روزی سه ساعت و سه ساعت شبانکه و چون  
 از آب بیرون آید بر مقل بر آید این دارو **صفت آن** بتانند  
 جفت بلوط و خرنوب الشوک و کن ماز و از هر یکی یکدم این جمل بگوید  
 و بر مقل بر آید نیک باشد دیکر **داروی مقله** که بیرون آید **صفت آن**  
 بتانند کزانه سوخته و بوبت کدر و قاقیا از هر یکی یکدم مقل کزانه  
 این همه بگوید و بر مقل بر آید نیک باشد **دیکر** داروی مقله عجوبت  
 این دارو **صفت آن** بتانند براده سرب هفت درم تخم کل سیخ  
 بخیرم این جمل بگوید و بر مقل بر آید نیک باشد **دیکر** داروی  
 که بیرون آید و عجوبت **صفت آن** بتانند شب بمانی و کل سیخ



و کز مازو و برک مورد و پوست انار و مازو و سرکه از هر یک سه درم  
 این چهار بکوبند و بر مقلع بر آید نیک باشد **دید** داروی درد مقعد  
**صفت آن** بستاند مازو و پوست انار و سماق مقشر و کندر از  
 هر یکی دو درم اسفندنج و مراد است که از هر یک چهار درم این همه بکوبند  
 و بر مقلع بر آید که بیرون آید باشد نیک باشد ان شاء الله تعالی  
**باب**

**اند ر علاج علت های قوی از سردی کرمی**  
 چنین که می خورد بن زکریا از آری که این علت های قوی باین  
 علت آن باشد که از باد و سردی و خشکی بود اندر رود کان قولون  
 و اندر رود کان اعور علاج این علت زود باید کرد دیگر این علت  
 نیز از باد باشد و بیشتر از باد سرد و خشک باشد باید که بخورد  
 این علت بخورد **حب الشبرم** بستاند شبرم دو درم ستونی نیم درم  
 این چهار بکوبند و حب که نه باب برک چند و کوره ازوی شربتی  
 و درم این حب نیک باشد و اگر چنان بافتند این صفت باشد بخورد  
**حب الفل** که مجرب است بستاند صبر سقزلی ده درم ستونی  
 دو درم و نیم تخم کفیل به درم و نیم سکبج و شبرم از هر یک چهار درم  
 ملح اندرانی دو درم مقل ازرق و بورق ارمنی از هر یک یک درم

الحمد لله

این چهار بکوبند و بیا میزد باب حب که بخورد ازو شربتی سه درم باب  
 کرم نیک باشد یک **حبی نیک** و مجرب که بخورد خد از او قوی اگر سب  
 باشد و اگر کرمه شایند خوردن نیک بود فنه راوشکم را بکشد و قوی  
 را بکشد که شدنی باشد عظیم **صفت آن** بستاند مصطکی و زنجبیل  
 و دارچینی و قزقل و نارشک و فلفل و دار فلفل و ستونی از هر یک ده درم  
 این همه بکوبند و ستونی بیا میزد و حب که نه خد بخورد بخورد ازو  
 شربتی نیم درم نیک باشد و با ذرها براند یک این **حب** بکارد که نیک  
 باشد با ذرها را و دردهای قوی را که اندر شکم باشد **صفت آن** بستاند  
 زنجبیل و دار فلفل و میوه خشک و زعفران و تخم نیک از هر یک سه درم  
 چندین سترواقون از هر یک یک درم و نیم این چهار بکوبند و حب که نه از  
 کرم و بخورد هر روزی به دانه از این حب استا چهار دانه نیک باشد  
 دیگر **حب ای قوی** بستاند زنجبیل زرد بستاند و کفی خاله و کفی  
 درشت اندر روی بسته و ده برک چند از این همه بخوراند بدو حال  
 آب نایک رطل نیم با آید و بروند بورق ارمنی یک درم و زنجبیل  
 بلوقبه و حفته که نیک باشد دیگر **حب** نیک قوی را بکشد بستاند  
 تخم خطله ده درم و نیم و تخم انجیر از هر یک ده درم این چهار بکشد بستاند  
 رطل آب نایک رطل اسید و نیم آید و صافی که و بروند بورق ارمنی

۴۵



روغن میزاج خیر و درم حقه کد بروزی دوبار سه بار تا شکم نرم گردد  
**صفه آن حقه نیک** بکیرد مری دو وقته و حقه **دیگر** حقه نیک که  
 قویج بکشد بشاند بوق بیت دم و آب گرم بیت درم و بروافلکند  
 روغن کل ده درم و حقه کد نیک باشد **دیگر** حقه نیک در شکم را بکشد  
 و این حقه قوی است بشاند شحم الحظله ده درم قطربون با یک شحم  
 سذاب و فوذج از هر یکی دسته ستر کنی این همه بخواند و صاف  
 کد و بروافلکد و طهران سه درم آنبلین سه درم چند بیکتر و کبکج از هر یک  
 بکدرم جاشیر سه درم بوق ارخی دو درم این همه بکند و بروافلکد  
 و حقه کد نیک باشد و این حقه قوی که راشاید که قویج باشد صعب  
**دیگر** حقه نیک قویج را بکشد و سود کد با ذها را که اندر شکم باشد  
 و دردی باشد عظیم **صفه آن** بشاند سذاب دسته و بجوشاند باب  
 و صافی کد و بروافلکد زیت بیت درم چند بیکتر و جاشیر و سکبج  
 از هر یک نیم درم یا بکدرم و حقه کد نیک باشد و اگر جنان باشد که دردی  
 عظیم باشد بروافلکد چند نخودی افیون اگر بازی باشد عظیم و درد  
 باشد **اندر شیانهای قویج** که شکم نرم کد نه **صفه آن** بشاند  
 شحم الحظله کوفته ده درم منقل و سکبج و بوق ارخی از هر یک بخورم  
 سقمونیا دو دانگ و نیم این چهار بکوبد و سیاه بزن باب خطمی و شیانهای کد نه

سختی  
 خوشن شیرا  
 رسی

هر شیان دو درم و بیکتر تا شکم را نرم کد نه نیک باشد **دیگر** شیانهای یک  
 درد قویج را و شکم را بکشد و درد راساکن کد **صفه آن** بشاند بوق  
 ارشد ده درم شحم خطله بخورم سقمونیا ده درم و نیم این همه بکوبد و شیان  
 کد نه و بیکتر تا شکم نرم کد و نیک باشد **شیانهای دیگر** درد قویج را و با ذها  
 را که اندر شکم باشد **صفه آن** بشاند سکبج بخورم جاشیر و چند بیکتر  
 از هر یک ده درم این چهار بکوبد و سیاه بزن جاشیر و شیان کد اندر جند بلوطی  
 و بیکتر نیک باشد **دیگر** شیانهای نیک که با ذهای قویج را براند و درد راساکن  
 کد **صفه آن** بشاند جند بیکتر و مترو زعفران و سکبج و افیون از هر یک  
 ده درم این چهار بکوبد و شیان کد اندر جند بلوطی و بیکتر و روغن خسبید  
 و جاشیر گرم برشت افلکد دیگر در آب نشیند بهنگام درد شکم و شکم را  
 انداوش کد بروغن با سیمین بکشد **دیگر** این همه بر شکم کد که بازی  
 باشد عظیم اندر شکم **صفه آن** بشاند روغن سذاب ده درم و گرم کد که بازی  
 و بروافلکد جند بیکتر و درم فریون بکدرم و صافی کد بر شکم تا با ذها  
 براند و درد راساکن کد **دیگر** بند قی که درد راساکن کد **صفه آن** بشاند  
 جند بیکتر و شومین و ناخاه و زیره از هر یک دو درم افیون که درم این  
 چهار بکوبد و بند قی کد هر بند قی نیم درم و بخورن یک بند قی نیک باشد  
**صفه آن** سوز دارد با ذهای قویج را براند و درد راساکن کد







روذکافی و در دندان و شکم را و قوی را بکاید **صفت آن** بستاند  
 ترند سپید و سفید از روغن از هر یکی ده درم فلفل و قاقاقیه و زرد  
 از هر یکی شش درم زنجبیل و دارچین و فلفل و جوز و بای و بیک  
 و شیر ابلج از هر یکی شش درم شکم سپید یک رطل این همه بیک  
 و معجون کد بشک و بخورد هر روزی سه درم بیک باشد **صفت آن**  
**حب الفار** که سود کند باذهای قوی را که بخت قوی باشد  
 و در روذکافی و معدن را نیک باشد **صفت آن** بستاند سداب خشک  
 ده درم ناخه و زین کدافی و شونیز یک نیم و سعه و تخم کرفس کوی  
 و کروی و باذام تلخ و فلفل و فودنج از هر یکی ده درم حب الفار و کدافی  
 و سکنجبین از هر یکی چهار درم جلا و شیر سه درم این همه بیک بکشد  
 با نکیس و بخورد از شوری چند بدقی باده درم نیکد کهن بکشد  
 دیگر **صفت آن** که سود دارد باذهای قوی را و شکم را بکشد  
 و در روذکافی کد و باذها را براند و این معجون موافق است با علتهای  
**صفت آن** بستاند فلفل و ناخه و برگ سداب خشک و فودنج  
 و چند بیدستر و زین و حب الفار از هر یکی یک نیم و تخم کرفس  
 و بویست و روح از هر یکی ده درم سقنجا چهار درم این همه بیک بکشد  
 بکشد و قوی کد اند جانک انگین در آنجا باشد و بخورد

دو درم

دو درم نیک باشد درد های قوی و باذهای غلیظ را و در رو  
 ساکن کد و شکم را نرم کند یک باذ که حب را و اند لیس علت کم خورد  
 تا تواند و آن هنگام که خوار گشته باشد گوشت بخورد خسته و نیکد  
 مسزوج خورد نیک باشد دیگر حب را و اند لیس علت برهیز کد از جها  
 سرد و خشک و از ترها و عدس و باقلی تا تواند و اگر چنان باشد  
 این در روذکافی از گرمی خشکی باشد و شکم سخت باشد از بخارهای گرم  
 این شراب بنفشه بخورد **صفت آن** بستاند انجیر خشک خورد  
 سه عدد بشمار و بنفشه خشک بیت درم مویدانه بیرون کد بیت  
 درم این همه بخوشاند سه رطل آب تا بیک رطل و نیم با زاید و صافی  
 کد بخورد هر روزی سی درم باده درم روغن باذام نیک باشد دیگر  
**صفت آن** که سود کند کرمی و حرارت جگر را و معدن را  
**صفت آن** بستاند میان خیارشور ده درم زنجبیل هفت درم انجیر خشک  
 ده عدد این همه بخوشاند تا هر یک کد و بدست برند و صافی کد  
 و بخورد هر روزی با روغن باذام نیک باشد و اگر چنان باشد که حرارت  
 و گرمی باشد عظیم با این علت و تشنگی بخورد شراب الو **صفت آن**  
 بستاند الی نیک به بشمار بنفشه خشک بخورد این همه بخوشاند و صافی  
 کد و موافق کد جلاب اما آب خیار و بخورد سه روز نیک باشد

فودنج کوی

خیار شنبدر



قصه بنفشه سودا در دانه های فولنج را که از گرمی و حرارت باشد  
و شکم را نرم کرده و معده و جگر را سرد کند **صفت آن** بستانند  
بنفشه خشک ده درم ستونیا دو درم و نیم این چهار یکدیگر بپزد و بیامیزد  
بلعاب بز قطونا و قرصه کند ده قرصه شربتی یک قرصه باشد اگر  
بزرگ باشد و اگر کوچک باشد درم شکر بخورد یا ترنجبین نیک باشد دیگر  
بخورد قرصه بنفشه که سودا که دانه های فولنج را که از گرمی و حرارت عظیم  
باشد و شکم سخت بسته بود از گرمی بستاند ترید چند و بنفشه خشک  
از هر یک یک درم رب التوت نیم درم کثیرا دو درم این چهار یکدیگر بپزد و قرصه  
کند دیگر بستاند از خیره عدد و موین دانه کند بیست درم این چهار یکدیگر  
و بجوشاند بن رطل آب نایل رطل را آید و صافی کند و بپزد و بپزد  
خیار شنبلیله درم شکر و روغن بادام از هر یکی دو درم و بخورد این شراب  
بالا قرصه نیک باشد دیگر **بنفشه بنفشه** که درد فولنج را که ساکن کند  
که آنجا گرمی و حرارت و شدتی عظیم باشد **صفت آن** بستانند نیم درم  
و نیم بر من و فیون از هر یک یک درم این چهار یکدیگر بپزد و قرصه کند بلعاب  
نیک باشد این بنفشه کند هر بنفشه دو درم و بعد از چار را از این یکدیگر  
نیک باشد و اگر چنان باشد که این درد فولنج از حرارتی و گرمی عظیم  
و تشنگی بود و درد یا بد اندر سینه و ضریان باشد بر آنجا آماسی بود

و این غلت را که باید زدن و آب خیار شنبلیله باید خوردن تا شکم نرم کند و ساکن کند بنفشه را که از گرمی و حرارت عظیم باشد و شکم سخت بسته بود از گرمی بستاند ترید چند و بنفشه خشک از هر یک یک درم رب التوت نیم درم کثیرا دو درم این چهار یکدیگر بپزد و قرصه کند دیگر بستاند از خیره عدد و موین دانه کند بیست درم این چهار یکدیگر و بجوشاند بن رطل آب نایل رطل را آید و صافی کند و بپزد و بپزد خیار شنبلیله درم شکر و روغن بادام از هر یکی دو درم و بخورد این شراب بالا قرصه نیک باشد دیگر بنفشه بنفشه که درد فولنج را که ساکن کند که آنجا گرمی و حرارت و شدتی عظیم باشد صفت آن بستانند نیم درم و نیم بر من و فیون از هر یک یک درم این چهار یکدیگر بپزد و قرصه کند بلعاب نیک باشد این بنفشه کند هر بنفشه دو درم و بعد از چار را از این یکدیگر نیک باشد و اگر چنان باشد که این درد فولنج از حرارتی و گرمی عظیم و تشنگی بود و درد یا بد اندر سینه و ضریان باشد بر آنجا آماسی بود

و این غلت را که باید زدن و آب خیار شنبلیله باید خوردن تا شکم نرم کند و ساکن کند بنفشه را که از گرمی و حرارت عظیم باشد و شکم سخت بسته بود از گرمی بستاند ترید چند و بنفشه خشک از هر یک یک درم رب التوت نیم درم کثیرا دو درم این چهار یکدیگر بپزد و قرصه کند دیگر بستاند از خیره عدد و موین دانه کند بیست درم این چهار یکدیگر و بجوشاند بن رطل آب نایل رطل را آید و صافی کند و بپزد و بپزد خیار شنبلیله درم شکر و روغن بادام از هر یکی دو درم و بخورد این شراب بالا قرصه نیک باشد دیگر بنفشه بنفشه که درد فولنج را که ساکن کند که آنجا گرمی و حرارت و شدتی عظیم باشد صفت آن بستانند نیم درم و نیم بر من و فیون از هر یک یک درم این چهار یکدیگر بپزد و قرصه کند بلعاب نیک باشد این بنفشه کند هر بنفشه دو درم و بعد از چار را از این یکدیگر نیک باشد و اگر چنان باشد که این درد فولنج از حرارتی و گرمی عظیم و تشنگی بود و درد یا بد اندر سینه و ضریان باشد بر آنجا آماسی بود

تا شکم نرم شود و آب خیار شنبلیله باید خوردن تا شکم نرم کند و ساکن کند بنفشه را که از گرمی و حرارت عظیم باشد و شکم سخت بسته بود از گرمی بستاند ترید چند و بنفشه خشک از هر یک یک درم رب التوت نیم درم کثیرا دو درم این چهار یکدیگر بپزد و قرصه کند دیگر بستاند از خیره عدد و موین دانه کند بیست درم این چهار یکدیگر و بجوشاند بن رطل آب نایل رطل را آید و صافی کند و بپزد و بپزد خیار شنبلیله درم شکر و روغن بادام از هر یکی دو درم و بخورد این شراب بالا قرصه نیک باشد دیگر بنفشه بنفشه که درد فولنج را که ساکن کند که آنجا گرمی و حرارت و شدتی عظیم باشد صفت آن بستانند نیم درم و نیم بر من و فیون از هر یک یک درم این چهار یکدیگر بپزد و قرصه کند بلعاب نیک باشد این بنفشه کند هر بنفشه دو درم و بعد از چار را از این یکدیگر نیک باشد و اگر چنان باشد که این درد فولنج از حرارتی و گرمی عظیم و تشنگی بود و درد یا بد اندر سینه و ضریان باشد بر آنجا آماسی بود



و تخم کرفس و تخم ترب و سعد و با ذام تلخ از هر یکی سه درم این چهار کوب  
 و خورده هر روزی سه درم یا بپخت درم آب پزی و شان نخه و طعم  
 این بیها را آب خود باشد بخود سیاه بخخته و روغن زیت اما واسن  
 خورده نیک باشد و باید که خذ وند این علت را آب نشیند هر روز  
 و برستور نشیند هر روزی و بد و اند نیک و برهیز که از فاش  
 و از جیزها سرد و عضدها جله و بکار دارد تخم خیار و تخم خربزه با  
 سر و خرد و شیرین خورده یک **معجون اسارون** که سود کدثانه  
 را و بول را بکشیاید و عصبها را نرم کدهاند و منفعت کد آما س کف  
 و مثانه را **صفت آن** بستاند اسارون و بوبت را کسر  
 گوی از هر یکی دو درم و ج و د و ق و و اینون و جب البکان  
 و کنیر از هر یکی یک درم این چهار کوبد و بیا میرد با نکلین و بخورده  
 هر روزی یک درم نیک باشد **معجون العفص** سود دارد  
 سنگ مثانه را که کد آمدن باشد اندر مثانه **صفت آن** بستاند  
 سوخته سه درم و نیم جنطیانا یک درم و نیم زنجبیل و فلفل و دار فلفل  
 از هر یکی دو درم و نیم رک کا کچ بخورم چند ستر چهار درم این  
 همه کوبد و بیا میرد با نکلین و معجون کد شرنجی کوزه کان را بکشد  
 و نیم نیک باشد **معجون** نیک سنگ مثانه را که کد آمدن باشد

حسن کردن

چنین کوبد و بپزد زکوب که این علت اگر جنائی باشد کد مقدر از هر یکی  
 و با ذخام باشد باید که خذ وند این علت شکم نرم کدهاند بدین صفت  
**صفت آن** بستاند سورجیان و بوزیدان و مای زهره از هر یکی نیم درم  
 تخم الحلال دو دانگ قطریون با و یک نیم درم فرفیون دانگ نیم اینا  
 نیک را یک درم ستمونیا یک دانگ چند ستر و حلیت و بازرد از هر یکی یک دانگ  
 و نیم قبل از بوق و دانگ خردل و زنجبیل و شنبلیله و هدی و فلفل سیاه  
 از هر یکی یک دانگ این چهار کوبد و بیا میرد و صفت کد فاش و بخورده و این تلخ  
 باشد و قوی تا آن رطوبتها ی غلیظه و کرج چون سریشم فرو آون و باک  
 کد **دیکر** حب ما هیا فی که سود کد علت های سودا و صفرا را فرو آون  
 و تخام با ذ و حله های بلغم و رطوبتها و فاج را و لقق و ر عشه را و قوی الفها  
 و برص و بوبت ادهای سرد و تار یک چشم را و عشا و و سرخ و شقیقه  
 و درد سیر را و این چوبی است نیک کد فاش را بیا و رده یک مرک را که باز ندارد  
**صفت آن** بستاند شکبیه و شق و جاد شیر و صبر و تخم صبر و تخم الحلال  
 و صلیب ازرد از هر یکی هشت درم غاریون و افیتون افریطی و ترید  
 و شنبلیله و شتر از هر یکی چهار درم مثل ازرق و حب النیل و افیتون  
 و مصطکی از هر یکی یک درم و از جینی و ضد ستر و ج و سبنا و فلفل و  
 ستمونیا و فرفیون و تلخ هدی و صفرا و از هر یکی دو درم این چهار





بلو بد و صمغ ترک کرد اندک آب کلد تا وجب کلد باب کوفه و بخورده از او شکر  
 چهار درم بیکجا شد **دیکر** جبت سورجیان که سوز کلد درد مفصلها  
 و رطوبتها و بلغم و نفوس را و سوزها را بیاورد **صفت آن** بستاند  
 سورجیان سبزه بیکدرم هیدره زرد چهار دانگ بو زردان نیم درم غار غول  
 و ترید سبزه و کثیرا و این **دیکر** تخم الخطل و تخم نیا از هر یکی دو دانگ این  
 همه بکوبد و بیا مین باب کوفه جبت که نه بخورده و این یک شکر باشد  
**دیکر** جبت المفصل که سوز کلد غلتهای نفوس را و رطوبتها را  
 بکشد **صفت آن** بستاند ترید سبزه درم تخم خطل بیکدرم سبزه  
 درم و نیم انیسون و فلفل سبزه و دار فلفل از هر یکی دو درم سبزه بیکدرم  
 زنجبیل و فرفیون از هر یکی چهار درم سورجیان نیم درم این همه بکوبد  
 و بیا مین بستاند وجب کلد و بخورده زو شوشی دو درم جبت این بیکجا  
**دیکر** طلی نفوس سوز را و خام باذ را بستاند سیعه سالیار  
 جذبه بیکتر و فرفیون و مسو و صبر و سق طری و افاقیا از هر یکی دو درم این  
 بکوبد و قهوه که نه بستاند و هر وقتی بسا بد بستاند و طلی کلد بود **دیکر**  
 نفوس سوز نیک با شد **دیکر** طلی نفوس را که از سردی بستاند  
 بستاند لعاب خطمی و لعاب جلیه و لعاب تخم کتان از هر یکی دو درم  
 با بونج و آرد بقلی از هر یکی بخارم از سفیران بیکدرم این همه بکوبد و کوفد

۹۱

نمی نخند و بر جای که علت طلی کلد شب و روز نیکجا شد و اگر چنان باشد  
 که جای که علت سخت مرد باشد پس این طلی بکشد **صفت آن** بستاند  
 روغن زکس بیست درم و چند بیزستر و افیون از هر یکی دو درم  
 بخارم غار بقون بیکدرم خردل بیکدرم این همه بکوبد و بکوشاید و بخورده  
 نفوس و طلی کلد بر جای که علت **دیکر** طلی نیک درد مفصل را که از  
 سردی بستاند **صفت آن** بستاند تخم کتان و تخم کوفه و تخم از هر یکی  
 و تخم جبت و ناخواه و اوس و برک سذاب خشک از هر یکی دو درم از این  
 و قسطه باذام تا و زراوند کله از هر یکی بیکدرم این همه بکوبد و کوفد  
 بنید و طلی کلد بر جای که علت و ازین دارو بخورده سه درم باجا  
 بیکجا شد **دیکر** جبت سورجیان که سوز کلد درد مفصل و نفوس را و  
 غلتهای رابا و رابا از سردی بستاند **صفت آن** بستاند و شوشی و فلفل  
 و فرفیون و حلیه طیب از هر یکی دو درم زرباد و قطریون چهار درم  
 و فلفل و زنجبیل و زین کرفی و تخم کوفه و ناخواه و انیسون و زعفران  
 و ستر از هر یکی چهار درم هلیله زرد و زرد جوبه و نیای ریح و سورجیان  
 از هر یکی بخارم این همه بکوبد و بیا مین باب کوفه جبت که نه بخورده  
 از او شوشی چهار درم باب کرم نیکجا شد **دیکر** باذ که خنده اند این  
 علت معجون سحر نیا و معجون بلاذر و سلیشا خوردن که با کله نیم

کمال  
از خانه  
بستاند  
و کوفد  
و بخورده



**دیکر** معجون همدیس که سوز کلد در دنفرس و مفصل و جگر و  
 و طحال را و رطوبتها را که غلیظ گشته باشند و استسقا را نیکو کشد  
 و عجیب غلتهای نفوس را **صفت آن** بستانند خاریقون و اسارون  
 و بوج و قردمانا و تخم سذاب و فرفریون و دو قوی و زونای خشک از هر یک  
 ده درم زراوند دراز و برگ سبرین از هر یکی بیت درم ناخواه  
 و فرفریل از هر یکی بیت درم جصلیانای رومی بی درم یکا و ترکی تخم  
 کوفس از هر یکی بیت درم قطریون با و یک و سنبلیله و خوخ از هر یک تخم  
 این چهار بگو بد و سیامیزد با بلبین و معجون بریزد و خزان نیکو شد و التلام  
 با **صفت آن** **اندر علاج غلتهای عرق النساء**  
 جنین کو بد معجون زکریا که این علت عرق النساء که از کرمی حشرات  
 و امتلا باشد باید که خضه اندازد این علت را نیکو میفان زند و بعد از آن  
 زک عرق النساء از بس کعب خون بسیار درازد تا خون روشن گردد  
 و حرکت کم کند و راحت بکند و درازد و شکم نرم گدانه مطبوع **صفت آن**  
**صفت آن** بستانند هلیله زرد مقدار درم سنبل یک نیمه از هر یک  
 بشما و عناب سی علت خیارشیر و خرمای هندی از هر یک شش درم  
 این معجون باشد بد و طحال آب تا نیکو بر طرازد و صافی گدانه بد و افکند

سختی

سختی و دوانک بخورد تا شکم نرم گدانه و الجوان با **صفت آن** این علت از هر یک  
 و باز باشد باید که خضه اندازد این علت را نیکو میفان زند و بعد از آن  
 و آب ترب و آب شیت تا معده را پاک بکند **دیکر** این جفته بکند بستانند تخم  
 الحظیل و تخم جوج و شی طبع هندی و روناس از هر یکی ده درم این چهار  
 آب تا هدیته کلد و صافی کلد و بر و افکند آخردل بیت درم و سوز کلد  
 نیک باشد **دیکر** شیان لا بر کلد سوز دارد عرق النساء را شکم را  
 بکشد **صفت آن** بیکر تخم الحظیل و عطر طیفاسیون و فرفریل و سبزه از  
 هر یک درم این چهار بگو بد و شیاف کلد و برگین تا شکم بکشد بکشد  
**دیکر** این جفته بکشد بستانند جوبت رک کرم تخم حطریون و سبزه از هر یک  
 و شی طبع هندی و تخم ترب و تخم جوج از هر یکی ده درم این معجون باشد  
 آب و صافی کلد و بر و افکند و غرض از این جفته کلد نیکو شد **دیکر**  
**شیاف** نیک عرق النساء را بستانند تخم الحظیل و جوب شیره و شوقیون  
 ارمی و جوبت رک کرم این همه بگو بد و سیامیزد و شیاف کلد از هر یک  
 خطمی و برگین تا شکم بکشد بکشد بکشد بکشد **دیکر** شیاف نیک عرق  
 النساء **صفت آن** بستانند مقل و جند بستر و بار در و صیغه و جاب و شیاف  
 و فرفریون از هر یکی درم این همه بگو بد و سیامیزد و شیاف کلد از هر یک  
 خطمی بکشد بکشد بکشد تا شکم فروز آورد و این معجون **دیکر** جفته نیک

مطبوع اف

ترکیب بطالموس عرق النساء **صفت آن** بستانند تخم الحظیل  
 و برگین و جاب و شیاف و جوبت رک کرم از هر یکی ده درم این معجون باشد  
 آب تا هدیته کلد و صافی کلد و بر و افکند و انیکین باز ده درم معجون  
 و غرض از این جفته کلد نیکو شد **دیکر** این جفته بکشد بکشد  
 بر جای که علت کلد قوی گشته باشد تا سکن باشد **صفت آن** بستانند  
 با بوج و شی طبع هندی و جوبت رک کرم و آب انجیر از هر یک  
 ده درم این همه بهم بیامیزد و طلی کلد بر جای علت نیکو شد **دیکر**  
 این طلی بکشد بر جای علت که منحصلا را بکشد **صفت آن** بستانند  
 و با دام تلخ و اشق و مقل و کلد و بر و افکند مقل و مقل و اشق  
 سوسن و صفا کلد بر جای که علت نیکو شد و باید که خضه اندازد این علت  
 که بکند درازد ان حبه ها که یاد کلدیم **اندر علاج نفوس دیکر** جوارش  
 سختی که سوز کلد غلتهای نفوس و در مفصل و غلتهای که از  
 سردی و رطوبت باشد **صفت آن** بستانند سقونیا و دار صینی و شیاف  
 هندی و زنجیر از هر یکی شش درم دراز فلفل شش درم ترب ده درم  
 فلفل و تخم کوفس و قردمانا و ناخواه از هر یکی درم نشا و تخم  
 هندی از هر یکی درم شک بیت درم سختی سده درم این همه  
 بگو بد و سیامیزد با بلبین و معجون کلد و برگین دراز نیکو شد ان شالک

سختی

**اندر علاج غلتهای دوالی رک** این جفته بکشد  
 جنین کو بد معجون زکریا که این علت دوالی را علامتش آنست که  
 رکهای کبد پیدا باشد بر ساق و ران و پای و نرسات حمالان را بیشتر  
 باشد و از احتراق خون باشد علاج این علت را نیکو با سلیق باید زدن  
 و رک ساق و رک کوب و خون بسیار داشتن تا صافی گردد  
 و شکم مطبوع **صفت آن** بستانند هلیله کلد و شیاف کلد و شیاف  
 از هر یکی درم موی خاویزی دانه کلد ده درم الویت بشاد  
 این دروها بگو بد و جوشانده بد و طحال آب تا نیکو بر طرازد و  
 کلد و بر و افکند اسطوخودوس و فرفریون از هر یکی شش درم فرفریون  
 و ترب سبزه و سقونیا از هر یکی دو دانک این همه بگو بد و بر و افکند  
 و بخور تا شکم فروز آید نیکو شد **دیکر** ران را بشود دایم بند **دیکر**  
 طلی کلد بر جای علت **صفت آن** بستانند خطمی سبزه درم اف قیاس  
 این چهار بگو بد و ترکد اند آب کرم نیکو شد و نافع باشد ان شالک  
 با **اندر علاج غلتهای داء الفیل** پای درم کلد  
 جنین کو بد معجون زکریا که این علت داء الفیل است بکشد بکشد

مطبوع اف



و ران و از خون غلیظ باشد که بر روی آید و در کما را بر کج اندازد علاج این علت  
 آنکه باید زدن از با سلیق دیگر که در باب شست و آبکین و بوقرا و بوقرا  
 نامعدن را پاک کرده اند از فضولها و شکم نرم کرده اند بخت ایاج **صفت**  
 بستاند ایاج فیکرا یکدم شحم الحظ و غار بقون و ترید بسبب از هر یک  
 دانک سورجان و قوفون و قفون و غار بقون یا از یک از هر یک یک دانک نیم قفون  
 یکدانک این همه بکوبند و بیا سوزد باب چوب که در اند و بخورد با آب گرم یک  
 دیگر طلی که بر جای یک علت **صفت** یکروز از شلغم و آرد خله خاکستر  
 جویب و زنجبیل و خا کستر و زنجبیل از هر یکی ده درم این همه بکوبند و در کما  
 باب خطمی و طلی که بر جای یک علت دیگر بجهن که خنده و در این علت  
 بای اینها زدن و سفید کردن بیاده و طعام این چهار آب بخورد باشد و شود  
 بگوشت بن و شکم نرم کرده اند بخت الماشن کبر که سوزد که علت های فاج  
 و لقون و قفسر که که سردی و با ذ باشد و با دحام را که اند و فاضل  
 باشد و علت های فواج را و در دهان های عصب و با ذ های ستر و طوطای  
 غلیظ را پاک کرده اند و این چوب برین ایاج بزرگست **صفت** ایاج  
 ایاج فیکرا ده درم شحم الحظ و شبرم از هر یکی نیم درم فاقی و زنجبیل  
 قفون یکدم و نیم زنجبیل و جند مدتر و حکایت و کلبه و خردل و فلفل  
 سیاه و جوار شبر و شطیج هندی از هر یکی یکدم مسکین و حکایت

در  
 صفت

تر کرد اند باب سذاب و داروها گرفته بر و افکند و بیا سوزد و جگر اند  
 و این ده شربت باشد هر شربتی سه درم و نیم با جها و درم نیکو باشد از این  
 است علت های سردی و رطوبت های را لایق کشته باشد و ستر دیگر  
 بخورد **صفت** اسکینیم که سوزد که علت های سردی را و قفسر و فاضل  
 و قفون و رطوبت ها را که ستر کشته باشد پاک بکند و معدن و فاضل کرد اند  
 از فضولها **صفت** ایاج فیکرا ده درم شحم الحظ و شبرم از هر یکی نیم درم فاقی و زنجبیل  
 چهار درم جند مدتر و شطیج هندی از هر یکی یکدم مقل ازرق و هلهله  
 و تربید و غار بقون از هر یکی یکدم جوار شبر و شطیج از هر یکی یکدم و نیم  
 سقونیا ده درم این همه بکوبند و بیا سوزد باب کرس و جت که در اند و بخورد  
 شربتی چهار درم نیکو باشد ان مثل الله تعالی

**باب**  
**در علاج علت های خضاب و سبب**  
 چنین که بیدم بدن زکریا الرازی که خنده و در این علت که موی سیاه  
 این دارو بیا از **صفت** ایاج فیکرا ده درم شحم الحظ و شبرم از هر یکی نیم درم فاقی و زنجبیل  
 و سداب و زنجبیل و شبرم از هر یکی نیم درم فاقی و زنجبیل و شبرم از هر یکی نیم درم فاقی و زنجبیل  
 اندازنی هفت درم این همه بکوبند و بیا سوزد باب کرم و خضاب که در شبت  
 با روز و شبت بپزند و با دحام موی را بشوید با آب جند را با آب خطمی سیاه

دیگر **خضاب** نیک که موی را سیاه و نیکو کند بستاند درم است که درم  
 آهک آب ناسینج نیم درم کل صمغ یا زده درم این چهار بکوبند و تر کین را آب  
 گرم و طلی که در شبت تا روز و شبت بپزند و با دحام موی را بشوید با آب خطمی یا آب  
 تا موی را سیاه کند **صفت** طلی نیک که موی را سیاه کند بستاند درم است که درم  
 ده درم ملح اندرانی و آهک آب ناسینج از هر یکی نیم درم این همه بکوبند  
 و تر کین را آب و با فاق بپزند و بعد ما عقی بچنان نیک و بر و افکند حنا  
 خرم و طلی که در موی شبت و با دحام موی را بشوید اند که به و جوب که که اند  
 بر و خرم و با دحام موی را بشوید نیک باشد و موی را سیاه کند و نیکو دیگر  
**خضاب** که موی را سیاه کند و نیکو و جوبیت بستاند مازود و بشوید و بر  
 که اند از نقطه جنانک بر کز و بستاند روی موشتر و درم شبت بمانی و  
 یک و ملح اندرانی خطمی از هر یکی نیم درم این همه بکوبند و بیا سوزد باب  
 مورد تر و طلی که در شبت و با دحام موی را بشوید با آب خطمی و آب جند را با آب  
 و موی سیاه کند دیگر **خضاب** که موی را سیاه کند و نیکو بستاند  
 سدر کین و ششون و راسن خشک و ماش و تخم ترب و قفسر و کورک و  
 و بونت آن که از هر یکی ده درم این همه بکوبند و بیا سوزد باب  
 و سدر که و طلی که در شبت و با دحام موی را بشوید و بشوید و سیاه کند  
 و براق **صفت** داروی که موی را سیاه کند و نیکو بستاند مازود و بشوید و بر

در  
 صفت

و هلهله سیاه و برگ مورد این همه بچوشاند بنیذ تا هریم که در و صفا  
 که و بر و افکند زیت مجذرا نیک داروها و بچوشاند تا آن آب برو و شبت  
 بماند و بر و افکند خرم لاذن و مصطکی کوفته روی درم و طلی که در  
 سرنیکای شرب **صفت** داروی که موی را سیاه کند و نیکو بستاند مازود و بشوید و بر  
 بستاند لاذن خرم قفون و مرقشیا از هر یکی نیم درم و نیم این همه  
 بکوبند و طلی که در سرنیکای شرب **صفت** داروی که موی را سیاه کند  
 و نوزاد **صفت** آن بستاند لاذن سه درم مازو یکدم مشرد و درم  
 که در یکدم فرد ما فاد و درم مصطکی روی یکدم و نیم این همه بکوبند و  
 بیا سوزد و بر و افکند کل باری و طلی که در بین موی تا بن موی را شوی که کند  
 و این دارو جوبیت و نیک و ششون و موی را شوی

**باب**  
**در علاج علت های آداء الثعلب**  
 چنین که گوید محمد بن زکریا که این علت آداء الثعلب از بلغم خسته  
 باشد و علامتش آن باشد که تن بسیار پسته شود و جبهه های سرد  
 و تر سیاه و خورد و باشد باید که خنده و در این علت جت مصطکی که در  
 دارد **صفت** ایاج فیکرا ده درم شحم الحظ و شبرم از هر یکی نیم درم فاقی و زنجبیل  
 و سداب و زنجبیل و شبرم از هر یکی نیم درم فاقی و زنجبیل و شبرم از هر یکی نیم درم فاقی و زنجبیل  
 و سداب و زنجبیل و شبرم از هر یکی نیم درم فاقی و زنجبیل و شبرم از هر یکی نیم درم فاقی و زنجبیل



دودانک این همه بگوید و بیامیزد بآب و جب کرد اند و مخورف تا آن  
 رطوبتهای غلیظه بزر آرد و دیگر طعام این بیما که مخورف با نان تر  
 و خردل و سله و برک جند و مایه شور این چیزها خورده باشد  
 و پس این که خورده باشد فی کله بسکنجین و آب گرم و ترب برو افکند  
 نیک ناطاقش باشد تا بن بیما را پاک کرده اند از رطوبتها و اگر بدین  
 دارو فی نیفتد این دارو بخورده باشد سه شبت و بخورده باشد  
 آب تا بیک رطل آید و بدست بزند و صافی کرد اند و برو افکند آنکه در  
 درم و مخورف تا فی افند نیک باشد و اگر این دارو فی نیاورد که خورده  
 بستاند که بخی بکدام بورق ارغی سه درم نیک سیه بکدام این که بگوید  
 و بخورده تا فی افند در ساعت دیگر **دوم** بکارد اذ آنجا نیک یاد  
 کنیم و این علت را عامه موی رین خوانند علاج این علت را جای که  
 بن موی را بساید برکوی درشت و جبر کده اند برو خخل و موم  
 دیگر بساید پیا ز سپید جای که موی را تا سوج کرد و و طی کد بدین  
 دارو **دوم** بستاند بورق ارغی دو درم زبد البحر بخورم خردل  
 و کو کرد و مویج از هر یکی دو درم این همه بگوید و تر کرده اند تا ساق  
 و طی کد بشت و روز بیش اقباب و هر که می که در کد جبر کد اند  
 برو خخل باری و موم زرد نیک باشد دیگر داروی سخت نیک دارو

را

را که طی کد و مجرب کوه است **دوم** بستاند زبد البحر و بورق  
 ارغی و خردل و کو کرد و اقلیمیا و فرغون از هر یکی یک درم و مویج  
 از هر یکی یک درم این همه بگوید و بیامیزد بآب و بجای که علت  
 را بماند با بیا تا سوج کرد و این دارو طی کد و اگر این دارو  
 در د یا بدین طی کد برو خخل و کهن و این دارو طی کد و سه  
 راه نیک باشد **دوم** و اگر این علت دارو الثعلب از خورده  
 سوخته باشد علامت ماین علت آن باشد که تن بیما را کذاخته بکند  
 و روی بیما زرد باشد و طعامهای گرم و خشک بسیار خورده باشد  
 که خندان اوند این علت طعامها لطیف خورده سرد و خنک و کما به  
 بکارد اذ و برتن آب نیم ریختن و بسیار نشینند اندر کما به باید  
 خندان این علت آب شین تازه خورده با سقمونی یا تا شکم نرم  
 کرد اند و میوههای سرد و ترش بخورده و اگر چنان باشد که این علت  
 دارو الثعلب از سودا باشد علامتش که زرد تن بیما رسیده بود  
 و طعامها خورده باشد که سودا انیکز اند چون عدس و کوبیده شسته  
 قدید و گوشت تخمیر و نیک و باید که خندان این علت طعامها  
 بخورده **دوم** بستاند هلیلک کالی و هلیلک زرد و بلیج قشر از هر یکی  
 یک درم و خردل و مویج و مویج طایفی دانه کندن و جو قشر از

دوم

ی

ی



هر یکی در دم خیار شدن بر پیشان از هر یکی شش درم اسطوخودوس  
 و افستیمون از هر یکی بخیرم شاهرخ باغون درم عناب و الو از هر یکی  
 سه بشمار این همه بخشانند بشش طیای نایسه و طیای از اید صافی کنند  
 و بر و افکند سقویا دو دانگ بخورند این صیغ با این حب افستیمون  
 بستاند افستیمون از طبی و بسفنج از هر یکی بکدرم و برنفل از هر یکی  
 یک دانگ غاریتون نیم درم شحم الحنظل یک دانگ و نیم این همه بگوید جبه  
 که اند و بخورند این حب با آن و بپزد یک بشد دیگر طیای یک آرد الثعلب  
**صفت آن** بستاند از آن درم بگوید اندر هاون با سرکه و بر و  
 روغ مورد و بنند بسیار و نامرم گوشت و بر و افکند بر سیاوشان گوشت  
 و طیای کند بشش روز و باید از یک ماه روز و بشوید با آب طیای یک بشد  
 دیگر طیای یک آرد الثعلب **صفت آن** بستاند جبه از هر درم  
 افستیمون بخیرم در قهقهه سوخته سه درم این همه بگوید و ترکند از هر  
 کل با وی و بیک روز یک بشد و اگر چنان باشد آجسارت و کیمی بود  
 سخت بشوید با آب جند در خطمی خخته و صافی کنند و آب حلیه و آب  
 بخورند و لعاب خردل یک بشد و شفقت بسیار کند و ناید و هزاران شکر

باب  
 افاد طبع غلظت های سعه یثرین

صلى الله عليه

چنین گویند خنجرین از کربا که این علت سعه تر از رطوبتها باشد با  
 احتراق سخته باغون باشد بر باید که بتدبیر تر مشغول شود که  
 حصار غیری داشته بر و ن کند از اعضا و ریه و بیرون تن باید  
 و این علت کودک را تر بیشتر باشد که طبع ایشان لطیف تر باشد و حرارت  
 غریزی قوی تر باشد بر علاج این علت را که باید زدن از باسلیق  
 باغون سوخته بر و ن آید و طیای کند بر علت بدین طریقی **صفت آن** بستاند  
 زرد جو به و حنا و مرد اسکل و زراوند و بوت انار از هر یکی بکدرم  
 این همه بگوید و ترکند بر سرکه و روغ کل و طیای کند نیک باشد دیگر  
 طیای یک بشد **صفت آن** بستاند اهل و شرب سوخته و خردل  
 و کاغذ سوخته و کدو کرد سوخته از هر یکی چهار درم این همه بگوید و تر  
 کدو اند بر سرکه و طیای کند بر سعه نیک باشد دیگر طیای یک بشد سعه را  
 که کهن باشد **صفت آن** بستاند ملج و زاج سوخته و کدو کرد و ما زو  
 و زرد جو به و مرد اسکل و زراوند و سیباب کشته از هر یکی سه درم  
 این همه بگوید و ترکند بر سرکه و طیای کند نیک باشد دیگر طیای کند  
 یک سعه را **صفت آن** بستاند زخام و کدو کرد و بگوید و بیامیزد  
 بر سرکه و طیای کند و بشوید با آب کیم اندر کر ما به نیک باشد دیگر بشوید  
 آن ایشان هر روزی دیگر طیای کند نیک سعه را **صفت آن** بکیرند

موی



خاکستر بذاخیز و تخم اخطار گرفته این همه بگویند و بیامیزد  
 و ترکها نه و طلی کند بیکدا باشد دیگر طلی نیکل سعه را  
 بستاند پنبه دانه و جلنا از هر یکی ده درم این همه بگویند و ترکها  
 بیکدا و ترکها نه بیکدا و طلی کند بر علت بیکدا باشد دیگر دیگر طلی کند  
 سعه را **صفت آن** بستاند قنبل و مایشتا و آبکینه و جلنا و جمع  
 صنوبر از هر یکی یکدرم این همه بگویند و بیامیزد بروغن کل و طلی کند بر  
 جای علت نیک باشد و در دوسه روز پاک کند آن **شالک**  
 با **نقد و سوز**

**در علاج غلغای خرداز**

چنین گویند محمد بن زکریا که این علت خرداز از برودت پیوسته باشد  
 و از سوزن خلطهای فاسد باشد و این علت را مطبوخ افیمون با  
 داذن تا شکم نرم گهانه و فروز آورد و اگر جنان باشد که تر جلی باشد  
 حجامت نقره بکند و رک با سلیق بزند و غنچه کند با باج فیکد  
 جالینوس آنک یا ذکریم اندر علاج غشاق و سرشوند با آب  
 خطمی و آب برک بند و آب ترش و جلبه و آب جو نیکدا شد دیگر طلی  
 بر سر کند **صفت آن** بستاند آرد خرد و آرد بقی و آرد جلبه و بوی  
 ارمنی و نخاله و آبکینه و سخته از هر یکی بازن درم خطمی و درم این همه

چیت قوت به عیب و از مرده بود صفت آن بستاند قنبل و مایشتا و آبکینه و جلنا و جمع  
 صنوبر از هر یکی یکدرم این همه بگویند و بیامیزد بروغن کل و طلی کند بر  
 جای علت نیک باشد و در دوسه روز پاک کند آن **شالک**  
 با **نقد و سوز**

و بیامیزد بیکدا و طلی کند بر سر و اندر کرمها به بشون و روغن بنفشه بر سر  
 کند نیک باشد دیگر این جبت افیمون بکا ردا در **صفت آن** بستاند  
 افیمون اقوی طلی یکدرم افیمون چهار دانگ بسفاح دو دانگ جبت  
 انیل یکدانگ این همه بگویند و بیامیزد با آب و حب کاهانه و بخورد  
 باشد دیگر با یکده خذ و اندازن علت روغنهای گرم کند بر سر  
 و دایم اندر کرمها به روز و دایم طلی کند بر سر بکیرا و لعاب تخم می  
 و لعاب بز و قطن و خطمی سبب و آب برک جند و بیکدا شد آن **شالک**  
 با **نقد و سوز**

**اندر علاج کلف و منش که بروی باشد**

چنین گویند محمد بن زکریا که این علت کلف از بختارهای معول بیشتر  
 باشد علاج این علت را مطبوخ افیمون با داذن تا معول را  
 پاک گهانه و طلی کند بروی بدین صفت بستاند تخم خرنوب مقشر  
 بنجدرم قسط شیرین سه درم تخم جدیر و تخم توب از هر یکی دو درم  
 این همه بگویند و ترکها نه با آب معصفه و طلی کند بروی هر شبی  
 و با مداد بشوید با آب گرم نیک باشد دیگر طلی کند کلف را بدین طلی  
**صفت آن** بستاند تخم توب بنجدرم خضر با دام تخم بنجدرم این همه  
 بگویند و ترکها نه با آب زعفران و طلی کند بروی نیک باشد دیگر کلف را



**صفت آن** بستاند مغز با دام مقشر و آرد خود و آرد بقل از هر یک  
 کف تر که نه آب جو بخوراند و طلی کند بروی دیگر طلی نیک کف را و اگر  
 را که بروی باشد **صفت آن** بکشد آرد تر شده درم تخم ترب و تخم  
 خجری و قسط و با دام تلخ و فلفل از هر یکی دو درم اشق نیم درم  
 و شوق را تر که نه اندر سرکه و داروها کوفته بروافکند و بیا میزد  
 و فرصه که نه تا وقت حاجت بکی بستاند و بروی طلی کند شب  
 و با مداد بشوید باب تخم صبر و آب نخاله و بنفشه خشک بکی باشد  
 طلی نیک کف را بحسب **صفت آن** بستاند مغز زوت و بیا میزد و  
 کا و طلی کند بروی نیک باشد دیگر طلی نیک که نشان آبله را ببرد از  
 روی و دیش را که بروی باشد درست نیکو که نه **صفت آن** بستاند  
 مرد اسکل مرتبا و رک فی خشک و آرد بقلی و آرد برنج و استخوان بوی  
 و تخم صبر و حب البیان و قسط از هر یکی دو درم این همه بکوبد  
 و طلی کند بروی و با مداد بشوید اندر که به نیک باشد و مجرب است  
 دیگر داروی که کف را از روی ببرد **صفت آن** بستاند بوس  
 خایه و اشنان مرتبا که نه آب خربزه و آرد جو و رک فی و بوسه  
 و آرد بقلی و فلفل و زبد البصر و ما میران صیفی از هر یکی یک درم  
 این همه بکوبد و طلی کند بروی باب ترب کف را برین نیک باشد

۱۰۶

دیگر داروی نیک چون مرده **صفت آن** بستاند زنجبیل سرخ و سنبل  
 فلفل از هر یکی دو درم کلد نیم درم این همه بکوبد و بیا میزد و قسط  
 بر جای که علت باب کشنیز نیک باشد و نافع است ان شاء الله تعالی  
 باب **اندر علاج داروهای که روی راسخ گرداند**  
 بکشد مغز با دام شیرین و کثیرا و آرد خود و بقلی از هر یکی بخورم  
 این همه بکوبد و بیا میزد باب جو و طلی کند شب بروی و با مداد بشوید  
 باب نخاله نیک باشد دیگر داروی که روی راسخ گرداند بستاند  
 زعفران و روناس و کلدس و منو و مصطکی روی از هر یکی یک درم  
 این همه بکوبد و بیا میزد باب بیا ز و طلی کند بروی و بستاند  
 و بشوید باب گرم اما آب بخورد نیک باشد دیگر داروی که روی راسخ گرداند  
 بروافکند یکدانک زعفران نیک باشد دیگر داروی که روی راسخ گرداند  
 و مجرب است بستاند صبر و زنجبیل سرخ از هر یکی دو درم این همه  
 بکوبد و بیا میزد بشیر کرم و طلی کند بروی خفته یا بکشد و با مداد  
 باب **اندر علاج علتهای که رو خاوش که تر باشد**

چنین که بید محمد بن زکریا که این علت که رو خاوش که تر باشد از  
 خون بیرون با رطوبتها آسخته و علاج این بعلت خون باید برداشته شود  
 درم کف بستاند



بطبخ هلیله **صفه آن** بستاند هلیله زرد منقش درم سناکی  
 بخردم شاهنچ ده درم صبر سقوی دورم این همه بکوشاند به  
 رطل آب و رطل آید صافی کند و بر و افکند صبر سقوی دورم نریز  
 و غار بقون و سقویا از هر یکی دو دانگ کوفته بر و افکند و بخورن بکشد  
 دیگر باید که خداه ندان علت بر همین کند از کشت خوردن و حلوانید  
 و از طعامهای شور و از سیر و عدس و کدنب و ان آبهای استانی طلی  
 کند بدین در **اروصفت آن** بستاند سیماب کشته و اقلبیای سیم و  
 باری و ماز و زرد و جبه و خسر و زهر و کدنب و قلیه و مرد اسکل از  
 هر یک سه درم این همه بکوبد و بیا میزد بسرکه و بزند تا سبز گردد  
 و بر و افکند و در غرکل باری و طلی کند اندر کما به و ساقی صبر کند  
 و بشوید بآب بید یا آب سرد یا آب خطی و بیرون آید و تن را جرب  
 کفاند بروغرکل باری نیل باشد دیگر در دوی نیک کورا **صفه آن** بستاند  
 مرد اسکل و زاج از هر یکی دو درم بکوبد و تر کوفته اندر سرکه و طلی  
 کند نیک باشد دیگر طلی نیک کورا **صفه آن** بستاند کوه کوه سیماب  
 و سیماب کشته و زرد و سیماب و هلیله از هر یکی دو درم در آغوش  
 این همه بکوبد و بیا میزد بزیت و سرکه و طلی کند نیکان **صفه آن**  
 با

در سینه کوبد و از آن  
 بر غرکل باری  
 سقویا و سقوی  
 و غار بقون  
 و سقویا  
 و غار بقون  
 و سقویا

جنین کوبد محمد بن زکریا له این علت که خشکی را بستاند زرد  
 و قسط و بون ارمنی و کدنب از هر یکی سه درم میوه ساییده درم  
 این همه بکوبد و تر کوفته بروغرکل و طلی کدنب و بامداد بکوبد  
 نیل باشد دیگر باید که خداه ندان علت کما به بکوبد و از دوتن  
 را جرب کند بروغرکل باری و کدنب و آب کوفش نیک باشد دیگر  
 دارد خف از اندان علت آب پنهان از آب شاهنچ خورد  
 باشک دیگر بخورد بدقت کشتش که سود کند کرا و خشکی و سوغه  
 را **صفه آن** بستاند هلیله زرد منقش درم سناکی و سقوی  
 از هر یکی سه درم این همه بکوبد و بیا میزد بکشتش و ندره کند و هر  
 هر غرق چند کوی خورد و شایکه بکشد دیگر **صفه آن** بستاند  
 دارد **صفه آن** بستاند هلیله زرد منقش درم صبر سقوی از د  
 درم سقویا بخردم این همه بکوبد و بیا میزد و جب کند و بخورن از د  
 شربتی چهار درم نیکان شد دیگر بخورد **صفه آن** بستاند  
 در دسر و در دجتم خشکی و کدنب و نیکان را **صفه آن** بستاند صبر  
 سقوی بکوبد هلیله زرد دو دانگ کثیرا و مصطکی او می شخم و خنجر  
 و انیسون و سقویا از هر یکی دو دانگ کل سرخ و ترند از هر یکی درم  
 این همه بکوبد بآب و جب کند و بخورن سبک خد از این شالک

العلم

محمد بن زکریا



باب اندر علاج علتهای هق سید و برص

جنین که یزد محمد بن زکریا که این علت هق سید از رطوبتهای غلیظه  
 باشد اندر عروقها و داروی این علت را بشاند شیطیح هندی  
 و روناس و کدو خشک و خردل از هر یکی بخورم این همه بکوبند و ترکیب  
 بآب روناس یا آب بیازدشتی یا سرکه که کهن و طلی کدو بجای  
 نیکباید شد دیگر خورد **حب الشیطیح** که مود کدو در دشت و در  
 زانو و مفصل و رطوبتها را که اندر مردم کوه آفتاب باشد و برص  
 و هق و نفیس و فالج و لقوه و درد کوش **اصفت آن** بکوبند و کلیلج  
 و ریش و خجاشیر و جگر و تخم جگر و هلیلج و زرد و صبر سقوی  
 اوصفت یک هشت درم شیطیح هندی و ترند و افیمون و زیتون  
 انزق و شبرم و فلفل و سقویا از هر یکی چهار درم فوفون و صبر  
 و مضطکی رومی از هر یکی نیم درم زعفران و سنبل و دارچینی و زرد  
 از هر یکی یک درم و نیم این همه بکوبند و بیا مین بآب کوفی و جگر  
 و خورده ازوشدنی چهار درم نیک باشد دیگر یک درم از **اصف**  
 تا آن رطوبتها را که غلظه کشته باشد بال بکند **اصف** بکند  
 هلیلج سیاه و بلیج و امیج و مشد از هر یکی سه درم کندر و زعفران و خجاشیر

و فلفل

و فلفل و انگبین بلاذری از هر یکی بخورم این همه بکوبند و بیا مین بآب کوفی  
 و خورده نیک باشد دیگر طلی نیک برص را که سبید باشد و بعضی کهن  
 بشاند روی سوخته و شیطیح هندی و زرنج زرد و قلیه و آهل ابل  
 این همه بکوبند و تر کدو اندر بول کدو کان یا سرکه کهن و باقی بکند  
 چهار درم و زو طلی کدو نیک باشد دیگر طلی برص **اصفت آن** بکوبند و شیطیح  
 هندی و زرنج زرد و آهل اب یا رسین از هر یکی دو درم این همه بکوبند  
 و بیا میند بر سرکه یا آب روناس یا زردی بنید و طلی کدو نیک باشد  
 دیگر باید که خذ و اند این علت هقهای کرم بکارد از جوان مجول  
 کوی و اطراف فل و برهیز کد از چیزهای سرد و ترش و شور و از است  
 و شیر و غذا این بیمار یک باب باشد و قلیه یا فلفل و دارچینی و زرد  
 که بخورده و بنید تلخ شخ نیک باشد دیگر طلی کد برص را چون سیاه  
 با **نور چشم**

باب اندر علاج علتهای هق سیاه

جنین که یزد محمد بن زکریا که این علت هق سیاه از احتراق سودا  
 با خون آسخته و خون را احتراق کد و علاج این علت را مطبخ  
 باید اذن **اصفت مطبخ** بکوبند هلیلج زرد و مشد و مویزدانه و  
 کندر از هر یکی بیست درم بنفایج دو درم نرین سبید و درم این همه

سید

و الله اعلم



نحوه شاد بجهار رطل آب تا بدو رطل آید و برو افکند از افتخون بجهار  
 و جوشی بدو مضافی کوراند و برو نهند غاریقون یکدم کوفته بخورند  
 نیک باشد علت های سودا را و فضول های که محترق گشته باشد و سبب  
 دیگر طلی نیک بهی سیاه **راصف آن** بتا نذ تخم ترب ده دم گذارند  
 یکدم قط دو دم این همه بگو بد و بیامیزد بسرکه و طلی کند نیک  
 دیگر طلی نیک بهی سبب **راصف آن** بتا نذ شیطان هندی و جویق  
 سبب و کلدس و کد کرد تخم ترب از هر یکی سه دم این همه بگو بد  
 و بیامیزد بسرکه و طلی کند و بیابا بهی نیک باشد دیگر اگر کد را  
 اندر کرم به بعد از آن درو کند نیک باشد دیگر طلی نیک بهی سبب  
**صفت آن** بتا نذ راج و شیطان و سر و کاه و سخته و تخم قنار الحار  
 دشتی از هر یکی دو دم این همه بگو بد و بیامیزد بسرکه و طلی کند  
 بافتاب نیک باشد دیگر طلی نیک و جویق بهی سبب **راصف آن**  
 بتا نذ رونا س که دم شیطان هندی یکدم و نیم خربق سبب دو دم  
 خربق سیاه یکدم قط بجهار تخم ترب ده دم این همه بگو بد و  
 و بیامیزد بسرکه و طلی کند نیک باشد دیگر نخر د این قیحه که سود  
 کند بهی سبب **راصف آن** بتا نذ هلیل سیاه هفتاد دم خربق  
 سبب و خویجان از هر یکی چهار دم این همه بگو بد و بیامیزد با

طلی

از خبیل مژوبا **اول** شربت بخورد چهار مثقال **درم** شربت شکر  
 نیک باشد که شب و روز می خورد چهل روز پیوسته دیگر باید که خذد  
 این علت قی کند سیاهی دوراه نیک باشد دیگر بعد قی کردن بکار دارد  
 کنگرین با مصطکی رومی یا کلد نیک باشد و اگر چنان باشد که بهی  
 سیاه باشد رک با سلیق بزید و نیم کد ندر مطبوخ افتخون و کرم  
 بکار دارد و نیند خوردن نیک باشد از **مس** الله تعالی

**بلا فوره اندر علاج علت جندام**  
 باد فوره

جندام کوین محمد بن نصر بن ابی القاسم که این علت جندام از غلبه خون  
 باشد و از رطوبتها اندر تن و علاج این علت را رک باید زن و شکم نرم باید زن  
 و بیلج و امیج مقشر از هر یکی ده دم غناب و الو از هر یکی بیست و پنج  
 مورخا بوری دانه کند و درم بسباج هفت دم سناکی و شاهنج  
 از هر یکی بخورم این چهار بخورند سه رطل آب تا بیل رطل و نیم باز آید  
 و صافی کد و برو نهند افتخون او بطلی سه دم غاریقون و ترب و سقویا  
 از هر یکی دو دانگ این چهار بگو بد و بخورند تا شکم نرم کند نیک باشد دیگر  
 انداوش کلد تن را برو نهند اندر کرم به و روغن کلد و روغن سناکی  
 طلی کند بر تن اندر کرم به کرم و طعام این گوشت بره خورند و گوشت

نما



بزرگ آب پیر تازه خورد با شکر سبید و اندر تن طبع آرد خورد  
 باقی و بوره اندر کبابه کرم مالذ بکارد ارد و جیزهای لطیف  
 خورد تا خون را صافی کند دیگر شیر چهار بای خورد و حشو خورد شکر  
 و روغن بادام و روغن کافور و بنبذ شک و سبید خورد کوجیل دیگر خورد  
 این جفت الحذام **صفت آن** بستاند افیمون اقویطی ده درم  
 شحم الخطل بخردم خربق سیاه سه درم و دودانک قطره و اباج  
 فیکرا و غاریون و ملح هندي از هر یکی بخردم بسفای ده درم این  
 چهار بکی بد و بیامیزد بآب و آب کلد و از رو خورد شرابی چهار درم  
 و اگر چنان باشد که علت قوی باشد بروافکند سقونیا دودانک و کنگر  
 دیگر باید که خم را و ندان علت بکارد ارد تریاک بزرگ فاروق و شمشاد  
 و اباج و لغاذا با دیگر خورد این قبیحه که زنی تجربت کرده است  
 هفتاد روز **صفت آن** بستاند هلیله کا بلی چهل بشمار بگوید بگوید  
 افیمون اقویطی پنج مثقال بکی بد و بیامیزد بکشمش یا بوز دانه و رو  
 کهن یا فانیذ و خوردن از و شرابی هفت درم بامداد و شبانکه  
 دیگر با ندکی خداوندان علت بکارد ارد جفت هیانی و جفت طبع  
 و اباج بکین **صفت آن** بستاند صبر اسقوطی بیست درم زنجبیل و روغن  
 از هر یکی دو درم و نیم تربند ده درم عاقر قرحا و فلفل و دار فلفل از

سکالیه درم

درم

یک بلدرم شیطیح هندي و وج از هر یکی دو درم فانیذ چهار درم این  
 همه بگوید و بیامیزد بآب کرفس یا کندنای و جب کرد اند و خورد از و  
 شرابی سه درم و نیم بآب کرم نیک باشد دیگر قبیحه افیمون  
 نیک باشد که سود کند علت های جدام و سودا را **صفت آن** بستاند  
 هلیله کا بلی بزرگ صندبشمار بگوید و بگوید افیمون اقویطی دانه  
 مثقال اسطوخودوس و مثقال این چهار بکی بد و بیامیزد بکشمش یا  
 بوز دانه کندن یا فانیذ و خوردن از و شرابی هفت درم بامداد  
 و شبانکه نیک باشد دیگر خورد این درو مجرب است علت جدام را  
**صفت آن** بستاند تخم ترب نیم قفیس بهاشنی و بکی بد درست و برو  
 نیمد شکر و خوردن بیست درم بامداد که این درو مجرب است بکج  
 افیمون که سود کند علت های جدام و دار الثعلب و دار الفیل  
**صفت آن** بستاند افیمون اقویطی چهار درم بسفای ده درم شحم  
 الخطل و سقونیا و ملح هندي و عصاره افیمون از هر یکی سه درم  
 صبر سقوطی دو دانه درم عنبر روت سه درم تربند سپید و  
 درم این همه بگوید و بیامیزد بآب کرنب و جب که هاند خوردن  
 از و شرابی چهار درم بآب کرم نیک باشد دیگر با ندکی خداوندان  
 این علت بستاند افغی جوان و سر و دم او بیکند و شکم او پاک کند

اندرم



و بشوید بمک و در یکی آنکه و بخورید تا هریه کدز با بشت و نیک  
 و بخورید این را خاصیتی عظیم است اندر تن علت چندان و در غنای لطیف  
 خور و یا راجه و خاکی یا که دارد که سود کند تن را و ضوکیهای مختلفه  
 که غلیظه کشته باشد و راجه چون سریش و عنوت سوخته و اسود کند و کد  
 و قاج و قنوق و نشیج و صرع و جلد و دآ الفیل و برص و هت و درد  
 شقیقه و درد سر و سوسه و تغییر عقل و نفس و درد کلی و شانه و سر  
 و درد مفاصل و عروق النساء و آرا التعلیل و جسد های کهن را که ردی  
 کشته باشد و جض را بکشد **صفت آن** بساند تخم الحظا بخیلام  
 بیا ز کوی خسته و غاریتون و خربق سیاه و سفید و سیاه و سفید  
 از هر یکی دو درم و نیم افیمون اقربطی و کاد دیوس و قتل از زعفران  
 ستوری از هر یک سه درم کجا به ترکی و سادج هندی و هوقا و بوق  
 و افراسیون و جمل و سیلخه و زرب و بلخه و فلفل سیاه و سبز و آرا  
 فلفل و زعفران و دآ جینه و جاده و شبر و سباج و سکنج و جندیده  
 و ستر و تخم کرفس کوی و زراوند و راز و عصاره افیمون و قریون و سیل  
 طیب و حمان و زنجبیل از هر یکی دو درم جخطبانای روی و اسطوخودوس  
 از هر یک یک درم و نیم این همه بکوبند و بیا میزند و بنسید مثلثه و بپزد و بکشد و بکشد  
 و بعد شش ماه شاید خوردن از وی شش ماه درم نیک باشد و جوی

۱۱۹

و اگر بدین نیک نشود یک خایه چوب بیرون کند نافع شود ان شاء الله

**در علاج علتهای ناول**

چنین کوبند محمد بن زکریا که این علت را قهر خوانند و این علت  
 بیوسته عصب باشد و از سردی و خشکی باشد و علاج این علت  
 که مایه بک دارد و انداوش کند بروغنهای لطیف و تری کن  
 و آب گوشت بر خوردن و چیزهای ترش شود پرهیز کند و بک  
 تخوراز و روغن بادام شیرین باشد زنان و بنید مزوج خوردن  
 و روز ناتهن فریه کرد و دیکر طلی کند بر جای علت بخوبی بطبی  
 یا بیکر مورد یا بیکر کبر بزند نیک باشد و اگر چنان بود که این علت  
 قوی کشته باشد این طلی بکشد **صفت آن** بساند روی سوخته و  
 و شیطج هندی و زرنج زرد و قلیته و آمل آب نارسیدن از هر یکی  
 دو درم این همه بکوبند و بیا میزند ببول کدکان یا بیکر که نیک  
 کند بر جای علت دیکر طلی نیک بساند تخم جد جبرده درم زعفران  
 کا و اشقر بخورم سرکین خسروس صفت درم زین کانی چهار درم  
 رک بزرگ طونا ده درم این همه بکوبند و بیا میزند ببول کدکان یا  
 ببول سک سیاه و طلی کد برو قوی یعنی بر ناول نیک باشد ان شاء الله



بام  
 اندر علاج غلغله های شریک  
 چنین گوید محمد بن زکریا که این علت شد از صفه ای مخته باشد  
 باخوب و این علت جوانان را بیشتر باشد و علاج این علت را راکش  
 باید دزدن و خون بسیار برداشتن بدو راه و سه راه و شکم نرم گفته  
 بدین طبع هلیله صفت آن است که هلیله زرد و مقلد و سنای کل  
 از هر یکی ده درم افروغ غنای از هر یکی بیست بشمار خرمای هفت  
 و شاه تره و برک کاسنی از هر یکی یک درم این همه بچوبانند بدو طبل  
 آب تا بیک طبل آید و صافی کند و بر افکند و کسبید و بخور تا شکم فرو  
 آرد دیگر طلی کند و راسه که در روغن کل ناری شب روز و چیزها  
 سرد و لطیف خورد تا بکل جوش را خصل کرد اند و مویشانی

بام  
 اندر علاج غلغله های قویا  
 چنین گوید محمد بن زکریا که این علت را که خوانند و این علت آن  
 فامد و سوخته باشد و قویتر باشد باشد بر طلی کند آن جای که  
 بروغن کل باری و سرکه نیز دیگر باید حاض ترش دیگر بستاند  
 اقا قیاس و سرکه نیز بسیار و طلی کند بر علت دیگر بستاند غث  
 و سرکه نیز دیگر بستاند و شوق و سرکه نیز دیگر بستاند و بویته خور

۱۱۹

دیگر باید بگوید و جلیله و سردمانا از هر یکی دو درم برک انجی خشک  
 و سرس از هر یکی نیم درم این همه بگوید و تر کرد اند بیکه و طلی کند  
 و گرم کرد اند باش نیک باشد آن شالک فقال

بام  
 اندر علاج غلغله های کهن تا روز نهم  
 چنین گوید محمد بن زکریا که این جبراحت تازه را آن بستاند صبر  
 سقوی طری و سر و کله و سر و روغن میاوشان از هر یکی دو درم  
 این همه بگوید و سر و کله که نه بر روغن خصل و یک در از نیک باشد بیک درم  
 اسفنداج که سوخته که جبراحت های تازه و حرارت و گرمی را که سوخته  
 باشد و منفعت کند و سر و کله که اندر روز کافی باشد و سوخته که که کافی را که  
 زهر دارند آن بستاند مرد اسنک یک درم اسفنداج بلخی نیم درم این  
 همه بگوید و بستاند لوم زرد و سر و کله دو درم و روغن کل باری نیم درم و بر اثر  
 نهد تا گرم کند و دارو ها بر افکند و بر نهد و هله تا سرد شود و بر افکند  
 سبیل خوابه و سر و کله که نه اندر ها و نیک در از نیک باشد دیگر مو  
 نیک جبراحت را که کهن گشته باشد و ریشها را که سخت باشد  
 بستاند ریشیت هم مرد اسنک سر و کله و سر و کله از هر یکی دو درم این همه  
 بگوید و بچوبانند باز بستاند سر و کله و سر و کله جا و شیر و باز زد



از هر یکی ملایم و صرم که نه بود یک روز آن نیک باشد دیگر صرم زنجار  
 مجرب که سوز کند جگر احتیاج را و قوی را و گوشت پوسیدن را  
 بخورد **صفت آن** بشاند زنجار در صرم و شوق هفت درم زنجار را  
 بگویند و شوق نه که نه بگویند و زنجار بر رو افکند و بیا میزدن با  
 دو غریب و اندر افکند و چندین روز که نرم کند و سرکه در روغن  
 بجا افکند چند آنک مریم کند و نیک باشد دیگر صرم سرخ مجرب  
 بشاند مرد اسنک و اسفنداج و صبر سنو طبری از هر یکی شش درم و سرخ  
 سرخ چهار درم خون سیاوشان بخورم این جگر بکشد و بسیار بروغن  
 کل باری و سرکه مریم که اند که این گوشت رو با نیک دیگر مریم زرد  
 مجرب و نیک باشد جگر احتیاج و ریشها را **صفت آن** بشاند مرد اسنک و  
 اسفنداج و صبر سنو طبری و غنیز روت و زرد جو به از هر یکی بخورم این  
 بگویند و بر رو افکند زیت و سرکه و بنزد تا مریم کند و نیک باشد دیگر دارو  
 و مجرب ناسور را **صفت آن** بشاند اهل آب نارسیدن و ذرا کج و زنجار  
 زرد و سرخ و نشادر از هر یکی که درم این جگر بکشد و بر ناسور را کند  
 نیک باشد دیگر دارو مجرب ناسور را **صفت آن** بشاند خون سیاوشان  
 و شحم حنظل و ملا از سیاه و پوست کله حمرین و پوست کله کبر و تراب  
 و بنزد و شبرم و استخوان مامی از هر یکی که درم این جگر بکشد و بر ناسور را کند

۱۲۰

بر روغن حل یا روغن زیتون و مریم که نه بود و بنزد نیک باشد دیگر دارو مجرب  
 ناسور را از نوزده است **صفت آن** بشاند غنیز روت و گوگرد زرد از هر یکی  
 بخورم این جگر بکشد و بیا میزدن با نیکین و بنزد نیک باشد دیگر دارو  
 مجرب ناسور را **صفت آن** بشاند زنجار بخورم غنیز روت و زنجار از هر  
 یکی سه درم کند دیگر درم این جگر بکشد و بیا میزدن و بر ناسور را کند  
 نه و بنزد و سخت تا دارو بیرون نیاید و اگر ریش تازه باشد بر رو افکند  
 تا گوشت سرخ شود و بر این صرم کند و بنزد نیک باشد دیگر دارو  
 که آما س را که از حرارت و گرمی باشد **صفت آن** بشاند صبر سنو طبری  
 و سر و غصاره و امیشا و حنظل و زعفران و انیسون و آقا قی و کل آن  
 از هر یکی یک درم این جگر بکشد و بیا میزدن با غنیز روت و نیک باشد  
 بر جای نیک باشد دیگر دارو نیک اعضا را بکشد و خون را بنزد و  
 گوشت بود را بخورد **صفت آن** بشاند زنجار کفشک آن و شبنم کاشی  
 ماز و پوست انار از هر یکی بخورم روی سوخته و درم و نیم مر و خون  
 سیاوشان از هر یکی یک درم و نیم سعل سوخته و کاه سوخته از هر  
 یکی بخورم این جگر بکشد و بر ناسور را کند نیک باشد دیگر دارو نیک  
 ضربت را که صیدن باشد از کارد یا شمشیر و خون عظیم **صفت آن** بشاند  
 غنیز روت و درم خون سیاوشان و جلنا و پوست انار از هر یکی یک درم

۱۲۱



این همه بگویند و بر علت آن که تا خوراک بنده نیک باشد دیگر دارو  
 که دقتها را برساند و بخت که نه **صفه آن** است نه خیر که درم خورد  
 از منی و منک از هر یک در درم سرگین که بر درم این همه بگویند  
 و زیت بیامیزد و بر نهاده بر دهنل نکند شد دیگر داروی نیک که دهنل  
 را سوراخ کند **صفه آن** است نه از انجیر خشک و جو شاد بابت بگوید  
 و بر و افکند بود از منی و زیت اما خصل با روغن کل و بر نهاده تا سوراخ  
 کند دیگر داروی خوک را بخت که نه **صفه آن** است نه زفت نرم  
 کرد اند با تشری و بر و افکند از کتب سخت و بیامیزد و نهاده بگوید شد و الله اعلم  
 باب **اند در علاج دشمن عصب**  
 چنین که بد محمد بن زریا که زهر کرم سرد بود علامت خشن آن بود که  
 در ساعت بگذرد بدرد آید علاج آن است نه که درم کوفته با منک  
 و تر که نه بنید و بر نهاده بر جای علت دیگر یکشال و مک حطال خشک کوب  
 و کوفته آب بخورد دیگر بخورد در حلیت با ده درم بنید یا شقایق خطیا  
 رومی بخورد آب و بر درم بنده و با تشری کرم کند و آب کرم بریزد و روغن  
 زیتون و جندک تر و فوفون در و کوبد و با که خند باد بنیزد دیگر  
 تر یا که اربعه که سرد دانه خرم کرم و زهره که کنده کن را چنین  
 گویند بر شک که بجای تر یا که بزرگ باشد

مستند

است نه خطیا نای رومی و زراوند در از وجع الفار و منرا زهر کیمه  
 درم این چهار بگویند و بیامیزد با نلکین و چون که شربتی از وی یکشال  
 بود با ده درم بنید کمن نیک باشد **صفه آن** تر یا که نیک کشتن کرم  
 را است نه که بر و خشن و زراوند در از و خطیا نای از هر یک درم  
 این چهار بگویند و چون که با نلکین و از وجع بنده بخورد **صفه آن**  
 تر یا که نیک خرم کرم را سود کند زهرهای کنده کن را است نه خطیا  
 رومی و زراوند کرم و منرا وجع الفار و جند بکتر و قسط و سداب  
 دشتی خشک و فودنج خشک و عاقر قرحا و زنجیل و فلفل و شونیز  
 و حلیت از هر یک یک درم این چهار بگویند و چون که با نلکین و بخورد  
 از و شربتی سه درم با بنید نیک باشد و ازین تر یا که و داروها  
 جیری نیاید بنید کمن خورده با سیر و اگر این بسیار تر یا که بخورد  
 و او را بی کرم آید بر او را که بیاید زدن و آب جو بیاید خوردن  
 و طعامهای خشک بلغمی و سخت کاری نکند که از و بیامیزی خورده  
 و جای که علت که کرم بسیار باشد که فرنیاید خوردن نامشربتی  
 باب **اند در علاج خرم مار که بکند**

چنین که بد محمد بن زریا که اگر جان باشد که مار بکشد آن جای که

و الله اعلم



را بگذرد و روزی محقق حکم و جایگاه گشته را جبراحت کند زیرا که در اینجا  
تا خون بسیاری بیاید و آنکه حجامت بر نهد و پیش از آنکه تا خون بسیار  
بسیاری بر نهد و پس و سرکه و فلفل اندر ساعت دیگر این را در او  
بر نهد بستاند چند یک سر و فلفل و زرنج شنبلیله از هر یکی یک گرم تخم  
شبث بخردم این همه بکوبد و تن کهنه نخی بختیم و بر نهد بر جایگاه  
زخم ما و دیگر بستاند بر یک شیت و آب مرزوقش و فلفل و سداب  
و سبب و جلیبت این همه بکوبد و با نهد و خورد سه گرم بکوبد  
دیگر تریاک طین و این تریاک بختیم زهرها و صومعها را پاک  
بگذرد از آن مردمان بجهت که این تریاک را خاصیتی عظیم است از این  
زهرها **صفت تریاک** بستاند کل مختوم و جت الغار از هر یک یک  
دو گرم چغندر نارا و می و زراوند کند و تخم سداب و مغر از هر یک یک گرم  
این همه بکوبد و تن و اندکی زعفران و بگذرد و بگذرد با نهد و خورد  
بسیار بگذرد و دیگر در آن و بخورند از این را در کس که زهرش داده باشند  
و می گذرد که این تریاک پاک کند زهر را از آن مردمان **دیکر**  
تریاک مشرود و طوس که تریاک بزرگ است که سود کند همه زهرهای پاک  
را و سون دارد سدهای چسبک و آما سها را که اندر تن بود و طوبتها را  
که اندر شکم باشد و سینه و سود کند خون پاک از شکم می ریزد و از اعضا

محل قرار

خون فاسد و عفنی گشته و نیم آید از معن و نیک باشد در معن  
و روزی که نخی و کلی و شانه و مسک سانه را پاره پاره بگذرد و بول را بگذارد  
و سود کند علتهای سود را که اندر تن باشد و حیض و بیماری را با نهد  
بکشد از جگر زهرهای قاتل را سود کند و در جوانان را سود کند و در  
نیکو کند و فکرت و اندیشه را ببرد **صفت آن** بستاند و کثیرا  
و زعفران و صفا و بقوت و زنجیل و در آجینی از هر یک ده گرم سبیل  
طیب و کند و زعفران و سبیل و عقیدان البسان و اسطوخودوس و انار  
رومی و جت البسان و قسط تلخ و ما زرد و عسل الیله و در آن فلفل  
و جندیکستر و عصا ره لحیه التیس و قبیعه سایله و سبیل و کثیرا  
هندی از هر یک هشت گرم سکنج و فلفل سیاه و سبیل و جندیکستر و اکلیل  
الملک و سبیل دشتی و تخم جندیکستر و دروغ البسان و قسط تلخ و فلفل و سبیل  
از روق از هر یک هفت گرم و شوق سبیل و مصطکی و صمغ عربی و تخم کهنه  
کوبی و قسط نارا و تخم را زانج و کل سبیل و کحل خشک و جطیای نای رومی  
و مشک طراشی از هر یک بخردم انیسون و مو و آقا قبا و صومعها و بقوت  
و سترق استغفور از هر یک چهار گرم و نیم اسارون و سکنج و صمغ عربی  
سه گرم انیسون دو گرم و نیم سه گرم برک سداب دو گرم و نیم ابرسمه  
صغیرا ترکند از اندر بگذرد دیگر در اوها جمله بکوبد و آن صغیرا اندر هاون

بسیار بگذرد  
در معن و نیک  
بکشد از جگر  
زهرهای قاتل  
را سود کند  
و در جوانان  
را سود کند  
و در نیکو  
کند و فکرت  
و اندیشه  
را ببرد  
صفت آن  
بستاند و کثیرا  
و زعفران  
و صفا و بقوت  
و زنجیل  
و در آجینی  
از هر یک  
ده گرم  
سبیل  
طیب  
و کند  
و زعفران  
و سبیل  
و عقیدان  
البسان  
و اسطوخودوس  
و انار  
رومی  
و جت  
البسان  
و قسط  
تلخ  
و ما زرد  
و عسل  
الیله  
و در آن  
فلفل  
و جندیکستر  
و عصا  
ره لحیه  
التیس  
و قبیعه  
سایله  
و سبیل  
و کثیرا  
هندی  
از هر یک  
هشت گرم  
سکنج  
و فلفل  
سیاه  
و سبیل  
و جندیکستر  
و اکلیل  
الملک  
و سبیل  
دشتی  
و تخم  
جندیکستر  
و دروغ  
البسان  
و قسط  
تلخ  
و فلفل  
و سبیل  
از روق  
از هر یک  
هفت گرم  
و شوق  
سبیل  
و مصطکی  
و صمغ  
عربی  
و تخم  
کهنه  
کوبی  
و قسط  
نارا  
و تخم  
را زانج  
و کل  
سبیل  
و کحل  
خشک  
و جطیای  
نای رومی  
و مشک  
طراشی  
از هر یک  
بخردم  
انیسون  
و مو  
و آقا قبا  
و صومعها  
و بقوت  
و سترق  
استغفور  
از هر یک  
چهار گرم  
و نیم  
اسارون  
و سکنج  
و صمغ  
عربی  
سه گرم  
انیسون  
دو گرم  
و نیم  
سه گرم  
برک  
سداب  
دو گرم  
و نیم  
ابرسمه  
صغیرا  
ترکند  
از اندر  
بگذرد  
دیگر  
در اوها  
جمله  
بکوبد  
و آن  
صغیرا  
اندر  
هاون



افکند و نرم کرد اند و داروها بر او افکند و همچون کله با نلین کف برداشتم  
و بخورد ازو شری جز نبندی اگر بزرگ باشد و اگر کوچک یکبار بخورد و اگر  
باید

### اندر علاج کزینک اسکل دیوانه

چنین که بن محمد بن زکریا که چون اسکل دیوانه بگذرد آن جای که با بیلدست  
اندر باین مالیدن و بیشتر باین زدن در میان او تا خون بسیاری بیاید  
و آن جای که را جامه کشیده که آن تا خون بسیار بیاید و کفن جای که  
را بنهد این حرم **صفت آن** بشان بخندد و صبر و بیاض این  
همه بگوید و حرم که هفت روز و نه روز بر جای که علت و بندد  
که ریش کشیده بود و یک بشان بلا در وقت و در بندد و اگر بداند  
کفی از تخت بپاشد و اگر سه روز اندر گذرد زهر همه تن بر آید  
و سخت بد باشد و یکی دست باز باین داشتن و آن جیره ها که یاد کردیم  
آنجا بر نهاده و روز باین گرفتن بجای که کون بیش از آنکه آب بتواند خورد  
بر هفته یا دو هفته یا چهل روز و برخی چنین گفتند که بر شش ماه  
بترسد و این علت آنرا بترسد که طبعش سرد بود و یکی از تخت شکم  
بپاشد و از آن بترسد و داروها بخورد که یاد کردیم و اگر علاج با بخور  
و تدبیر همچنان باین کردن و طعام همچنان باید خورد که یاد کردیم

و بنیدن و حلوا خورد و صدم خواب شادی و نشاط کردن و باید از  
داروی جالینوس خردنک **صفت آن** بشان خردنک و  
و در دلی باین نهادن و اندر تنوری فرو نهادن و دست باین داشتن  
تا بسوزد و یک چنانک بتواند سوزن و دیگر بشان جزوی جسطیانا  
و پنج جزو کلد و جزوی ازین خردنک و صدم و همه یکجای بسایند  
و با مداد افزود و درم بسیم را با بدن و شبانه و همچنین کالیوس  
چنین که بزرگ هر که ازین دارو بخورد هرگز از آب نترسد و اگر  
که اسکل دیوانه بگذرد و از آب ترسد بخانه در باین شدن سرد  
و حیلت باید که بدن که قلی یکی دراز و در دهان آن بیمارانی  
و آب در روزی اندران انبویه چنانک او بندد و روغ بر سرش در دلی  
و همه تن حقه کند او را با آب جو و روغ با ذام و لعاب بر قطونا تخم  
برهن تا تنگی نکند و جالینوس چنین گوید که هر که اسکل دیوانه کند  
با راه نان بدان خون بپاشد که از آنجا می آید و یکی افکند از آن شک  
آن نان بخورد بدان که او را کند و دیوانه بود است دیگر بگذرد کوز  
و یکی بزد و آنجا بر نهاده یک شب بر بپاشد و بر مدخی افکند اگر بنه خورد  
بدان که آن اسکل دیوانه است و اگر مدیخت که منته بود و بخورد  
در ساعت بپزد **و السلام**



باب

اندر علاج زهرها داخالت  
 کسی را که فیر دانه باشد علامت این زهر آن بود که نباشد بیاض یا مژ و سرش  
 بکشد و بر بوقه بوی علت صمغ و از خوش بوی و چشمهاش بزرگ  
 شود غلظت فی کون است و بدنه ناخوش نم شلغم بخور و روغره و  
 کهن و چون فی بسیار بکشد بلوط بیز و مخور و نیز جها روغره و روغره  
 نیم درم دوا المسک که در کون بود قیاسی شکل و اگر بدین روش  
 تا بخورده تو باک الانامی یا تو باک الاوجه یا تو باک مشرود و طوس که این  
 فیر زهری قاتل است والله اعلم **اندر علاج الکس و جربیل دان و کینه**  
 باب

علاج این

اما این علامت آن بود که زبانش سیاه یا باشد و بسیار حلقها افتد  
 چون برسام **علاج این صفت** فی باید که آن چند بار و بشنا ندر که خود  
 یکدانه و با و قیده ماورد و یا میزد و بخورده و کافور و ماور و ضد ریه  
 جگر طی که بدست جو با جلاب برف سده که کون بخورده و بسیاری  
 برف بر و نذر و مخور و طعام این بیمار انا و تو ش خور و قیاسی  
 بر اشا مذ بسیار و آب جو و آب غیب الثعلب خور و نیک باشد  
**اندر علاج زهر مملک دانه**  
 جین که بد محمد بن زکریا که خندا و نذر علت که فی کون و شش سبز باشد و طعم

الزهر

صبر باید در دهان و چشمهاش زرد باشد او را تو مال الطین باید داد  
 بشنا ندر کل مخم و حبت الفار از هر یکی جزوی  
 اخیه الطبا جها حبت زونخم مذاب و متر از هر یکی نیم جزو این  
 بگو بد و جحون که با نکلین و بخورده از و شندی چند کوزی نیک باشد  
 و چون بکشد در آب ریحان و سپرغم نشیند و باید که گرم باشد  
 و چون سه روز بر آید سه روز بود و چون از نخستین سه ساعت  
 بر آید علاج آن چنان باید که آن که ناکهار را کفیم و اللام

**اندر علاج زهر مار که دانه باشد**  
 جین که بد محمد بن زکریا که از این زهر مضم لم بدهند مکر آن کسی  
 خدای تعالی خواهد این بیمار را یا باید دانه تر باک افامی یا تر باک  
 مشرود و طوس که در کون بخورده و بخورده و بخورده و بخورده و بخورده  
 و نذر خورده و آب کوشه جربیل خورده و دوا المسک  
**اندر علاج که در کون دانه باشد**  
 باید که این علت را فی کون چند بار و بخورده و بخورده و بخورده  
 کم که دیگر بشنا ندر و فستق و صرد و نیم بگوید و با نکلین  
 و روغره و یا میزد و صرد و زری چند کوزی بخورده و سه چهار بار و نیک  
**اندر علاج نخوی اسب دانه باشد**

باشد



علامت این زهر آن بود که روی بیمار سبز باشد و کلونیکل در  
 کمر و از همه تن خوی بدود بسیار علاج این زهر را فی باب  
 باب انگبین و بس او را بیازد اذن می بخشد و روغن کدو چند بار دیگر  
 بدهند او را نیم درم زرداند نیم درم عسل اندرانی بگویند و باب کرم  
 بیازد و اذن تا بخورن دیگر ترکان طین خورن چنانکه یاد کرده ایم بکشد  
 باب **اندر علاج کدی که با آب دانه باشد**

علامت این زهر آن بود که زهر بزرگ آید و بوش خون باشد و قصب  
 او سوزد و در دگند و بعل بدن و قصب بیمار باشد و شانه و کمر بر  
 کمر دهان و کلونیکل و بیداری که ایش از روی بیرون می آید علاج  
 این زهر قی بایزد که در باب کرم و روغن شیره و انجیر بخند چند بار دیگر  
 بدهند او را لعاب بز و قطونا بجلاب یا آب برهن و طعام این بیمار  
 چند روز خورن و صفت کد باب جو و روغن کل و اسی و صمغ و سبک  
 خا به و بس قضیش باز آید و روغن کل و اسی بیاشد و آب منع فرم  
 بارو غبار اذام خورن و در آب نشیند و انجیر بخند خورن و بنفشه و شراب  
 بنفشه بکشد و در آب و سیرد ام خورن و اگر با شکر زهرها را که از این  
 و دیگر بود و اگر بزرگ از با سلیق و در آب نشیند نیکی شد و در اصل  
 باب **اندر علاج کسی که افیون دانه باشد**

حسن

جنین که در رحم زن بگذازد که دو درم افیون صرد را بکشد علامتش  
 آن بود که کد از بزند و بود که در صفت تن خارش افتد و از دهش  
 بری افیون آید و زبانش فرو آید و بار یک بیاشد و نهنهای او  
 دیر بر آید و بوش کشد و خوی سرد بر آید این زهر را قی بایزد که  
 باب شبت و انگبین و ملح هندکی و صفت کد تیز چنانکه یاد کرده ایم  
 و بید که خورن قوی که در و افکند باشد و اگر چینی چند بار بخورن  
 و خوشتر عطسه انگیز آید بلفش و چند مکرر و صلیت و فلفل  
 سیاه و چیزهای کم خورن و سرانجامی و در آن و بخند و این ترکان  
 خورن که وصف کنم فدی بایزد که کوزی سه بار **صفت آن** بستانند  
 چند مکرر و صلیت و فلفل سیاه و آهیل از هر یکی که درم این چهار  
 بگویند و بیا میزن با انگبین و چون کد و خورن و دیگر سخن بیا خورن و سیر  
 و کوز و طعام و روغن زیت و بید صرف خورن که در روغن نشیند  
 و اگر چینی و در آن مالند روغن قطونا و روغن سوسن که کرم کد بوش  
 چند مکرر هر ساعتی و اگر خارش نیک نباشد در آب کرم نشیند نیکی شد  
 باب **اندر علاج کسی که او را بکل دانه باشد**

جنین که در رحم زن بگذازد که علامت این علت زهر آن بود که سینه  
 کد و کف از دهان بیرون آید و چشمهاش سرخ شود که در علاج این



زهر را قی باید که در باب انگبین و انجیر کشته و بپزد و از منی بخورد  
و شیر که و می بکشد و همان علاج کند که در باب افیون یاد کردیم بیک شش  
باب

جبین که بید بخورن ز کربا که علامت این در  
و بوی کشیز آید افشش علاج این در غصه را غشش می باید کرد  
و بیاید خوردن زور که خایه نیم برشت جنانکه فضل و نکو فیه درو  
نشانند بوی و آب صرخ بجهت فیه خورد و بیدد غشش که خورد که اندر  
که باشد اندکی دار جیف و اندکی فضل را جملای اند و الله اعلم  
باب

چنین گوید محمد بن زکریا که علامت این زهر آن بود که هر که از دست  
کند و دم بسیار بخورد و در زهر باید که زود به جراح این  
زهر درایق باید که آن آب سر و انگبین و شست و بود و از این  
و ملح هندی در گوشت باشد و طعام این بیمار که دهانش زهر خورده  
نیم برشته خورف که فلفل و حلیلت و فلفل اندر و گوشت بون و نیند توی  
باید که خورف تازه و هستی شون نیک شود ان شاء الله تعالی  
یا آب

جبین کوید محمد بن زکریا کہ این ز صرحت کلام یوں و دوزن و شکم پرانند

۱۹۱۹

و اندون آرد علاج این علت زهر را قی کذب و زهر که دو و از آن از بر  
آن بخورند و دروغ کلاری و چون خوشتر باشد باید خوردن بست  
با جلاب و آب برف و باید که بخورد آب ناز و آب اسپید سه دوز  
در آب سرد یا بنفشه شکر که نیک بود این علت را دارالم  
یا <sup>فیجیتو</sup> صد و <sup>نیم</sup> ~~نیم~~

چنین گویند محمد بن زکریا که این زهر سردست و بوز که بکشد  
که سردست و گردان و از خوردنش بینک و بند و هیز که بر آن خورده  
آید آن باید خوردن که آن جایگی معروف آورده باشند و کمی  
نوشه باشد و بدان نزدیک بود و از خوردنش باقی خیزد و قوی آید  
از زهر و خوردن و خوی سرد آورده و بوز که بکشد علاج این زهر را  
باید خوردن و آنکه باغی که در معده و معده هندی با سنگین و جوارش  
زهر بخورد و بنید که خوردن این است که ان شاء الله تعالی

چنین گویند که این زکوا که علامت این زهر آن بود که شکم بپزد  
و زبان کران آید و همه تن آساید علاج این زهر را می باید  
درین بانجیر ریخته و آب شربت و بورق ارضی بسیاری و شکم بکشاید  
جلا بوسقونیا و خوردن این در او تا بوی بکشاید



بستاند تخم کرم و تخم جنر و افشین و منو و تخم صحر از هر یک یک  
این چهار یکو بدو بخورند باد و مثقال باشد یکو نیم بخت کرم من و اول بکشد  
باب  
اندر علاج که اسهال دانه باشد  
جنین کوید محمد بن زکریا که علامت این زهر آن بود که نفس لایق باشد  
و سرفه بود و تن سست باشد علاج این زهر را خوردن انجیر خسته باب  
انگبیر نکه شد یکی بستاند مقویا بکشد آنک و نیم و باب انگبیر بخورند تا شکم  
براند و بعد از آن بخورند غصا ریح اسفین این باب انگبیر چند بار و اگر بخواهند  
خوردن آن دارو که اندر علاج استسقا یاد کردیم که بول بکشد از زرد  
باب  
اندر علاج آهک و زنج و صابون و زکریا که دانه باشد  
جنین کوید محمد بن زکریا که این داروها خست عظیم کرم بود و رود که  
ایش کد و قرحه بدید آوردن زدی علاج این زهرها است که بخورند  
آب کرم یا جلاب چند بار تا نازل پاک فرو شوید و بر بخورند برنج آوب  
چو که منفعت کد قرحه را که اندر رود که فی باشد و این بکشد از شکم  
باب  
اندر علاج تب غب روزی یکروز و روزی دیگر  
جنین کوید محمد بن زکریا که این تب غب خست که بدید آید نه کرم

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

و نه سرد و لیکن تن با کرم بکشد و در سرد آوردن و شنگی و بود که حراش  
و کرم می بود خست خاصه که بی با کرم بود و اندوه و خست و منو بکشد  
و نمی افتد و بود که شکم نرم بود و صفرا از فرسوده آید زرد و کرکش  
خست بزک باشد و راست و کونک بول او آتشی بود و بریش ناخوش  
بود و این انگبیر بایستد باشد که طبعش گرم و خشک بود و با کمی سبب  
بود و یا بی خواصی و یا طعمی خورده بود خست کرم و یا بیدری خورده  
بود کرم که این تب ازین علامتها خیزد که منو وصف کردیم علاج  
چون این تب نوری باشد و کرم و طبعش خشک بود و او را باید دادن  
بیت حرم عیله زرد که شکر کد بود در آب شبنم و روزی نس بدست نال  
و صافی کد و بر روغن بیت حرم ترنجبین و باید داد که بخورند و اگر  
طبیعت خست خشک باشد داکلی و نیم سفوفیا بخورند با جلاب آن  
که تب کم نباشد و با زنیاید بر صفا و اگر باز آید صغیف بود پس آن  
دبیرها با ند کون که با ذکریم و اگر بی وضعیف بود و نوازی  
او خست بود بخورند این شراب الوصف آن بستاند هشتی دریم  
خسرمای هندی و بیت الوشمار خشک و بچشاند با رطل آب  
و بدست نال و صاف کد و بر روغن کد ده دریم شک و چون خواهد  
خستن بخورند بکشد و باید داد آن بخورند آب جوشه شبنم تمام و جانی  
بکشند

طبع

در این کتاب



که با ذی برنذ خوش ناطعش بکارد و طعام این بیمار ترها و مزهها باشد  
 سرد و لطیف و باید که خوراندن این عسل بر هیز کذا از کشتههای و شرب  
 و خوردن تخم صبار و تخم زرد قشقرق و خوردن آب کدو در وقتش و آب جلاب یا  
 سکنجبین شکری کدو بکشد و اگر چنان بود که خذ او در عسل باشد که  
 نرم باید کدو را بیاورد از آن آب انار ترش یا لعاب بز و قوطونا و تخم زرد  
 شبانه و بامداد و روی تر باید کدو را بیاورد و صندل و کبر سنه و بامداد  
 بیش از آن وقت خوب است بپوشد ساعت کمتر دو ساعت شاید چیزی بود  
 خوشتر شود و باید که جویهای خورف که کرم باشد جای نشیند مرد و خور  
 و اگر صدارتی و کرمی بخلیم باشد با این عسل خوردن آب جو کوچک باشد که  
 دیگر خوردن آب خربزه هندو و آب کدو و آب خیار و لعاب بز و قوطونا و آب  
 انار با جلاب و آب جو بسیار باشد خوردن و اگر چنان باشد که اندر صدارت  
 صدارتی و کرمی باشد و در او و طعام می کشد از کرمی معلوم بیاورد از تخم  
 برهمن و کرم شکری سبزه و کرم این همه بگوید و بر و افکند که خوردن  
 تا آن می نشاند و صدارت و کرمی معلوم بکشد ساکن بکشد بیک باشد دیگر  
 بستاند خضرهای هندی و ترنجبین و ضیاء شنبلیله از هر یک یک نخ در آب کرم  
 کدو بدست مالند و بدهند تا خوردن باشد که او را اند و آن حرارت کرمی بر  
 آورد و اگر روز دراز باشد شیرینی از آن برهمن و شکل و کافور خوردن

علامه

تمام باشد و هر روزی بامداد بیاورد از آن قوطونا کافور آب جو و بدهد  
 ساعت پس آن سکنجبین بیاورد خوردن و تدبیر بچنان باید کدو است  
 که با کدویم و برهمن کدو از افتاب و از کوبه و از جویهای بذر و لعاب  
 یا ب  
 اندر علاج تبی که داریم بپوشد و کدویم باشد و سوزنک و کدویم  
 چنین که بپوشد بپوشد که این تب هم از آن کدویم بود که ترا و صنف کرم  
 ولیکن این قوی تر باشد و صدارت و کرمی از آن جدا بپوشد و صنف کدو  
 تب از سبزه و کدویم و خوی بپوشد پس این تب را تدبیر بچنان باید  
 کدویم که با کدویم در علاج آب تب غلبه که روزی و روزی نه و باشد  
 که این قوی تر باشد پس این تب را بیاورد از آن هر شبی خوابی  
 و ترنجبین و ضیاء شنبلیله از هر یک یک نخ در آب کرم بدست مالند و هر روز  
 دو بار خوردن تا شکم فکرو زرد و خوردن قوطونا کافور بامداد بکشد صنف کدو  
 بستاند کل سبزه با کدویم ده درم تخم کافور هفت درم طباشیر خرم تخم  
 برهمن شش درم تخم کاسنی دو درم تخم ضیاء و تخم کدویم شیرین از آن  
 یک نخ درم رب الثوس و ترنجبین از هر یک ده درم کافور و دانک از آن  
 بگوید و بپوشد بلعاب بز و قوطونا و قوطونا کدویم و کدویم که سوز  
 کدو صدارت و کرمی چکر و دل را و نیک بپوشد دق را که سوزنک باشد و جلاب

و بای



آفتاب برآید خورد آب جو هر ساعتی آب کدو و آب خیار و آب تخم  
هندی و طعام این چهار نان بود باشد که مالدن و شسته و اگر طعام  
بیشتر باشد که خورد آب جو خورد با بر و فطوما دیگر خورد لعاب زعفران  
باشک و الوی سیاه خورد بنقل و بهان در دانه عیشه دیگر صندل و صندل  
بر صکر طلی کدو و رمله دایم دیگر آب انار خورد با جلاب اگر بیمار را  
آماسی نبوی در شکم و از ضعیفی معده بنالذ باید خوردن آب سرد  
که در برف و در آن وقت که گرمی بدید آید تا آنکه که از سر جی آب زرد  
بر و افتد و آتش آن تب را بدان بتواند شکستن بر خوی بر آرد و روز  
خوش تر می باشد و اگر شکم نرم باشد بسیار بدوزن آب بست جی با قوی  
طبای شیر تا شکم بندد **صفت آب** بنانند کل سدرج با کوه چکندر  
از هر یکی پنجم صمغ عربی دو درم غصای انبر با بر و غصای سماق  
از هر یکی بر صمغ محاضف شرمه صمغ جلند و کل از مینی و کل  
از هر یکی یک درم و نیم کشنیز خشک برورده اندرس که و بریان کرده  
دو درم این همه بکوبد و بخورد از روشنی دو درم یا به افشرد با آب  
انار یا با مداد و شبها که نیکی باشد دیگر خورد جلاب کنگدین شکری  
و بخورد آب انار و آب سیب و آب بهی ترش دیگر صیدهای خوردن چنانکه  
یاد کردیم در علاج آب شکم رفتن و اگر خراب باز نگیرد و در دسر کدو

علامه

علاج آن چنان باید کرد که با ذکریم اندرین بابها آب زایل کند

**علاج تب مصیقه که از بسیار خوردن**

چنین گویند که هر کس زکویا که این تب که بدید آید از آن بوی که خون  
سیار اندر تن کوه امن باشد و سخت گرم بکند از سخت و در کوه غم  
سدرج و کوش و مینی و اندوه بسیار که در صدرات و کرمی عظیم باشد  
نفس بسیار زرد دایم بیش از آن که تب بدید آید و کراکی کدو  
که هل باشد چنانکه بگذاری که سخت مانع است و خواب بسیار  
بدش و سرگردان باشد و پیشانی و رانها و رگ او دایم بر خاسته  
شد و این تب که ذکر کردیم بیشتر افتد که نه نزار باشد و نه فیه و کوش  
نباید و صلاویسیا و خورده باشد و این تب که افتد بیشتر اندر استار  
فتد و یاد درها رکه و تن این بیمار چنان بوی که بگذاری که اکنون  
زکویا به آهن باشد و با آب گرم بر خویشتن ریخته است و دهکهای بیمار  
زرد گشته و قوی و بولش سدرج باشد و ستر چون این تب را این  
علامتها بدید آید زود رگ نباید زدن و خون بسیار برداشتن که  
رسد عصب و طاقا آن وقت که زبان سیاه باشد و تب سوزن و کج  
و این تدبیر این بیمار بدان گونه باید کرد که با ذکریم در پیش و لیکن

باید



باز باید داشتن عجیزهای که خون را بکشد و حسارت و گرمی را  
 چون آب تری ترنج و آب ریاس و آب صم و آب انار و طعام انار  
 خورن و چون علت را در رسد کشتل او برزند و خورن و از آن  
 خورن و شکم را اند باب الوی سیاه و ضم ای خدی و شکم و معان  
 کله که اندر علاج تب غیب با ذکریم و آب انار ترش خورن باشد و اگر  
 با یکدن آن از بنید و حلوا و گوشت تا آن وقت که درج بگذرد و بگو  
 باشد و علاج همان علاج تب غیب کله که پیش از ذکریم و الله  
 اعلم

**اندر علاج تبی که هر روزی کبر و این تب بلغمی بود**

چنین که بدو درین روزها که این تب سخت بلرزانند و  
 و پای در برودان و سردی و گرمی پس بخوار باشند و بگویند که کرم  
 پس سرد دیگر باره کرم باشد مجتنب چند بار باشد تا کرم بیاید  
 و پس کرمی همه تن بپزد و چون همه تن بشود قوی باشد و چون  
 خوار کئی کرم بوی چنانک تبهای دیگر بوفد و تشنگی نبوفد و لیکن نفس بسیار  
 زند دیگر و آل با او خلطی باشد سبب بلغمی خالص و یا جیزی بوفد  
 مایه از صفدا و سیج جیزی آرزو نکند و این بیماری که ذکر کردیم  
 افتد و زمان و خصایان و کسهای را که تن ایشان تر باشد و کسی که  
 خورده باشد

و باشکش بسیار رفته خاصه دوشهرهای که مواش سرد و تر باشد  
 بول بسیار سبب بوفد و تشنگی و با سرخ بوفد و تار یک بر این حال  
 دیگر باز شود و این علت بیشتر که بوفد وقت نماز شام باشد و خوی بر آید  
 چند اندک جام ترش و از بنشود تا آن وقت که نوبت دیگر آید این بخند  
 باشد و چون این تب این علامتها پیدا آید بدان که تب بلغمی است باید  
 داذن در وقت نخستین کنگبین آب کرم و کنگبین انگبین باید و باین  
 که قی که بخوشی چنانکه خوی بدو برسد و بخورن هر شبی این دارو بخورند  
 شود **صف آن** بستانند ترند سبب بخورن خرد سوزده دم و دم  
 و زنجبیل جوی از هر یک یک گرم شکل طبرزد چند اندک همه دارو ها و کوشی  
 بخورن از و یک مثقال تا آن وقت که شکم براند مجلسی چوباندا و بوفد  
 بخورن چهارم کنگبین شکری و کنگبین انگبینی خورن چند ده دم و باید  
 وقت نوبت تب باشد طعام خورده باشد و طعام این بیمار بر خورن  
 و شکر و سرکه و خوار مایه نفع اندر و کله باشد و هر چند کله از ترها  
 و خیار و زردنی و از جیزهای سرد و طعام این بیمار جیزی باید که ناز  
 بدو در زند که کله باشد سرکه و آب که در خورن و غرغره کله  
 بسککس و هم چنین بکار دارد تا هفته و چون تب نوبت و وقت  
 کله همین تدبیر باید که کله و صف کرم و اگر چنان بوفد که بماند آید

بد



که آید و سخت تر باشد همچون تب بلغمی باید در دهن **صفت آن** بستاند  
 سبب آن خوف یکدم تخم الحظله و دانه غریب و یا باج فستق از هر یک نیم  
 درم غصان اخسین یکدانه نیم مصطکی رومی یکدانه این چهار کلو بن  
 و یا بزرگ بکندن انگلیسی و برهه بیمار را ناله خوردن و اگر ضعیف باشد او را  
 منبرخ بخت باید دادن بریان کردن و مصلحه و اگر چیزی افتد در معده و یا  
 از هوش بشود علاج آن باید کردن که یاد کردیم درین بابها و اگر جانی باشد  
 که مزاجش روی بخورد باید یافتن بدان چیزهای یاد کردیم در باب  
 و اگر از حد بگذرد تا چهار هفته باید خوردن قرضه کل تمام **صفت آن**  
 بستاند کل سرخ بال کردن ده درم غصان غاف شش درم غصان اخسین  
 سه درم مصطکی رومی یکدرم نیم سنبل طیب و اسارون و عرق خام  
 و نقاح از هر و اینها از هر یک یکدرم این همه با بوی سیاه میزدن باین  
 عصارها و قرضه که هر قرضه سه درم شربتی از وقت طه بوفد با  
 ده درم ازین بخت شرب **صفت آن** بستاند پوست رکن کبر و پوست  
 رکن راز باج از هر یک ده درم تخم کرفس تخم رازی باج و ناخواه و اینها را کشت  
 و با آرد و سکه از هر یک یکدرم و این همه با بوی سیاه میزدن باین  
 تا یک رطل آید و صافی کند و آنکه که بیمار را نخواهد خوردن ده درم سکنجبین  
 انجا بر باید ریختن این چیز چند بار باید کردن و بخورد و اگر قوت کم باشد

باب

باید که او را بدهد گوشت قلبها باید خوردن و مصلحه با تا وقت بیمار  
 بجای آوردن و صیغه های صرب شیرین باید خوردن و چون تب خوشتر  
 باشد اندر کما به باید خوردن و خوی سیاه و در روزی بیشتر از آن که  
 طعام خوردن و خورند این تب را آب سرد باید دادن و چیزهای که  
 سرد بود باید خوردن تا به شوق از شاکه تعالی

باب

در علاج تب ربيع و در چهار روز

جنس کوید همین زکریا که این تب چون بدین آید سخت سرد بگذرد و سر  
 بگذرد سخت و بندها بدارند و اسهالها و رگ از سخت سخت ضعیف باشد  
 تا بدان جا بکه بنداری که تن درست است که خنده صاحبی بود بدانشان  
 تب چهارم چون این سخت که بکل باشد و ضعیف و گرم باشد سخت کم  
 و لیکن نه چنان بود که تبی یکروزه بیازد و یک روز نه و تشنگی گذشت  
 و اندوه و درد سر افتد و این تب دراز بود خاصه کسی که خشکی غلبه  
 باشد و منبرخ خشک بود و بول او سبب بود و تنگ و خوار و مایه سبزی  
 اندوه بود و بوفد که سیاهی بدو در باشد و اندرین تب بول سرخ باشد  
 و سست و تن بیمار رسوخ کونه و در کما شخ بوفد بر رکن بیمار باید داشت  
 از باسلیق و همان تدبیرها کند که وصف کردیم و اگر بول بیمار سیاهی

باب



ما یل بوفه بیا بد اذن داروی که شکم برانند چنانکه خصله های سودا  
بیاورند که یا ذکیم باب علاج مایه خوریا و روز نوبت تب بیاورند  
سکنکین یا آب گرم بسیاری وقتی که در خون قی دشوار افتد جعفر  
و خصله و لیس کونه چیزها بیاورند خون تا قی افتد دیگر خصله ها  
این علت نبیند خورف کرم کرم و نخورف سکنکین که در کرم بوفه قرب  
وقتی که در معده این تدبیر کند و طعام این این بیمار کوشش صریح باشد  
و گوشت بره اما بن با اعتدال و بیش از آن ترها که یاد کرده از آب که  
و زیت و بوی خوش ترین هر روزی آب گرم و در آب کم نشیند  
و هر روزی بیش از آن که طعام خورف باشد بکوب در شون چنانکه  
خوبی نکند و در پنج کم بوفه و خواب کند و نبیند خورف نبیند تنگ آید  
کند که در ایم شکم نرم بیاورند و امشتن بیش از آن که نوبت بدید آید  
وقتی که در تب نوبت و چون دیگر روز بوفه بیاورند که طعام خورف چنانکه  
بر بکند اندام را و چون نوبت دراز بیاورد و بوقت باز نیاید شکم  
بیاورند از آن بسیاری چون این تب از چهار نوبت در گذرد بدهد  
بیمار را هر روزی چند بند قی مجنون فلا فلای و یا خدند قی دوا الحلیت  
و این بهتر باشد **صفت آن** بستند حلیت و سداب شکل و منیر  
و فلفل از هر یک یک گرم این چهار بکوبد و بیاورند با یکم و نخورف چند بند

در

و بران غنچه و بر خوی بیاورند بکوبد و آن روز که نوبت شد خورف  
نبیند کهن صرف دیگر دوا الحلیت جالیوس که سون کند تب  
ربع **صفت آن** بستند هلیله زرر مقتدر و عصا غاف از هر  
یک دو درم تخم مسندان یک گرم جلینت نیم گرم این چهار بکوبد و حب  
که هاند و نخورف باب کرم نیک بوفه و اگر تا بستان بوفه و تن بیمار نزار  
باشد بیاورند که میج داروی کرم نخورف مکمل آب بنیر تازه با سداب و چند  
روزی شکم بیاورند با افتیمون و هلیله سیاه و چیزهای بایز  
چنانکه از و تری خیزد و آن روز که روز نوبت بوفه بیاورند خورف  
سکنکین باب کرم و قی کرم نیک باشد آن مشا الله تعالی  
ما

**اندر علاج تب مغلط که سیخ روز این یا بشتن روز**

چنین گویند محمد بن زکریا که این تب را تدبیر همان بیاورند که با  
که ایم در باب علاج بلغمی و اگر چنان بوفه که خد او اند این تب نوبه  
بوفه تدبیر چنان بیاورند که در باب علاج بلغمی گفتیم و این تب  
است که نوبت او بستوان دانستن که آید و این را آما سی آید که  
در برخی اندامها بوفه خاصه اندر کلی و اما قی بوفه که مجها رم خواهد کرد  
که از آما سی بوفه در برخی اندامها غایب این چنان بیاورند که در باب  
اندام

یون



برید آید و کرم و اگر دهم علامت بوفه باید که شکم براند با نج یا ذکرم  
دوبابهای تنها و جبرهای خورده سره که صفرا را و خون صراحت  
و کرمی را کم کند و ساکن کوهانه تا این تب زایل گردد و صحت یابد  
باص  
صدوی دوم

اندر علاج تب دایم که کرم و سرج رنج دارد

چنین که بد محمد بن زکریا که این تبی بود سوزند و زبان سیاه بود  
و دم بسیار دزد و تشنگی بسیار کند و اندوه و اگر دست فراتر از تن بهاری  
سره بود این علامت سخت بد بود و چون سروانگشتان او بخت سخت  
سره بود و این تب از آماهی بود که در شکم باشد و اگر چنان بود که  
تن بسیار داشت کله و کاهل کله و در روز چهارده و حرارت و گرمی  
کند اندرون تن و این گرمی بس قوی بود و با این می به حال تب کوفه  
و این را ندیدیم چنان باید که کرم و وصف کرم در تب بلغمی و اگر  
برون تب کرم بود و در روز چهارده دم بسیار دزد و کرمی درون بود  
و کرمی بیرون تن بدید آید این نه آن تب سوزند بود و نه آن بیارها  
که قوت میزد بر تدبیر چنان باید که کرم که رود سکنیکس خون و کلنگیز  
شکری و بکر ما به در شوه هدر روزی تا خوی بیار و نه اندکی و آب کرم  
بر سر ریز بسیار دی بس اگر به شون شکم بیاید زانند بشراب جلاب و جلاب

بهر

تدبیر باید که کرم که یا ذکرم و اگر بر شوف او را بیاید زانند فرجه  
کل کوچک و فرجه طباشیر صفت آن بستاند کل سرخ خورده شود  
ده درم منبل طیب و رب السوس از هر یکی یکدم تخم خیار و تخم گشنه  
از هر یکی یکدم این چهار بکوبد و قهقهه کند و تخم جلاب و تخم قهقهه  
طباشیر صفت آن بستاند طباشیر ده درم کل سرخ ده درم تخم خیار  
و تخم کاه و تخم کله از هر یکی دو درم نشاسته و کشیر از هر یکی یکدم  
رب السوس و تخمین از هر یکی یکدرم این چهار بکوبد و بیامیزد بلباب  
بن روغن و تخم هر قهقهه سه درم نیک باشد ان شاء الله تعالی  
باب  
صدوی سوم

اندر علاج تب که اندام و جنین کرم کند

چنین که بد محمد بن زکریا که خداوند این تب را شکم بیاید زانند زانند  
جبرها که یا ذکرم در باب تب بلغمی و طعام طیف باید خورند و روزی  
کند از آن جبرها که از بلغم خیره و خواب کم کند و چون تب بکند و دراز  
شود او را بیاید زانند داروی چلیبت چند بند قی بیش از آنکه تب قوی  
شود و جامه از خویشتن بینکند و روغن قطره بتن اندر مالند و بخورد  
آب کرم چند بار و جامه بر باید پوشیدن کرم و بیاید خوردن بند و قوی با طفل و بزرگ  
باب  
صدوی چهارم  
اندر تب غشیه آن که از پیش برسد و علاج آن

کاه



چنین گویند محمد بن زکریا که چون این تب بود روی را مشک در افند و  
 کم شود و اگر نی زور بپاشد و چون نوبت بکشد نوبت سوم از هشت ببرد  
 و بود که میرد و ازین علت کسی را نیم بیشتر باشد که طبعش گرم و خشک  
 بود و اگر این جنبه باشد او را بد هذ آب جو یا آب انار سرد که در هر دو  
 محسبند جای که باذ بخورد و در خوشه جامه که بوی صندل و ماورد گرفته  
 بود و بسینه بکشد صندل و ماورد هر ساعتی طعام دهنه او را نان بسیند  
 که ترکند بوی آب انار و آب سرد و کوشش خورن آب حصرم  
 بخفته یا آب کدو یا آب خیار خورن و میوه های سرد خورن که در کوفه بود  
 ببرد و آب سرد خورن بیش نوبت تب و اگر چنان بود که از هشت نشون  
 بیش از آن که این خورده بود دهنش بیند از کدو چیزهای یاد کنم بدین  
 در باید ریختن چون کعل سوده و آب جو و آب کدو که در کوفه بود ناسم آید  
 از هشت بسون کعل سوده یا بنید تنک یا مینر بهم و چندان آب سرد بیاید و لطف  
 که بلرز و جای نشیند که هوا سرد و بکرا به بیاید رفتن و رنج نیاید زن  
 و شکم نیاید زانند و خویشان بشوند آب سرد هر روزی و اگر بیش  
 سخت تر باشد بیاید دلفان قرصه که کاخور نام است تا به شون و الله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم  
 کتاب فی الطب  
 فی الطب  
 فی الطب





